

آیین عشق

مجموعه غزلیات و اشعار

حکیم اسدالله قمشه‌ای

همراه با توضیحات



سید مهدی میرمسیب شهرضایی

ویراستار: سید علیرضا حجازی

می‌سزد کرمی کنم این ادعا
 این زمین باید ز خود پاکم کند
 شهر من هم شاعر دیوانه داشت
 هر کجا عاقل بود دیوانه نیست
 خود نه چون گل در جوانی خستم
 آنکه هر که حال شعرش داد دست
 پا قلند روش به نام و ننگ زد
 حافظانه بس که می‌گوید سخن
 مستی آور چون شراب خانگی
 گفت از پیمان کنی یابد مدد
 آفرین بر خاک پاک شرمنا
 وای اگر خاک دگر خاکم کند
 هم الهی تالی فرزانه داشت
 الفت دیوانه با فرزانه نیست
 از حکیم اسد الله این آموختم
 کوزه زهد ریایی را شکست
 شیشه اندیشه را بر سنگ زد
 در گمان افتند خلق انجمن
 ای عجب ز آن عقل و آن دیوانگی
 هر لبی گل بوسه بر پایی نزد
 پیرش شرمنا

ISBN 964-95371-3-9



9 789649 537139



آپین مش

مجموعہ نزلیات و اشعار حکیم مسعود قریشی

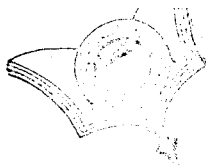
مسیحیہ تعلیمی ادارہ مسیحیہ اشکوریہ رضائیہ



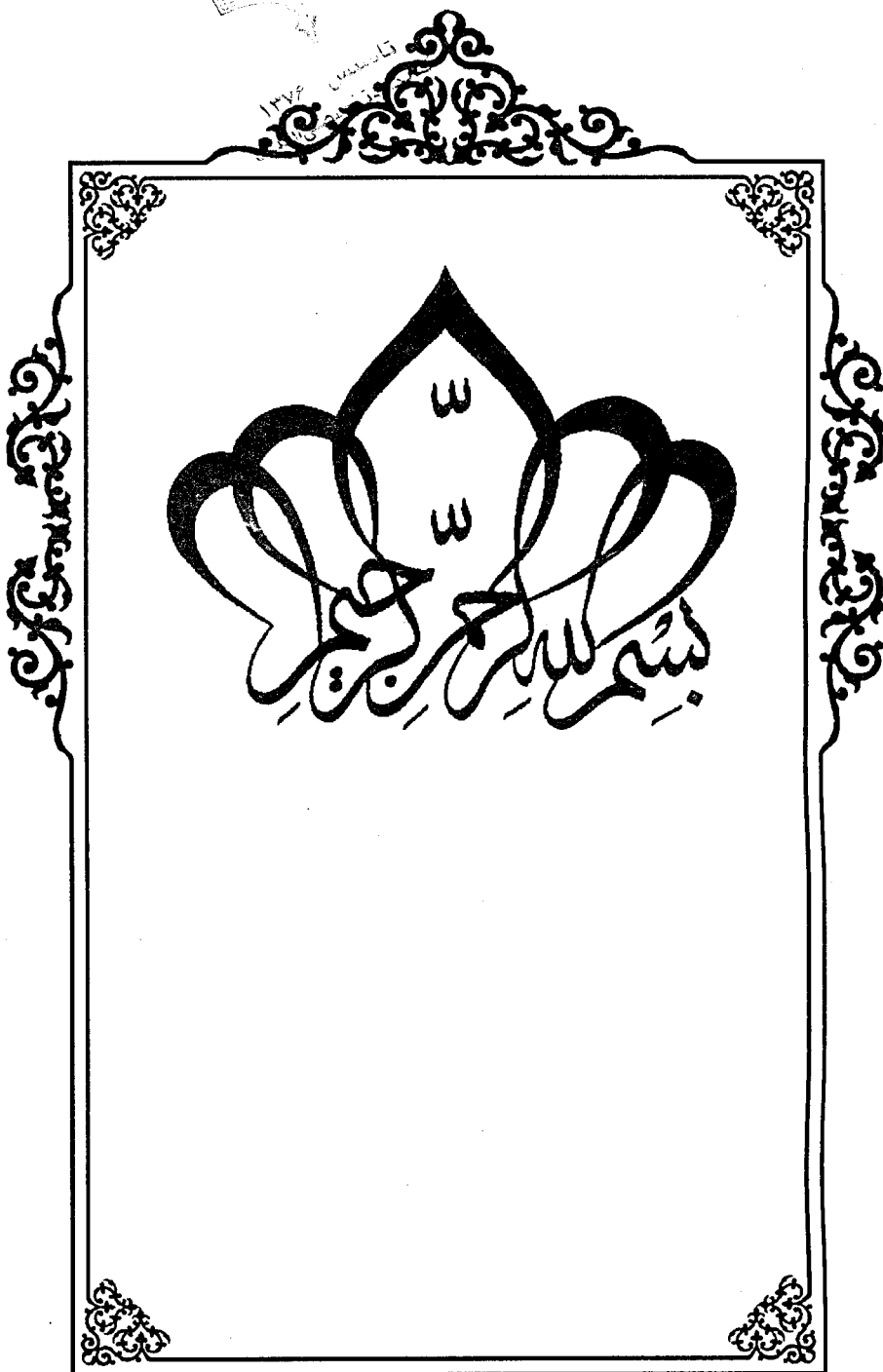
ن ۳/۲۰۰

۸/۳۲

٢٠٠٠



١٣٧٩



بزرگتاب لوییدع بوزنه ونبه لکھنؤ ربیع مغبونا

آمین عشق

مجموعه غزلیات و اشعار

حکیم اسد اللہ قمشہ ای

همراه با توضیحات

سید محمدی میرتب شہزادی

شهرضایی، مهدی میرمسیب، ۱۳۴۳ -
 آیین عشق: مجموعه غزلیات و اشعار حکیم اسدالله قمشه‌ای / گردآورنده: مهدی میرمسیب شهرضایی؛ ویراستار: علی‌رضا
 حجازی. - قم: فارس الحجاز، ۱۳۸۳.
 ۳۳۲ ص.
 بها: ۲۰۰۰۰ ریال
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
 ۹۶۴ - ۹۵۳۷۱ - ۳ - ۹
 ISBN: 964 - 95371 - 3 - 9
 کتابنامه: ص [۳۳۲]: همچنین به صورت زیرنویس
 ۱. قمشه‌ای، اسدالله، ۱۲۹۷ - ۱۳۳۳ق. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ - ۳. عرفان در شعر ۴. ادبیات - فلسفه الف. حجازی،
 علی‌رضا، ۱۳۴۵، ویراستار ب. عنوان.
 PIR ۸۱۸۰ / م۴۳ ۱۳۸۳



انتشارات فارس الحجاز

کد: ۴

نام کتاب: آیین عشق
 گردآورنده: سید مهدی میرمسیب شهرضایی
 ویراستار: دکتر سید علی رضا حجازی
 ناشر: انتشارات فارس الحجاز
 حروفچینی: بصیر رایانه، ۸۸۳۷۸۴۴
 چاپ: شریعت
 نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۸۳
 شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
 بها: ۲۰۰۰۰ ریال
 شابک: ۹۶۴ - ۹۵۳۷۱ - ۳ - ۹
 حق چاپ محفوظ است

مرکز پخش: قم، انتشارات فارس الحجاز، تلفن: ۷۷۱۴۶۱۲
 نشانی الکترونیکی: Sadat - Pub@yahoo.com

فهرست مطالب

درآمد	۱۱
سخنی از حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ قدرت الله نجفی	۱۵
مقدمه	۱۷
گفتار اول: حکمت و حکیم	۱۹
گفتار دوم: شعر و شاعر از منظر دین	۲۹
گفتار سوم: شهرضا در آینه تاریخ و نظم	۴۳
شهرضا «قمشه» و جهانگردان خارجی	۴۹
شهرضا از نگاه مورخان و سیاحان ایرانی	۵۷
شهرضا در آینه نظم	۶۰

فصل اول

گفتار اول: بیوگرافی حکیم اسدالله	۶۹
گفتار دوم: انواع شعر	۸۱
گفتار سوم: غزلیات	۹۷

غزل ۱ بیابان غم	اگر از توست به شادی نفروشم غم را ۹۹
غزل ۲ کعبه مقصود	افروخته از روی بتانست دل ما ۱۰۰
غزل ۳ مزرع عشق	نیست یک ذره به جز مهر تو اندر دل ما ۱۰۱
غزل ۴ گنج غم	تا شد آباد ز گنج غم او سینه ما ۱۰۲
غزل ۵ قصه دل	هر که را ز آتش می خرقه به میخانه بسوخت ۱۰۳
غزل ۶ آئین وفا	ابر در طرف چمن بر سر گل باران ریخت ۱۰۴
غزل ۷ گوهر عشق	هر حرف خرد سوز که افسانه عشق است ۱۰۵
غزل ۸ ظلمتکده غم	عقده‌ها زین دل دیوانه که در جان من است ۱۰۶
غزل ۹ گنج مقصد	آنکه بی پروا بر این آتش زند پروانه است ۱۰۷
غزل ۱۰ دیار محبت	خوشر ز روزگار جنون روزگار نیست ۱۰۸
غزل ۱۱ ملک سلیمان	همه آفاق بگشتم چو تو در عالم نیست ۱۰۹
غزل ۱۲ سفر عشق	عکس تو جز از آینه دل نتوان یافت ۱۱۰
غزل ۱۳ دولت عشق	جلوه تا در نظر آن سرو خرامانم کرد ۱۱۱
غزل ۱۴ صحرای جنون	گر در غم او دل همه خون شد شده باشد ۱۱۲
غزل ۱۵ ملک دلها	صف مژگان تو تا دست به دست آوردند ۱۱۳
غزل ۱۶ بزم عشق	از سیه دل ترک مستی دل به شوخی کام خواهد ۱۱۴
غزل ۱۷ عقل کل	لشکر حسن تو چون از پی یغما آید ۱۱۵
غزل ۱۸ پرتو رخسار	عالم از پرتو رخسار تو روشن گردید ۱۱۶
غزل ۱۹ کوی خرابات	در جوانی ز تماشای جهان سیر شدیم ۱۱۷
غزل ۲۰ دیار عدم	ما که ویرانه نشینان دیار عدمیم ۱۱۸
غزل ۲۱ شیشه خرد	قلندرانه بیا پا به نام و ننگ ز نیم ۱۱۹
غزل ۲۲ رخ دوست	تا به میخانه ارباب نیاز آمده‌ایم ۱۲۰
غزل ۲۳ انتظار مهتاب	دوش مار زلف او بردوش برد از دیده خوابیم ۱۲۱

غزل ۲۴ نقد وصال	هر چند که بر نقد وصال تو بها، نه	۱۲۲
غزل ۲۵ شهید عشق	مرا که غیر تو در سر نماند سودائی	۱۲۳
قطعات		۱۲۵
دوشینه سحرگاه که دیبای منقش		۱۲۷
دوش چون بر افق چرخ عیان گشت هلال		۱۲۷
به دارفانی بر دار شد بلند چهار		۱۲۸
رسته گل اطلسی به روی زمین است		۱۲۹
پروانه صفت چشم به او دوخته بودم		۱۲۹

فصل دوم

گفتار اول: واژه نامه	۱۳۳
گفتار دوم: اوزان اشعار	۱۴۷
گفتار سوم: توضیحات	۱۵۵
اسرافیل	۱۵۷
آب حیات	۱۶۰
اشراق و مشاء	۱۶۰
لسان الارض	۱۶۲
پسر ادهم	۱۶۳
صحف آدم	۱۶۸
سرّ نهان	۱۷۱
عود	۱۷۴
نغمه داوود	۱۷۷
دلهای خراب	۱۸۰

۱۸۱	 خضر
۱۸۴	 آب حیوان
۱۸۷	 منصور حلاج
۲۰۰	 آینه دل
۲۰۱	 خنجر قاتل
۲۰۳	 دیوان الست
۲۱۹	 ذکر ملک
۲۲۱	 عقل کل
۲۲۲	 پرتو رخسار
۲۲۶	 صحبت سوزن
۲۲۶	 خلع نعلین
۲۲۷	 وادی ایمن
۲۳۰	 پرویز
۲۳۳	 بانوی ارمن
۲۳۴	 خامه تقدیر
۲۳۹	 گنج وجود
۲۴۱	 کان کرم
۲۴۵	 حدوث و قدم
۲۴۸	 عیسی علیه السلام و صباغ
۲۴۹	 عود و رباب
۲۴۹	 حقیقت و مجاز
۲۵۰	 آهنگ حجازی
۲۵۱	 جلوه الهی

۲۵۴	کنت تراب
۲۵۵	سود و زیان
۲۶۰	خونبها
۲۶۱	نصر الله منصور
۲۶۱	ابونصر فارابی
۲۶۳	صدر المتألهین
۲۶۴	بوعلی
۲۶۶	سقراط حکیم
۲۶۸	فخر رازی
۲۷۰	انباذقلس
۲۷۱	میرزا محمد مهدی قمشه‌ای
۲۷۱	عیسی بن مریم
۲۷۶	منصور، واقف اسرار
۲۷۶	میثم تمار
۲۷۸	شهید شیخ فضل الله نوری
۲۸۲	میرزا علی آقا شیرازی

فهرست‌ها و منابع

۲۹۱	فهرست آیات
۲۹۵	فهرست روایات
۳۰۴	فهرست ادعیه
۳۰۵	فهرست اسامی انبیاء و معصومین علیهم‌السلام
۳۰۸	اسامی ملائکه

۳۰۹		فهرست اشخاص
۳۲۶		فهرست اماکن
۳۳۲		منابع و مأخذ

مرا که غیر تو در سر نماند سودایی
دگر ز سود و زیانم بود چه پروایی
شهید عشق که جز دوست خونبها طلبد
مگر نخوانده ز «آئین عشق» فتوایی
مرا ز خیل گدایان خود شمار که نیست
ز ملک هر دو جهانم جز این تمنایی

درآمد:

مدتها بود ضرورت گردآوری و تدوین آثار و اشعار حکما، علما و شعرای بزرگوار دیار عالم خیز شهرستان شهرضا فکر مرا مشغول ساخته بود. لذا دنبال فرصتی بودم تا به آن ضرورت جامه عمل بپوشانم و یاد و نام حکمای بزرگواری را که گذر زمانه و کم توجهی دوران می‌رفت تا به بوته فراموشی سپرده شود با اندک بضاعت خویش احیا نمایم.

در گرما گرم تابستان ۱۳۸۰ توفیق حاصل گردید و تصمیم بر این شد تا با توجه به علاقه‌مندی به ساحت حکیم اسدالله قمشه‌ای - که از حکمای گمنام و خوش قریحه شهرضا بوده و شرح زندگی‌اش در بخش بیوگرافی بیان خواهد شد - و به دلیل بی‌توجهی بیشتری که در مقایسه با دیگر حکمای شهر به وی روا شده است و جهت زنده نگه

داشتن یاد و خاطره این بزرگوار، کلیه اشعار به یادگار مانده این غزلسرای توانا را به لطف و یاری پروردگار در مجموعه‌ای گردآوری نموده تا به عالم شعر و ادب تقدیم گردد. به قول معروف

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
مجموعه نفیس «آئین عشق» که شامل کلیه غزلیات و اشعار حکیم اسدالله است شامل یک مقدمه و دو فصل می‌باشد، در مقدمه با توجه به این که سخن از حکیم و شاعری شهرضایی است نخست مروری اجمالی پیرامون ۱- حکمت و حکیم ۲- شعر و شاعر از منظر دین ۳- نگاهی گذرا به زادگاه و محل رشد و نمو حکیم از لابلاي برخی سفرنامه‌ها و نوشته‌های تاریخ نگاران داخلی و خارجی خواهیم داشت، سپس بیان برخی از شعرای آن دیار را راجع به شهرضا مرور می‌کنیم.

در فصل اول پس از نگاهی کوتاه به زندگی نامه حکیم اسدالله به نکاتی پیرامون انواع شعر پرداخته و سپس غزلیات و قطعات به جا مانده از حکیم تقدیم می‌گردد. در فصل دوم ضمن ترجمه برخی لغات مربوطه و تعیین وزن‌های اشعار به شرح و توضیح آنچه در لابلاي ابیات به آنها اشاره شده از آیات قرآن، روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام و داستانها و اساطیر به کار رفته و شرح احوال دانشمندانی که به مناسبت در اشعار وی یادی از آنها شده است پرداخته خواهد شد.

از ویژگیهای این مجموعه این است که در تدوین آن در حد امکان از کتابهای نویسندگان استان اصفهان بهره می‌بریم، بنابراین در ترجمه

آیات قرآن مجید از ترجمه «حکیم الهی قمشه‌ای»، در تفسیر آیات قرآن از تفسیر صافی «فیض کاشانی» و مخزن العرفان «بانو امین اصفهانی»، در تراجم از ریاض العلما «میرزا عبدالله افندی اصفهانی» و کتاب رجال اصفهان «دکتر سید محمدباقر کتابی اصفهانی»، در نقل روایات از روضة المتقین «مولی محمدتقی مجلسی» و بحار الانوار «علامه مجلسی» استفاده گردیده است. البته از کتابهای دیگران نیز در حد نیاز بهره خواهیم برد.

از دیگر ویژگیها ترتیب غزلیات طبق حروف الفبا و نامگذاری آنها است که تاکنون در این اشعار صورت نگرفته بوده است. چون در این مجموعه سعی بر حفظ امانت در نوشتار می‌باشد لذا آنچه از این بزرگوار در دسترس بوده بدون زیاده و نقصان به رشته تحریر درآمده اگر احیاناً مطلب یا موضوعی به مذاق برخی بزرگان و ادب دوستان ناسازگار آید به دیده اغماض نگرند زیرا چون خیانت در امانت روا نیست، حذف آن را جایز ندانسته و اصل مطالب موجود تقدیم گردید. در پایان لازم است به مصداق حدیث شریف پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ که فرموده است: «لایشکر الله من لایشکر الناس»؛ سپاس خدا را به جا نیاورده کسی که از مردم تشکر و سپاسگزاری ننماید،^۱ از کلیه دوستان و عزیزانی که به نحوی در گردآوری این مجموعه مرا راهنمایی، هدایت و کمک نموده‌اند از جمله برادر عزیز و بزرگوار جناب آقای محمدحسن مصدقیان که تلاش فراوان و زحمات زیادی را مبذول داشته، صمیمانه تقدیر و تشکر گردد. البته دوستان زیادی مرا یاری نموده‌اند که ذکر اسامی همه آنها مقدور نمی‌باشد.

با توجه به اینکه عمده مطالب مستند و با ذکر مأخذ می باشد لذا بدیهی است که کتابهای فراوانی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است و دسترسی به کتابهای مورد نیاز هم جز با مراجعه به کتابخانه میسر نبوده، بنابراین به کتابخانه های زیادی مراجعه گردیده که از آن جمله است؛ کتابخانه مدرسه علمیه صاحب الزمان علیه السلام شهرضا و کتابخانه علامه مجلسی اصفهان و کتابخانه بزرگ و کم نظیر آیت الله العظمی مرعشی نجفی - آن هم زمانی که در حال جابجایی و نقل و انتقال کتابهای آن به ساختمان جدید می بودند که در نتیجه بسیاری از مواقع با نبود کتاب درخواستی مواجه شده و چاره ای جز مراجعه به کتابخانه ای دیگر نبود - و کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی و کتابخانه دفتر تبلیغات اسلامی در قم که در اینجا لازم است از مسئولین محترم بخش توزیع کتاب این کتابخانه ها بویژه مسئولین توزیع کتاب نوبت عصر کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی که بیشترین بهره را با خوشرویی و سعه صدر فراوان رسانیدند کمال تشکر و سپاسگزاری به عمل آید.

به امید آنکه خدمتی به عالم شعر و ادب گردیده باشد.

سید مهدی میرمسیب

شهرضایی

سخنی از دانشمند متأله شهرمان حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ
قدرت الله نجفی بر آئین عشق

بسم الله الحبيب

ارباب میزان را مسلم است که معرف اجلّی از معرف است. پس چه گوید
پیشانی در مانده‌ای درباره واصل کامل دیوانه‌ای!

خداوندان معرفت و ادب می‌دانند که معرفت الله و فناء فی الله به قلم شعر یا
نثر نمی‌آید زیرا بحر در کوزه نمی‌گنجد، اما اشاره و ایماء به اسرار الهی و نقد آن نوعاً
در کیفیت سرودن است.

و ممکن است پروانه‌ای دل سوخته همه آتشکده جاننش را در چند رباعی یا
غزل پرتوافکند و نیافته‌ای هم پر بگوید و بشنود!!

حکیم متأله و عالم ربانی و عارف صمدانی مرحوم آیت الحق آشیخ اسدالله
حکیم قمشه‌ای یکی از واصلان کامل به شمار می‌آید که جنون و دیوانگی و
شیدایی و آزادگی او سراپا اشعار دلنشین و نغز و عارفانه‌اش را فرا گرفته است. صد
افسوس که عمر با برکتش کوتاه بود و سرّ القدر و عین ثابتش به او اجازه دیوانگی
بیشتری نداد و هر چه زودتر به لقاء محبوب شتافت.

در هر حال در نظر سالکان طریق و واصلان عمیق این مجموعه از نظر اسم
شریف باقی تعالی لیاقت دارد جهان شمول باشد و به زبان‌های زنده جهان ترجمان
یابد.

اکنون بر ما حفظ و حراست و قدردانی و زنده نگه داشتن یاد و نام و پیام او و
بزرگان دیگر خطه عارف خیز و شاعر پرور قمشه لازم است.

و من الله التوفیق - اقل الطلبة - قدرت الله نجفی قمشه‌ای

لیله اولی من الجمادی الاولی ۱۴۲۲

مقدمه

✓ گفتار اول: حکمت چیست و حکیم کیست؟

✓ گفتار دوم: شعر و شاعر از منظر دین

✓ گفتار سوم: شهرضا در آینه تاریخ و نظم

گفتار اول:

حکمت چیست و حکیم کیست؟

خداوند حکیم در قرآن مجید فرموده:

﴿خدا فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رساند درباره او مرحمت بسیار فرموده و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند.﴾^۱

در جهان، علوم گوناگونی وجود دارد که علم حکمت یکی از آن علوم به شمار می آید.

قرآن مجید و روایات اسلامی از حکمت و حکیم بسیار یاد کرده اند، حکیم که از اسامی ذات واجب الوجود می باشد حدود یکصد مرتبه و حکمت بیست بار در کلام الله مجید آمده است. در جایی که سخن از علم و دانش و دانستن به میان آمده این دو کلمه مقدس بیشتر به چشم می خورد و این خود بیانگر اهمیت علم حکمت و شخص حکیم است.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرموده است:

حکمت نور معرفت و میراث تقوا و نتیجه راستی است و خدا هیچ بنده ای از بندگانش را نعمتی والاتر و با ارزش تر و بهتر از حکمت عطا نفرموده زیرا فرموده: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند. یعنی (خداوند فرموده) آنچه به امانت گذاشته شده و مهیا گردانیده ام در حکمت را نمی دانند مگر کسانی که خالص گردانیده باشم برای

۱. سوره بقره آیه ۲۶۸، قرآن مجید، ترجمه حکیم الهی قمشه ای (متوفی ۱۳۹۳ ق، ۱۳۵۲ ش).

خودم و اختصاص داده باشم آنها را به حکمت و حکمت یعنی ثبات قدم و حکیم کسی است که در ابتدای امر ثابت قدم است و تا آخر مقاومت می‌کند، حکیم هدایتگر جامعه است به سوی خدا.^۱

حکمت علم لدنی است، زیرا حکمت همان نوری است که یقذفه الله علی قلب من یشاء من عباده^۲ «خدا آن نور را در قلب هر که بخواهد از بندگان قرار می‌دهد».^۳ از روایات فهمیده می‌شود که مراد از حکمت علوم حق و نافع است که با عمل به مقتضای آن علوم به دست می‌آید و گاهی هم به علوم می‌گفته می‌شود که خدا به انسان بعد از عمل به آنچه می‌داند افاضه می‌کند^۴

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ فرمود: هر بنده‌ای چهل روز خالص کند عبادتش را برای خدا ظاهر می‌شود و جاری می‌گردد و می‌شکافد خدا چشمه‌های حکمت را از قلبش به زبانش^۵ و نیز فرموده است: سرچشمه حکمت ترس از خدا است، مولی محمد تقی مجلسی در توضیح این حدیث می‌نویسد: ترس از خداوند عزوجل سبب رسیدن به علوم حقیقی است که آن علوم موجب دوری از منکرات و عمل به واجبات بلکه باعث اجتناب از شبهات است. چه آنچه شبهه در وجوب و چه چیزی که شبهه در استحباب آن است و همچنین موجب ترک آنچه شبهه در حرمت و کراهتش هست می‌شود و لازمه این موارد عالم بودن به احکام آنهاست و این دانایی عین حکمت است.^۶

۱. جلد ۱ صفحه ۲۱۵، بحارالانوار: علامه ملا محمد باقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۰ ق ۱۰۷۷ ش).
۲. جلد ۲ صفحه ۴۳۹ ذیل آیه شریفه ۲۶۸ سوره بقره، مخزن العرفان بانو اصفهانی: (متوفی ۱۴۰۳ ق ۱۳۶۲ ش).
۳. اشاره است به حدیثی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یرید الله ان یهده» رجوع شود به صفحه ۱۰۶ کتاب سراج المبتدیین: آیه الله سید محمود موسوی دهرخی اصفهانی که ترجمه منیه المرید شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامی (متوفی ۹۶۵ ق ۹۳۶ ش) می‌باشد.
۴. جلد ۱ صفحه ۲۱۵ حدیث ۲۶، بحارالانوار: علامه مجلسی.
۵. همان، جلد ۵۳ صفحه ۳۲۶ و جلد ۶۷ صفحه ۲۴۲ حدیث ۱۰ و صفحه ۲۴۹ حدیث ۲۵ باب ۵۴.
۶. جلد ۱۳ صفحه ۳ حدیث ۴ روضة المتقین: مولی محمد تقی مجلسی در شرح کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق ۳۷۰ ش) ر.ک. جلد ۴ صفحه ۳۷۶.

و باز پیامبر ﷺ فرموده: مدارا کردن با مردم اصل و اساس و پایه حکمت است.^۱
و فرمود: هر کس حکمت را شناخت صبر ندارد از اینکه بیشتر یاد بگیرد.^۲
و فرمود: حکمت گم گشته مؤمن است، بگیرد آن را هر جا که یافتید.^۳
حضرت علی علیه السلام فرمود: حکمت را فراگیرید گر چه از زبان مشرکین، اهل نفاق و از دست اهل شر باشد زیرا حکمت گمگشته مؤمن است.^۴
امام علی علیه السلام فرمود: دوستی دنیا عقل را می زداید و دل را از شنیدن حکمت باز می دارد و موجب دردناکترین عذاب هاست.^۵
امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که در دنیا زهد پیشه کرد خدا حکمت را در قلب او قرار می دهد و زبانش را گویا می سازد و به او آگاهی ای که باعث دیدن عیبهای دنیا چه درد و چه درمانش گردد عنایت می کند و او را سالم از دنیا به آخرت منتقل می سازد.^۶
لقمان حکیم به فرزندش سفارش کرد: ای فرزند با بزرگان همنشین شو و با آنها در رابطه باش زیرا خدا قلوب را به نور حکمت زنده می کند همانگونه که زمین را با بارشهای آسمانی زنده می سازد.^۷ و همچنین سفارش نموده که: ای فرزند! حکمت را فراگیر تا سرافراز گردی، حکمت نشانگر تدبیر است، حکمت عبد را بر آزاد برتری و مسکین را بر غنی و صغیر را بر کبیر مقدم می دارد، حکمت مسکین را

۱. جلد ۷۲ صفحه ۳۵۲ حدیث ۶۲، بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۱ صفحه ۱۸۳ باب ۱ حدیث ۹۱.

۳. همان، جلد ۲ صفحه ۱۰۵ باب ۱۴ حدیث ۶۶.

۴. همان، صفحه ۹۹ حدیث ۵۷ و جلد ۷۵ صفحه ۳۴.

۵. صفحه ۱۴۲ کلمه ۷ مقاله هفتم حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی این کتاب با مقدمه و تصحیح و تعلیقه یکی از شاگردان میرز حکیم الهی قمشهای، آیت الله حسن زاده آملی مستقلاً به چاپ رسیده است. قبلاً ضمیمه حکمت الهی به طبع رسیده. و صفحه ۳۸۶ حکمت الهی، حکیم الهی قمشهای.

۶. جلد ۲ صفحه ۳۳ باب ۹ حدیث ۲۷ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۷. همان، جلد ۱ صفحه ۲۰۴ حدیث ۲۲.

پادشاه می‌کند و بر شرف شرافتمند می‌افزاید و بلند مرتبه را بلندتر و ثروتمند را با عظمت می‌نماید، چگونه است که بنی آدم خیال می‌کنند که دین و دنیا بدون حکمت مهیا می‌گردد، هرگز خداوند مهیا نمی‌سازد امور دنیا و آخرت را مگر به سبب حکمت، حکمت بدون اطاعت از خدا مانند جسم بدون روح و مثل خاک بدون آب است همانگونه که در جسد بدون روح و خاک بدون آب خیری نیست در حکیمی که طاعت خدا نکند هم خیری نخواهد بود.^۱

در لغت آمده که: حکمت یعنی به حق رسیدن به وسیله علم و عقل پس حکمت از ناحیه خداوند تبارک و تعالی یعنی شناخت اشیاء و ایجاد آنها از سوی او در کمال استواری و اما حکمت از طرف انسان شناختن موجودات و انجام کارهای خیر است و این همان چیزی است که در قرآن مجید لقمان حکیم با آن توصیف شده است آنجا که می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ (سوره لقمان آیه ۱۲)^۲

حکما گویند: حکمت را فراگیرید گرچه از زبان دیوانه‌ها باشد.^۳
حکیم الهی قمشه‌ای در تعریف حکمت بیانی دارد که خلاصه‌ای از آن ذکر می‌گردد: علم حکمت را به معرفاتی تعریف کرده‌اند ۱- خروج نفس از نقص و قوه به سوی کمال لایق او در جانب علم و عمل.

۲- گردیدن انسان عالم عقلی مطابق با علم عینی، یعنی انسان بواسطه تحصیل حکمت جهانی گردد مانند جهان آفرینش زیرا حقایق عالم وجود همه در نفس ناطقه او نقش روحانی بندد آنگاه به ذات خود از هر چه در عالم است مستغنی گردد.

۱. جلد ۱ صفحه ۲۱۹ حدیث ۵۱ بحارالانوار، علامه مجلسی.

۲. صفحه ۱۲۶، حرف حا - حکم - مفردات الفاظ القرآن الکریم راغب اصفهانی وی حسین بن محمد بن فضل معروف به راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲ ق ۴۸۷ ش) بوده است.

۳. جلد ۹۷ صفحه ۸۴ حدیث ۵۳ بحارالانوار، علامه مجلسی.

۳- علم به احوال اعیان موجودات به آنگونه که هستند به قدر حوصله ادراک بشر.

۴- حکمت شبه وصفی به خدای عالم است یعنی بواسطه این علم روح انسان متصف به صفات خدا شود و متخلق به اخلاق الهی گردد و این اتصاف و تخلق روح را از حیات فانی بشریت بمیراند و به نشئه باقی ابدیت حیات بخشد پس به واسطه فنای شهودی در انوار جمال الهی به دولت بقای ابد رسد و ابتهاج روحی بی حد یابد و چون هر نفسی کمال اشتیاق را به ابدیت حیات خود دارد و وجود خویش را دایم خواهد، پس چون نظر در این تعریف کند و دریابد که نتیجه تحصیل علم حکمت حیات ابد یافتن است و به تشابه ظلی در ظل وجود ابدی حق شتافتن، پس مسلم در تمام عمر به تمام قوا در وصول به این مقصد اعلی منتهای جهد و کوشش در طریق تحصیل بنماید.^۱

فرق حکمت با فلسفه و عرفان:

علوم اسلامی فراوان است که به دو قسم تقسیم می شوند، ۱- علوم نقلی به علومى که از قرآن و روایات گرفته شود گویند مثل احکام شرعی، فقه و....

۲- علوم عقلی به علومى گویند که بیشتر به عقل و استنباط عقلی نیازمند است مثل ریاضیات، طبیعیات و... که از جمله آنها است علم فلسفه، لذا به کسی که علم فلسفه را دارا باشد فیلسوف و به کسی که اهل سیر و سلوک باشد عارف گویند.

عرفان که آن نیز از علوم اسلامی به شمار می رود دارای دو بخش است: ۱- عملی که از راه تحصیل و مطالعه کتابهای اهل عرفان به دست می آید. ۲- نظری که معمولاً با ریاضت صحیح شرعی آن هم با راهنمایی و هدایت عارفی زبده حاصل می شود.

جهت اطلاع بیشتر از چگونگی و روش تحصیل علوم فلسفه و عرفان باید به

کتابهای مربوط به آنها مراجعه نمود.^۱

فایده علم حکمت که مکمل عقل و قوه استدلال است برای تمام طبقات علما است، از صاحبان علوم دینی و اربابان علوم ریاضی و روانشناسی و غیره و همه در علوم خود از این علم استفاده کرده زیرا این علم شامل مبادی و مکمل آن علوم است لذا حکما گفته‌اند: (لها السلطنة العظمی علی سایر العلوم). حکمت الهی را ریاست مطلقه بر سایر علوم است.

و نویسندگان طراز اول و خطبا و شعرای بزرگ و اطبای نامی در هر عصر به استمداد از این علم به درجه عالی فن خود رسیده‌اند و البته چون دین اسلام دین برهان و عقل است چنان که خدا فرموده: ﴿قل هاتوا برهانکم﴾^۲ و ﴿تلك حجتنا﴾^۳ و ﴿یحیی من حی عن بینة﴾^۴ بیش از همه برای استدلال بر اصول دین و مطالب عقلی قرآن به این علم اهل نظر نیازمندند و در هر عصر علاوه بر حکما و مفسرین اسلام فقها و محدثین بزرگ ما هم مانند شیخ طوسی^۵ و علامه حلی^۶ و

۱. امام خمینی رحمته الله (متوفی ۱۴۰۹ ق ۱۳۶۸ ش) در شرح حدیث بیست و چهارم کتاب اربعین حدیث راجع به انواع علوم انسانی بیانی دارد به صفحه ۵۶ جلد ۲ رجوع شود و همچنین در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی (م ۱۴۰۲ ق ۱۳۶۰ ش) و کتاب آشنائی با علوم اسلامی شهید مطهری (م ۱۳۹۹ ق ۱۳۵۸ ش) در این رابطه مطالبی وجود دارد و جهت آشنائی بیشتر با معانی لغوی و اصطلاحی این علوم می‌توان به لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا (م ۱۳۰۴ ق ۱۳۴۴ ش) مراجعه نمود.

۲ و ۳ و ۴. قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمش‌ای، سورة نمل آیه ۶۴، بگو اگر راست می‌گویند که غیر خدا هم کسی در آفرینش مؤثر است بر دعوی خود برهانی بیاورید. و سورة انعام آیه ۸۳: این است حجتی که ابراهیم را بر قومش دادیم. و سورة انفال آیه ۴۱: و هر که لایق حیات ابدی است با تمام حجت به حیات ابد رسد.

۵. ابی جعفر محمد بن الحسن طوسی (تولد ۳۸۵ ق ۳۷۳ ش وفات ۴۶۰ ق ۴۴۶ ش مدفون در رواق امیرالمؤمنین علی علیه السلام - نجف اشرف) وی از ستارگان درخشان عالم تشیع می‌باشد که در علم فقه، اصول، حدیث، تفسیر، کلام، حکمت و رجال تبحر داشته و برای هر یک از این علوم کتابی نوشته است، وی اهل خراسان بوده در ۲۳ سالگی به بغداد مهاجرت و تا پایان عمر در عراق ماند، پس از استادش سید مرتضی علم الهدی ریاست علمی و فتوایی شیعه به وی منتقل گردید، از جمله تألیفاتش: تفسیر تبیان، المبسوط، عدة الاصول، تهذیب الاحکام، استبصار، رجال، الاقتصاد و... می‌توان نام برد.

۶. جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی معروف به علامه حلی (تولد ۶۴۸ ق ۶۲۹ ش وفات ۷۲۶ ق ۷۰۴ ش مدفون در رواق امیرالمؤمنین علی علیه السلام - نجف اشرف) وی که یکی از اعجوبه‌های

محقق اول^۱ و سید مرتضی^۲ و سید رضی^۳ و شیخ بهایی^۴ و فیض کاشانی^۵ و



روزگار است، پیشوائی بلند همت، دانشوری عامل، فاضلی کامل حکیمی متکلم، فقیهی محدث و شاعری توانا بوده، از همه علوم برخوردار بوده و در اقسام مختلف آن آثاری از خود به یادگار گذاشته است، تصانیف زیادی که مانند آن از دیگر اعلام به ظهور نرسیده است. بزرگترین کتاب فقهی وی تذکرة الفقها و کوچکترین آنها تبصرة المتعلمین است و کتاب المقاصد در منطق و علوم طبیعی و الهی و کتاب الاسرار الخفیه در علوم عقلیه و کتاب المقاومات، که در آن راجع به حکمای قبل از خویش صحبت کرده است.

۱. ابوالقاسم جعفر بن حسن معروف به محقق حلی و محقق اول (تولد ۶۳۸ ق ۶۱۹ ش وفات ۷۲۶ ق ۷۰۴ ش مدفون در حله). او فقیه‌ترین مردم روزگار خویش، رئیس علما، فقیه حکما، آفتاب درخشان فضلا، بدر عرفا برافرازنده پرچم تحقیق، از فقه‌های تیزبین در فصاحت و بلاغت و شعرگویی و نامه‌نگاری مشهورتر از آن است که بیان شود. وی آن قدر والامقام و عظیم الشان بوده که در زمان خودش همتا نداشته است دارای کتابهایی است از جمله: شرایع الاسلام، مختصر النافع، المعبر و کتابهای بسیار.

۲. ابوالقاسم سید مرتضی علم الهدی (تولد ۳۵۵ ق ۳۴۴ ش وفات ۴۳۶ ق ۴۲۳ ش در جوار مرقده امام حسین علیه السلام کربلا مدفون است) وی عالمی جامع در بسیاری از علوم بوده هم ادیب هم فقیه و هم متکلم بوده است آراء فقهی او مورد توجه فقها می‌باشد گرچه در تاریخ ولادت و وفات او اختلاف است ولی آنچه مسلم است این خانواده همگی از مشاهیر علما بوده‌اند. سیدمرتضی از شاگردان شیخ مفید است، در مورد او قضیه‌ای مشهور است که این قضیه را موافقین و مخالفین نقل کرده‌اند که شیخ مفید علیه الرحمه در عالم رؤیا می‌بیند که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام امام حسن و امام حسین علیه السلام را نزد وی آورده و فرمودند: «یا شیخ به این فرزندان من فقه بیاموز» فردای آن، مادر سیدمرتضی او و برادرش سید رضی را خدمت شیخ می‌آورد و می‌گوید «به اینها فقه بیاموز» اینگونه خواب شیخ تعبیر می‌شود و به واقعیت می‌رسد. سیدمرتضی را تألیفاتی است که از جمله آنها الانتصار، مسایل الناصریات، امالی و دیوان شعری می‌باشد.

۳. ابوالحسن محمد بن حسین معروف به شریف رضی (تولد ۳۵۹ ق ۳۴۷ ش وفات ۴۰۶ ق ۳۹۴ ش مدفون در کربلای معلی) سیدمرتضی مورد اعتماد علما است و دارای هیبت و عظمت و ورع و پاکدامنی و مهربانی نسبت به خانواده و دوستان بوده، آن بزرگوار یکی از علمای مبرز و شاعر بوده نامبرده برادر سید مرتضی است و دارای تألیفاتی می‌باشد که از آن جمله است کتاب حقایق التأویل، تلخیص البیان من مجازات القرآن، خصائص الاثمه، دیوان شعرش چهار جلد است، نهج البلاغه را نیز گردآوری نموده است.

۴. شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی (تولد ۹۵۳ ق ۹۲۴ ش وفات ۱۰۳۱ ق ۱۰۰۰ ش مدفون در مشهد رضوی علیه السلام) او نیز عالمی جامع بوده و تألیفاتی گوناگون در علوم مختلف دارد، وی مفسر، فقیه ریاضی‌دان، فیلسوف، ادیب و شاعر بوده و از علم طب نیز بهره‌ای داشته است، اولین فردی بوده که رساله عملیه‌ای به زبان فارسی به نام جامع عباسی نوشته است، از جمله تألیفات او است: کتاب حبل المتین، اربعین حدیث، اکسیر السعادتین، کشکول، دیوان شعر و.....

۵. عالم جلیل محمد ابن مرتضی معروف به فیض کاشانی (ولادت ۱۰۰۷ ق ۹۷۷ ش وفات ۱۰۹۱ ق ۱۰۵۸ ش مدفون در کاشان) وی عالمی فاضل، حکیمی ماهر، متکلم، فقیه، محدث، محقق، ادیب و شاعر بوده است، در بین معاصرین خویش بهترین کتابها را نوشته از جمله تألیفاتش: مفاتیح الشرایع، تفسیر صافی، اصفی، مصفی، وافی، محجة البیضا، سفینه النجاة، کلمات مکنونه، حقایق، دیوان شعر و بسیاری کتب دیگر است.

مرحوم مجلسی^۱ رضوان الله علیهم اجمعین در این علوم عقلی بهره کافی داشته و اغلب دارای تصنیفاتی در این علوم می باشند و اگر برخی طعنی به فلسفه زده اند مقصود فلسفه مادی یونان است نه فلسفه حکمای الهی، خداوند توفیق معرفت و درک حقایق و لطایف حکمت الهی را به همه عطا بفرماید.^۲

-
۱. عالم جلیل ملامحمد باقر مجلسی فرزند مولی محمدتقی، معروف به علامه مجلسی (تولد ۱۰۳۷ ق ۱۰۰۶ ش وفات ۱۱۱۰ ق ۱۰۷۷ ش مدفون در اصفهان) علامه ای عالیقدر محقق ماهر و تیزبین، فقهی متکلم، محدثی مورد وثوق، جامع محاسن و فضایلی فراوان است تألیفاتی مفید و زیاد در علوم و فنون مختلف دارد که هر کدام در هدایت بشریت به کمال، سهمی بسیار دارد. بحارالانوارش دریای نور است و مرآةالعقولش آینه عقلها، در تاریخ پیامبران و امامان در سنت پیامبر عالیقدر و کلیه فنون کتاب نوشته چون تألیفات وی فراوان است مقداری از آنها را نام می بریم. ۱- ملاذالاحیاء در شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی ۲- مرآةالعقول در شرح کافی مرحوم کلینی (م ۳۲۹ ق ۳۱۹ ش) ۳- بحارالانوار که صد و ده جلد است در جمع روایاتی فراوان در موضوعات مختلف ۴- حیاة القلوب در تاریخ زندگانی انبیاء ۵- جلاءالعیون در تاریخ زندگی پیشوایان دین ۶- تعبیر خواب و ده ها کتاب دیگر که برخی عربی و برخی به فارسی می باشد. این شرح احوال علما اقتباس از جلد اول و پنجم کتاب ریاض العلما و حیاض الفضلاء: میرزا عبدالله افندی اصفهانی (متوفای ۱۱۳۰ قمری ۱۰۹۶ شمسی مدفون در اصفهان) می باشد، این کتاب در هفت جلد در شرح حال بسیاری از بزرگان و علمای اسلام تألیف و به چاپ رسیده است.
 ۲. جلد ۱ صفحه ۳۳۴ حکمت الهی: حکیم الهی قمشه ای.

گفتار دوه:

شعر و شاعر از منظر دین

قرآن مجید نسبت به شعر و سرایندگان آن دیدگاهی متعادل دارد.

نسبت به اشعار جاهلیت و کفرآمیز و خارج از مبانی دین دیدی مذموم و نسبت به اشعار دینی و شعرهایی که انسان را با خدا آشنا و به او نزدیک می‌سازد دیدگاهی مثبت دارد:

از شعر و شاعر چهار مرتبه در قرآن مجید سخن به میان آمده است:

یک جا می‌فرماید: ﴿و شاعران را مردم جاهل و گمراه پیروی می‌کنند، آیا ننگری که آنها خود به هر وادی حیرت سرگشته‌اند و آنها بسیار سخنان می‌گویند که یکی را عمل نمی‌کنند، مگر آن شاعران که اهل ایمان و نیکوکار بوده و یاد خدا بسیار می‌گویند و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آنها شده یاری خواسته‌اند﴾^۱ تا آخر آیه.

از امام محمد باقر (علیه السلام) راجع به تفسیر این آیه سؤال شده حضرت در جواب فرموده است:

﴿و الشعراء يتبعهم الغاؤون﴾ نازل شده درباره کسانی که دین خدا را تغییر داده و مخالفت دستور الهی نموده‌اند و تفقه برای غیر دین می‌کنند، آیا تاکنون دیده شده که کسی از شاعری پیروی و متابعت نماید بلکه مقصود خداوند از شعرا در این آیه کسانی هستند که دین را به رأی و نظر خویش تفسیر نموده و مردم هم اینگونه از آنها

۱. سوره شعرا آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

متابعت نموده‌اند پس گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند.^۱

از امام صادق (ع) نیز در تفسیر این آیه سؤال شده حضرت فرموده است:
شعرا در این آیه افرادی هستند که می‌آموزند و تفقه می‌کنند در صورتی که علم
ندارند لذا گمراه شده و گمراه می‌کنند.^۲

بعضی از مفسرین ذیل این کریمه می‌نویسند: منظور شعرای مشرکین است زیرا
آنان زبان به دروغ‌پردازی و باطل می‌گشودند و می‌گفتند: ما هم مثل آنچه محمد (ص) می‌گوید، می‌گوئیم. سپس اشعاری می‌سرودند و گمراهان اطراف آنها جمع
می‌شدند.

قرآن مجید در جای دیگر فرموده:

﴿و نه ما او را (یعنی محمد را) شعر آموختیم و نه شاعری شایسته مقام او است
بلکه این کتاب ذکر الهی و قرآن روشن خدا است.﴾^۳ مشرکین عرب وقتی دیدند
آیات قرآن از مرتبه فهم آنان بالاتر است و با آنکه زبان خودشان است قدرت ندارند
مثل آن و لو یک آیه بیاورند. گاهی نسبت جنون^۴ به آن عقل کل می‌دادند و گاهی
نسبت سحر^۵ و گاهی می‌گفتند: این قرآن اشعاری است که محمد (ص) به هم بافته و
به خدا نسبت می‌دهد.^۶

در این آیه بر رد سخن سخیف آنان فرموده ما به پیامبر خود علم شعر نیاموختیم
زیرا که شعر گویی سزاوار او نیست، این آیاتی که برای شما می‌خواند نیست مگر
تذکری که شما را به طریق سعادت و فضیلت آشنا گرداند.^۷

۱. جلد ۲ صفحه ۱۰۸ حدیث ۹ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان جلد ۲ صفحه ۲۹۸ حدیث ۲۰ و ۲۱.

۳. سوره یس آیه ۶۹ قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۴ و ۵ و ۶. اشاره است به آیه‌های ۲۷ سوره شعرا و ۶ حجر و ۱۴ دخان و ۳۹ ذاریات و ۵ انبیاء.

۷. جلد ۷ صفحه ۵۷ مخزن العرفان: بانو اصفهانی، علامه مجلسی در صفحه ۱۳۹ جلد ۹ بحارالانوار ذیل همین
آیه شریفه بیانی دارد.

برخی مفسرین نوشته‌اند «ما ینبغی له» یعنی شایسته نیست که قرآن شعر باشد. فیض کاشانی معتقد است که: شعر بر دو معنا اطلاق می‌گردد:

یکی: سخن هماهنگ و با قافیه چه حق باشد چه باطل، بر سخن هماهنگ حق حمل می‌شود حدیث پیامبر ﷺ که فرموده است: «بعضی از اشعار حکمت است» و نیز حدیث «برای خدا گنجینه هائی در زیر عرش است و کلید آنها در زبان شاعران است» و همچنین تمام روایاتی که در ستایش شعر رسیده است بر شعر حق صادق می‌باشد. زیرا مقصود از سخن حق و موزون سخنی است که از دروغ خالی باشد.

دوم: سخنی است که دارای تخیلات آزار دهنده و دروغهای بی اساس باشد چه وزن و قافیه داشته باشد یا نداشته باشد و تمام روایاتی که در نکوهش شعر رسیده است بر این نوع شعر حمل می‌شود. و غرض قریش که قرآن را شعر خواندند و به پیامبر ﷺ شاعر گفتند همین نوع شعر بوده است، زیرا قرآن موزون نیست... مرحوم فیض در ادامه بطور مفصل راجع به شعر سخن رانده و روایات فراوانی نقل نموده است.^۱

خداوند حکیم در جای دیگر قرآن می‌فرماید:

«این مردم غافل نادان گفتند که سخنان قرآن خواب و خیالی بی اساس است! بلی محمد ﷺ شاعر بزرگی است که این کلمات را خود فرا بافته است و گرنه باید مانند پیغمبران گذشته آیت و معجزه‌ای برای ما بیاورد»^۲

مشرکین بهانه جویی می‌کردند مانند بهانه جویی قوم بنی اسرائیل برای حضرت موسی ﷺ، مشرکین می‌گفتند: این قرآن معجزه نیست بلکه سحر است و او هم شاعر است. معجزه باید مانند ید و بیضای موسی و یا زنده نمودن مرده توسط

۱. جلد ۵ صفحه ۲۲۸ محجة البیضاء: ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق ۱۰۵۸ ش).

۲. سوره انبیاء آیه ۵: قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

عیسی علیه السلام باشد، اگر چنین معجزاتی آورد ما ایمان می آوریم نه به شعر و شاعری.^۱
نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده «برخی شعرها حکیمانه است». مجلسی
اول می گوید: یعنی برخی شعرها نافع می باشند و از جهالت و سفاهت جلوگیری
می کند یا از طرف خدا الهام می شود و روایت «ان من الشعر لحکماً» شعری را شامل
است که در توحید و مدح و منقبت و زهد و نصیحت باشد مثل شعرهای حکیم
غزنوی (م ۵۳۵ ق ۵۱۹ ش) و حکیم رومی (م ۶۷۲ ق ۶۵۲ ش) و حکیم عطار (م
۶۲۶ ق ۶۰۷ ش).^۲

روایت شده که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راجع به شاعران نظر خواهی شد. حضرت
فرمود: فرد با ایمان با شمشیر و زبانش در حال جهاد است.^۳
در حدیث آمده که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: برای خدا در زیر عرش گنجهایی
است که کلید آن زبان شاعران است.^۴

کمیت اسدی از شاعران زمان امام محمد باقر علیه السلام گوید: روزی محضر امام باقر علیه السلام
بودم. حضرت به من فرمود: ای کمیت! به خدا قسم اگر ثروتی می داشتم مقداری از
آن را به تو می بخشیدم ولی تو را کافی است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت
فرمود که «روح القدس» از تو جدا نشود تا زمانی که درباره ما شعر بسراید.^۵
امام صادق علیه السلام فرمود: شاعری نیست که بیت شعری در وصف ما بسراید مگر
اینکه مورد تأیید روح القدس قرار می گیرد.^۶ و همچنین فرمود: هر کس درباره ما

۱. جلد ۱۰ صفحه ۲۳۷ مخزن العرفان: بانو اصفهانی.

۲. جلد ۱۳ صفحه ۱۸ حدیث ۴۶ و صفحه ۴ ذیل حدیث ۹ روضة المتقین: مولی محمدتقی مجلسی.

۳. جلد ۴ صفحه ۷۰ تفسیر نور الثقلین، ابن جمعه العروسی (م ۱۱۱۲ ق ۱۰۷۹ ش).

۴. جلد ۱ صفحه ۱۰۷ حکمت الهی: حکیم الهی قمشه ای.

۵. جلد ۳۰ صفحه ۲۶۶ حدیث ۱۳۲ و جلد ۴۶ صفحه ۳۴۱ حدیث ۳۲ و جلد ۴۷ صفحه ۳۲۴ حدیث ۱۹.

بحار الانوار علامه مجلسی.

۶. همان، جلد ۲۶ صفحه ۲۳۱ حدیث ۳ و ۴ و جلد ۷۶ صفحه ۲۹۱ حدیث ۹ و ۱۰.

بیت شعری سرایید، خدا بنا می‌کند برای او خانه‌ای در بهشت.^۱
 امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمنی نیست که در مدح ما شعر سرایید مگر اینکه بنا می‌کند خدا برای او شهری در بهشت که آن شهر هفت برابر دنیا می‌باشد و ملائکه مقرب و پیامبران اولی العزم آن شاعر را در آن شهر زیارت می‌کنند.^۲
 در خبر است که حضرت علی علیه السلام در بین صحابه پیمبر در شعر گویی ماهرتر و استادتر بوده است. شعبی گوید: ابوبکر و عمر و علی هر سه شعر می‌گفتند و علی ابن ابیطالب علیه السلام از آنها شاعرتر بود.^۳

حضرت علی علیه السلام اشعار بسیاری سروده که در دیوان منسوب به آن حضرت ضبط گردیده از جمله شعری است که هنگام شهادت حضرت زهرا علیها السلام سروده است: (در بعضی نقل‌ها است که این شعر را هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سروده است).

نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات
 لاخیر بعدک فی الحیوة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی^۴

از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم اشعاری موجود است که دلالت دارد بر اینکه آن بزرگوار نیز شعر می‌سروده است از جمله شعر معروف:

ماذا علی المشتّم تربة احمد ان لایشم مدی الزمان غوالیا
 صبت علی مصائب لو أنّها صبت علی الایام صرن لیالیا^۵

امام حسین علیه السلام نیز دارای اشعار فراوانی است که در کتاب ادب الحسین علیه السلام و حماسه^۶ گردآوری شده از جمله اشعار معروف آن حضرت است:

۱. جلد ۲۶ صفحه ۲۳۱ حدیث ۳ و ۴ و جلد ۷۶ صفحه ۲۹۱ حدیث ۹ و ۱۰ بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. همان، حدیث ۵ و جلد ۷۶ صفحه ۲۹۱ حدیث ۱۱.

۳. همان، جلد ۴۰ صفحه ۱۶۴ باب ۹۳.

۴. همان، جلد ۲۲ صفحه ۵۴۷ حدیث ۶۵ و جلد ۴۳ صفحه ۲۱۳ حدیث ۴۴ و صفحه ۲۱۳ و دیوان امام علی علیه السلام صفحه ۱۲۳.

۵. همان، جلد ۷۹ صفحه ۱۰۶.

۶. صفحه ۳۵ کتاب ادب الحسین علیه السلام و حماسه: احمد صابری همدانی.

یا دهر أفٍ لک من خلیل
کَم لک بالاشراقِ وَالْأَصیل
مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتیل
وَالدَّهْر لَا یَقْنَعُ بِالْبَدیل
و انما الامر الى الجلیل
و کل حی سالک سبیلی^۱

در ادب الحسین به نقل از لهوف ابن طاووس این بیت را هم اضافه نموده است:

سبحان ربی ماله مثیل
ما اقرب الوعد من الرحیل^۲

یکی از شعرای عرب زبان به نام دعبل بن علی خزاعی زمانی که امام رضا علیه السلام در مرو بودند حضور آن حضرت شرفیاب گردیده و عرضه داشت یا بن رسول الله درباره شما شعر سروده‌ام و سوگند یاد نموده‌ام که قبل از اینکه برای شما بخوانم برای دیگری نخوانم، حضرت فرمود: آفرین بخوان، دعبل شروع کرد به خواندن شعرش درباره ائمه یکی یکی شمرد تا رسید به بغداد، حضرت فرمود: می خواهی دو بیت به شعرت اضافه کنم تا قصیده‌ات کامل شود، دعبل گفت: بلی یا بن رسول الله! پس حضرت سرود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبة
توقد بالاحشاء فی الحرقات
الی الحشر حتی یبعث الله قائماً
یفرج عنا الهم و الکربات
سپس حضرت هدیه‌ای به دعبل عطا فرمود.^۳

در بین یاران ائمه اطهار علیهم السلام در هر عصری شاعرانی بوده‌اند که به مناسبت‌های مختلف شعر می‌سرودند و مورد تشویق آنها قرار می‌گرفتند و گاهی هدایایی دریافت می‌داشتند.

در روایات معتبر آمده که حسان بن ثابت که شاعر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله بوده چه بسا نزد آن حضرت شعر می‌خواند و در وصف ایشان شعری می‌سرود،

۱. جلد ۴۴ صفحه ۳۱۶ و جلد ۴۵ صفحه ۲ بحار الانوار: علامه مجلسی.

۲. صفحه ۳۵ المسلك الاول من اللهوف فی قتلى الطفوف: سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس الحسینی (م ۶۶۴ ق ۶۷۴ ش).

۳. جلد ۴۹ صفحه ۲۳۹ حدیث ۹ بحار الانوار: علامه مجلسی.

پیامبر ﷺ به او فرمود: همیشه مورد تأیید روح القدس هستی تا موقعی که برای ما شعر بگویی. سنی و شیعه، اشعار حسان را که در غدیر خم سروده است نقل کرده‌اند. و دیوان شعر امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم مشهور است.^۱

از جمله شعرای مشهور عصر ائمه علیهم السلام می‌توان از حسان بن ثابت (م ۵۰ ق ۴۸ ش) ابوالاسود دثلی بصری (م ۶۹ ق ۶۷ ش) همام بن غالب بصری معروف به فرزددق (م ۱۱۰ ق ۱۰۷ ش)، کمیت بن زید اسدی (م ۱۲۶ ق ۱۲۲ ش)، ابراهیم بن عباس (م ۲۴۳ ق ۲۳۶ ش) و دعبل بن علی خزاعی (م ۲۴۶ ق ۲۳۹ ش) نام برد. وجود این شعرا در بین یاران معصومین بیانگر موافقت و تأیید شعر و شاعر است.

برخی از شاعران در سرودن شعر از امامان بزرگوار الهام و در تکمیل شعرشان از آنها کمک گرفته‌اند مثل کمک به محتشم کاشانی (متوفی ۱۰۰۰ ق ۹۷۰ ش)، عنایت و الهام به مقبل اصفهانی (متوفی ۱۱۵۷ ق ۱۱۲۲ ش) و شهریار (متوفی ۱۳۶۷ ش ۱۴۰۹ ق).

نقل است که محتشم کاشانی شاعر عصر صفویه پسری داشته که از دنیا می‌رود، محتشم چند بیت شعر در رثای فرزند خویش می‌سراید، شبی حضرت رسول اکرم ﷺ را در خواب دید که فرمود «تو برای فرزند خود مرثیه می‌گویی اما برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی؟»^۲

می‌گوید: بیدار شدم ولی چون در این رشته کار نکرده بودم سر رشته نیافتم، چگونه وارد این مرثیه شوم. شب دیگر در خواب مورد عتاب آن حضرت گردیدم که فرمود «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟»

۱. جلد ۱۳ صفحه ۱۸، روضة المتقین، مولی محمدتقی مجلسی.

۲. در صفحه ۴ دیوان محتشم کاشانی چاپ سال ۱۳۳۷ می‌نویسد: موقعی که محتشم در فراق برادرش عبدالغنی که در سفر مکه فوت نموده نوحه گری می‌کرد، شبی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در عالم رؤیا زیارت می‌کند و این جریان را بیان می‌نماید.

عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نگذاشته‌ام لهذا راه ورود نیافتم.
حضرت فرمود بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است»
بیدار شدم همان مصراع را مطلع قرار داده و سرودم تا رسیدم به این مصرع که
گفتم: «هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال»

در اینجا ماندم که چگونه این مصرع را به آخر رسانم که به مقام الوهیت جسارتی
نشده باشد، شب حضرت ولی عصر ارواحنفاذ را در خواب زیارت نمودم آن
حضرت فرمود: «چرا مرثیه را به اتمام نمی‌رسانی؟» عرض کردم در این مصرع به بن
بست رسیده‌ام نمی‌دانم چه بگویم، حضرت فرمود: بگو «او در دل است و هیچ دلی
نیست بی ملال»

بیدار شدم این مصرع را ضمیمه مصرع قبل نموده و بیت «بند» را به آخر
رسانیدم.^۱

در کتاب حزن المؤمنین^۲ منقول است که محمد شیخا متخلص به مقبل
اصفهان^۳ در جوانی خوش سیما و لطیف بوده، اتفاقاً ایام محرم به گروهی که در
عزای امام حسین (علیه السلام) نوحه خوانی می‌کردند برخورد می‌کند، به طریق استهزاء
چیزی می‌خواند که جمع عزادار را نگران می‌سازد پس از چندی به مرض جذام
مبتلا گردید به حدی که مردم از وی متنفر شدند، روزها سپری شد محرم می‌دیگر
آمد روزی وی با دلی شکسته در خرابه‌ای نشسته بود که جمعی از شیعیان نوحه
کنان می‌خواندند.

«چه کربلاست امروز	چه پر بلاست امروز
سر حسین مظلوم	از تن جداست امروز»

۱. جلد ۱ صفحه ۲۲۴ کتاب شیفتگان حضرت مهدی (علیه السلام): احمد قاضی زاهدی گلپایگانی به نقل از جلد ۲
صفحه ۱۱۰ کتاب الکلام بجر الکلام: سید احمد زنجانی (م ۱۳۹۳ ق ۱۳۵۱ ش).

۲. حزن المؤمنین: محمد علی نجفی کاظمی.

۳. محمد شیخا متخلص به مقبل اصفهانی به سال ۱۱۵۷ قمری ۱۱۲۲ شمسی درگذشته است و از محل دفن
وی اطلاع دقیقی در دست نیست.

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به دیده حسرت در ایشان نگریست و گریست و گفت:

روز عزاست امروز جان در بلاست امروز
فغان و شور محشر در کربلاست امروز^۱

در همان شب پیامبر ﷺ را در خواب زیارت نمود، حضرت او را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و او را مقبل نام نهاد، از اینجا مقبل شروع به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء ﷺ نمود.

مقبل جریان مفصلی را نقل می‌کند که در آن مورد عنایت و لطف امام حسین ﷺ قرار گرفته است.^۱

و باز نقل است که آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی^۲ بارها می‌فرمودند: شبی توسلی پیدا کردم تا یکی از اولیای خدا را در خواب ببینم. آن شب در عالم خواب دیدم که در زاویه مسجد کوفه نشسته‌ام و وجود مبارک مولا امیرالمؤمنین ﷺ با جمعی حضور دارند، حضرت فرمود:

شاعران اهل بیت را بیاورید، چند تن از شاعران عرب را آوردند، حضرت فرمود: شاعران فارسی زبان را نیز بیاورید، آن گاه محتشم و چند تن از شاعران فارسی زبان آمدند، حضرت فرمودند: «شهریار ما کجاست؟» شهریار آمد.

حضرت خطاب به شهریار فرمودند: شعرت را بخوان، شهریار شعر «علی ای همای رحمت» را خواند.^۳

۱. صفحه ۱۰ مقدمه دیوان مقبل و صفحه ۱۶۲ عدد السنه ملا اسماعیل سیزواری (م ۱۳۱۱ ق ۱۲۷۲ ش) پس از نگارش این دو جریان متوجه شدم که آقای محمدرضا باقی اصفهانی نیز این دو جریان را از کتاب سحاب رحمت صفحه ۹۰ و وقایع الایام خیابانی صفحه ۵۸ در صفحه ۴۶ کتابش آثار و برکات امام حسین ﷺ نقل نموده است.

۲. آیه‌الله العظمی سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی متوفی ۱۴۱۱ قمری ۱۳۶۹ شمسی مدفون در قم.

۳. جلد ۱ صفحه ۶۹ دیوان شهریار «مناجات یا همای رحمت» سید محمدحسین بهجتی متخلص به شهریار (م ۱۳۶۷ ش ۱۴۰۹ ق).

آیت الله مرعشی فرمود:

وقتی شعر شهریار تمام شد از خواب بیدار شدم، چون من شهریار را ندیده بودم فردای آن روز پرسیدم: شهریار شاعر کیست؟ گفتند: شاعری است که در تبریز زندگی می‌کند، گفتم از جانب من او را دعوت کنید که نزد من آید. چند روز بعد شهریار آمد دیدم همان کسی است که من او را در خواب حضور حضرت امیر علیه السلام دیده‌ام، از او پرسیدم: این شعر «علی ای همای رحمت» را کی ساخته‌ای؟ شهریار با حالت تعجب سؤال کرد: شما از کجا خبر دارید که من این شعر را ساخته‌ام؟ چون من نه این شعر را به کسی داده‌ام و نه درباره آن با کسی صحبت کرده‌ام!

آیت الله مرعشی (جریان خواب خویش را برای شهریار تعریف کردند)
شهریار فوق العاده منقلب می‌شود و می‌گوید:

من فلان شب این شعر را ساخته‌ام و تاکنون هم در اختیار کسی قرار نداده‌ام.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی فرمودند: وقتی شهریار تاریخ و ساعت سرودن شعر را گفت، معلوم شد مقارن ساعتی که او آخرین مصرع را تمام کرده من آن خواب را دیده‌ام.

یقیناً در سرودن این غزل به شهریار الهام شده که توانسته است چنین غزلی با این مضامین عالی بسراید.^۱

علت شهرت و گسترده‌گی دوازده‌بند محتشم کاشانی و همای رحمت شهریار به جهت عنایت و الهام پیشوایان بزرگوار بوده است.

در کتاب عدد السنه ذیل تفسیر آیه شریفه «و الشعراء يتبعهم الغاؤون»^۲ مطالبی دارد که خلاصه‌ای از آن ذکر می‌گردد. کسی نگوید اگر شعرا مردمان معقولی هستند چرا در اشعار خود ذکر شراب و مغبجه و دیر مغان و بت و زنا و زلف و خط و خال

۱. کتاب کرامات مرعشیه: علی رستمی چافی، کرامت دهم صفحه ۹۴ و نشریه شهاب جلد ۲ صفحه ۵۲ و فرازهایی از وصیت نامه الهی - اخلاقی آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله.

۲. سورة شعرا آیه ۲۲۴.

می‌کنند زیرا کتابی در اصطلاحات شعرا نوشته شده است.

همانگونه که تالغت و زبان فرنگی را ندانی نمی‌فهمی، زبان شعرا هم همینطور است، هر کس شعر بگوید باید به زبان شعرا بگوید چنانچه علمای اعلام مرحوم نراقی^۱ و شیخ بهایی و فیض کاشانی و لسان الغیب خواجه حافظ نیز به همین زبان شعر سروده‌اند.

هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم^۲
 اهل حکمت اصطلاحاتی دارند مثل بسیط الحقیقه، جوهر و عرض، اتحاد عاقل و معقول. اصولیین هم اصطلاحی دارند: حقیقت و مجاز، استصحاب، اجماع، حقیقت شرعی، صحیح و اعم. اهل کیمیا، اهل جفر و هندسه و صرف و معانی و بیان و طب و ریاضی هم اصطلاحاتی برای خویش دارند.

مثلاً خرابات می‌گوید، فکر می‌کنی منظور تکیه درویشان است در حالی که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه به میرزا محمد استرآبادی (م ۱۰۲۸ ق ۹۹۷ ش) در طواف فرمود: من از مردم (اهالی) خراباتم.^۳ خراباتیم یعنی از خانواده پیغمبرم. پیر مغان جناب امیر علی‌اکبر است. مغچه جناب حسن و حسین علیهما السلام. پیر میکده پیغمبر ﷺ. دختر رز جناب فاطمه علیها السلام. می، قرآن می‌باشد.

حق تعالی را اهل هر زبانی به اسمی خوانند.^۴

شیخ محمد مغربی گفته است:

اگر بینی در این دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خمار
 بت و ناقوس و زنار و چلیپا مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

۱. ملا احمد نراقی متخلص به صفائی (م ۱۲۴۵ ق ۱۲۰۸ ش) دیوان شعرش با نام طاق‌دیس موجود است.

۲. مولانا در جلد ۲ مثنوی بخش موسی و شبان این بیت را این گونه سروده است

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم.

۳. جلد ۵۲ صفحه ۱۷۶ باب ۲۴ بحار الانوار و کتاب مهدی موعود علیهما السلام علامه مجلسی، باب کسانی که حضرت مهدی (عج) را در زمان غیبت ملاقات نموده‌اند.

۴. مجلس ۳۲ صفحه ۱۶۴ کتاب عدد السنه: ملا اسماعیل سبزواری.

شراب و شاهد و شمع و شبستان	خروش بریط و آواز مستان
می و میخانه و رند و خرابات	حریف و ساقی و مرد مناجات
خط و خال و قد و بالا و ابرو	عذار و زلف و پیچاپیچ گیسو
مشو زنه‌ار از آن گفتار در تاب	برو مقصود از این گفتار دریاب
میچ اندر سر و پای عبارت	اگر هستی ز ارباب اشارت
نظر را نغز کن تا نغز بینی	گذر از پوست کن تا مغز بینی
چو هر یک را از این الفاظ جانی است	به زیر هر یکی پنهان جهانی است
تو جانش را طلب از جسم بگذر	مسمی جوی شو از اسم بگذر
صفات حق تعالی لطف و قهر است	رخ و زلف بتان را زین دو بهر است
چه محسوس آمد این الفاظ مسموع	نخست از بهر مسموعند موضوع
چو اهل دل کند تفسیر معنا	بسه مانندی کند تغییر معنا ^۱

۱. صفحه ۵۳ دیوان کامل شمس مغربی چاپ آذر ماه سال ۱۳۵۸ چاپخانه داورپناه با کمی تغییرات و اضافات. وی شمس الدین محمد بن عزالدین عادل یوسف بزازینی تبریزی مشهور به مغربی ملقب به شیرین از عرفای قرن هشتم هجری قمری (متوفای ۸۰۹ ق ۷۸۵ ش) بوده است.

گفتار سوم:

شهرزاد در آینه تاریخ و نظم

شهرستان شهرضا که نام قدیمش «قمشه» بوده یکی از شهرستان‌های استان اصفهان است که به جهت بهره‌مندی از وجود دانشمندان، حکما، فقها، شعرای توانمند و نامی؛ مهد علم و حکمت و ادب گردیده و از دیرباز «یونانچه»^۱ لقب گرفته است. علاوه بر مرحوم حکیم اسدالله از دیگر دانشمندان و حکمای عالیقدر این شهر می‌توان به ملامصطفی^۲، حکیم صهبا^۳، حکیم نصرالله^۴، حکیم فرزانه^۵، حکیم الهی

۱. در برخی از نوشته‌های موجود درباره شهرضا از جمله نشریه فرهنگی سال ۱۳۲۹ صفحه ۷ آمده است: «شهرضا از قدیم الایام دارای حکمای کامل و دانشمندان بزرگ بوده چنانچه دانشمندان قدیم، شهرضا را یونان ایران خوانده‌اند».

۲. ملامصطفی قمش‌ای در زمان سلطنت کریم خان زند (م ۱۱۹۳ق ۱۱۵۷ش) متولد شده ولی شهرت او از زمان قاجاریه می‌باشد. وی در حکمت و عرفان از مشاهیر عصر خویش بوده، از خصوصیات زندگی حکیم اطلاع دقیقی در دست نیست همین قدر مسلم است که در دربار آقا محمدخان قاجار (م ۱۲۱۱ق ۱۱۷۵ش) تقریبی خاص داشته و مورد اکرام و احترام تمام بوده است. در مورد علت این تقرب چنین مشهور است که یکی از علمای اهل سنت و جماعت سئوالی مطرح می‌کند که فضلا و دانشمندان شیعه در حل آن عاجز مانده از عهده جواب برنیامدند تنها کسی که جواب قانع‌کننده به سئوال داد ملامصطفی بوده لذا نزد شاه قاجار محبوبیت و مقام بسزا یافته، از خواص دربار سلطنت محسوب گردید. ملامصطفی در اوایل زمان فتحعلی شاه قاجار (م ۱۲۵۰ق ۱۲۱۳ش) وفات یافت. مقبره او در تخت فولاد اصفهان است «نقل از نشریه فرهنگی شهرضا صفحه ۸».

۳. از حکما و عرفای مشهور آقامحمدرضا قمش‌ای معروف به حکیم صهبا است، وی فلسفه را با مشرب عرفان به هم آمیخته از ذوق سلیم خود مدد می‌گرفت و تدریس می‌فرمود. زمستان‌ها را در اصفهان به سر می‌برد و تابستان به قمشه می‌رفت. حکمت و کلام را خدمت حاجی محمدجعفر لاریجانی و میرزا حسن نوری آموخت، در عرفان و تصوف از شاگردان میرسید رضی لاهیجی بوده. حکیم و عارف قمشه‌ای اواخر عمر در مدرسه صدر تهران به تدریس اسفار، مصباح الانس، تمهید القواعد، شرح فصوص و شرح اشارات اشتغال داشت و طالبان فلسفه و عرفان به خدمتش می‌شتافتند و از بیان و ذوق و حال او استفاده می‌نمودند. تألیفات حکیم صهبا عبارتند از: ۱- حاشیه بر تمهید القواعد ابن ترکه اصفهانی (م ۸۳۵ق ۸۱۰ش)



۲- رساله‌ای در وحدت وجود، ۳- حاشیه‌ای بر کتاب اسفار اربعه ۴- حواشی بر شرح فصوص الحکم، ۵- رساله خلافة الکبری، ۶- تعلیقات بر کتاب الشواهد الربوبیه، ۷- کتاب موضوع العلم. این بزرگوار گاهی بر سبیل تفنن شعر می‌سرود و صهبا تخلص می‌نمود و اشعارش همه از وجد و حال و عرفان سرچشمه گرفته به حقیقت ترجمان دل و احساس او هستند. حکیم صهبا در ماه صفر سال ۱۳۰۶ قمری، ۱۲۶۷ شمسی در تهران وفات یافت. و در این بابویه نزدیک مزار حاج آخوند محلاتی مدفون گردید. «اقتباس از جلد ۱ صفحه ۲۷۵ کتاب رجال اصفهان: دکتر سید محمدباقر کتابی اصفهانی». راجع به حکیم صهبا مطالب فراوانی در کتب مختلف نقل گردیده از جمله صاحب کتاب المأثر و الآثار در صفحه ۶۴ کتابش راجع به حکیم صهبا گفته است که: نزدیک مرگ با خواص خویش گفت: «آیا اسب سفیدی که حضرت صاحب‌العلی^{علیه السلام} برای سواری من فرستاده‌اند را دیدید». شهید مطهری نیز در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران بخش فلسفه و حکمت حکمای طبقه سی‌ام صفحه ۵۴۲ مطالب جالبی راجع به این حکیم عالیقدر نقل نموده است.

۴- یکی دیگر از حکمای معروف شهرضا حکیم نصرالله است، تولد او سال ۱۲۵۷ قمری ۱۲۱۹ شمسی بوده، ایشان در خاندان علم و حکمت پرورش و نشو و نما یافته، پس از تحصیلات مقدماتی در شهرضا به اصفهان مهاجرت و فقه و اصول را تکمیل و از آن پس برای ادامه تحصیل به سبزوار مسافرت و خدمت حکیم حاج ملاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹ ق ۱۲۵۰ ش) کسب فیض نموده و در اندک مدتی در انواع فنون حکمت و فلسفه سرآمد می‌گردد و حتی در بعضی علوم بر استاد خویش مزیت پیدا کرده. حکیم از دوران طفولیت دارای استعدادی کافی و هوشی سرشار بوده و در فهم کلمات شیخ الرئیس ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۶ ق ۴۱۳ ش) نیز مانند او کمتر یافت می‌شده است. وی حکیمی است بارع که تقدمش بر بسیاری از حکما مسلم است. گرچه از منطق و طبیعیات، الهیات و ریاضیات بهره‌مند بوده لیکن تصنیفی از او باقی نیست آنچه مسلم است حاشیه‌ای مفصل و قابل توجه بر اوائل امور عامه اسفار نوشته است ولی نسخه‌ای از آن در دست نیست. حکیم نصرالله تا آخر عمر مشغول مطالعه بوده و بیشتر در مقام این بوده است که مطالب تصنیفات ملاصدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ ق ۱۰۱۹ ش) و کلمات او را از گفتار شیخ استخراج نماید. زیرا معتقد بوده که ملاصدرای بسیاری از مطالب خود را از شیخ دارد، طریقه‌اش در حکمت نزدیک به مشائین بوده و خیلی معتقد به شیخ الرئیس و ابونصر فارابی (م ۳۳۹ ق ۳۲۹ ش) است، در اواخر عمر چنانچه برخی از حکما و مخصوصاً دانشمندان شهرضا نیز چنین بوده‌اند به فقر و تهیدستی مبتلا گردیده. این حکیم عالیقدر خیلی به فکر تدریس نبوده و مجلس درسی که در خور مقام علمیش باشد نداشته است، از شاگردان او می‌توان حکیم اسدالله و حکیم فرزانه را نام برد. وفاتش در سال ۱۳۲۴ قمری ۱۲۸۴ شمسی اتفاق افتاده و مدفنش در آستانه امامزاده شاهرزای شهرضا زیارتگاه اهل دل می‌باشد. «گرفته شده از صفحه ۱۰ و ۱۱ نشریه فرهنگی سال ۱۳۲۹ شهرضا و صفحه ۳۰ سالنامه فرهنگ سال ۱۳۳۶».

۵- حکیم و فیلسوف بزرگوار شیخ محمدهادی فرزانه معروف به حکیم فرزانه به سال ۱۳۰۲ ق ۱۲۶۳ ش در شهرضا متولد گردید. وی از اعظام حکما و علمای قرن اخیر است، بیشتر تحصیلات ایشان در اصفهان از محضر اساتید بزرگی چون آیه الله سید محمدباقر درچه‌ای (م ۱۳۴۲ ق ۱۳۰۲ ش) و ملاعبدالکریم گزی (م ۱۳۳۹ ق ۱۳۰۰ ش) و حکیم نصرالله قمشه‌ای بوده است. حکیم فرزانه از رشته‌های گوناگون علمی بیشتر به

قمشه‌ای^۱ اشاره کرد که از بعضی از آنها آثار گران مایه‌ای به جا مانده است. در این رابطه نیز باید از طبیب حاذق و خدوم دکتر ابراهیم لبیب^۲ که در



حکمت و فلسفه تمایل داشته از این رو در این رشته زحمت‌های فراوان متحمل شده و فیلسوفی عالیقدر گشته به طوری که در اواخر او را از زمره حکمای بزرگ قلمداد می‌کردند، سال‌های متمادی در زادگاه خویش به تدریس حکمت و فلسفه پرداخت، زندگی او در کمال سادگی و قناعت بود و زر و زیور دنیا به هیچ وجه او را نغریفت، وقتی از دانشگاه تهران برای تدریس دعوت شد در پاسخ چنین مرقوم فرمود، «وقتی از من یاد شده که ضعف رو به قوت نهاده و قوت رو به ضعف». وفات او در شب پنجشنبه اول شعبان المعظم سال ۱۳۸۵ قمری مطابق با چهارم آذرماه ۱۳۴۴ شمسی بوده «برگرفته از صفحه ۴۴۴ جلد ۱ رجال اصفهان: دکتر سید محمدباقر کتابی». مقبره او در صحن امامزاده شاهرضا می‌باشد.

۱. دانشمند بزرگوار و فیلسوف مثاله و عارف و شاعر وارسته استاد محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای به سال ۱۳۱۹ قمری ۱۲۸۰ شمسی متولد شد، اجداد ایشان اهل و ساکن بحرین بوده و اکثراً از اهل علم و دانش به شمار می‌رفته‌اند، مرحوم الهی در ابتدای جوانی در اصفهان به کسب دانش پرداخت مدتی هم در مشهد مقدس خدمت استادان بزرگی چون آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶ ق ۱۳۲۵ ش) به کسب فقه و اصول و خدمت اساتیدی دیگر حکمت و فلسفه را آموخت تا خود دانشمندی فرزانه، حکیمی مثاله و فقیهی توانا و عارفی وارسته گردید وی غیر از مراتب دانش، انسانی والا مقام بود و به مکارم اخلاق آراسته. مدتی در دانشگاه تهران به تدریس فلسفه و حکمت مخصوصاً فصوص الحکم اشتغال داشت. وی نزد استادان و دانشجویان، استادی خوشنام و دانشمندی پرهیزکار به شمار می‌رفت. وی را در تفسیر قرآن و فلسفه و حکمت و اخلاق تألیفاتی است که از آن جمله می‌توان این موارد را نام برد: ۱- حکمت الهی ۲- توحید هوشمندان ۳- منتخب التفسیر الهی ۴- رساله‌ای در فلسفه کلی ۵- رساله‌ای در منطق ۶- حاشیه بر کتاب مبدأ و معاد ملاصدرا ۷- تصحیح و حاشیه تفسیر ابوالفتح رازی ۸- نغمه الهی که شرحی است منظوم در نوع مثنوی بر خطبه همام نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام. استاد الهی علاوه بر دانش‌های وسیعی که یافته بود شاعری دلسوخته و عارفی توانا در انواع شعر بود، اشعار زیادی در قصیده، غزل، مثنوی و رباعی سروده که دیوان بزرگی را تشکیل می‌دهد، هر کس سیری هر چند اجمالی در دیوان او نماید عباراتی را که مقدمه دیوان او است حکایت‌گر نغمه‌های جانسوز زمزمه‌هایی ملکوتی می‌یابد که اشک‌هایی سفید و غلطان بر گونه‌هایی زرد و درخشان همراه با برآمدن آه‌هایی آتشین از حلقومی سوزان در قالب ترکیباتی شیرین و عباراتی دلنشین بر این صفحات نقش بسته است. شادروان استاد الهی در بیست و چهارم اردیبهشت سال ۱۳۵۲ شمسی ۱۳۹۳ قمری به جوار رحمت حق پیوست «برگرفته از صفحه ۴۶۳ جلد ۱، کتاب رجال اصفهان: دکتر سید محمدباقر کتابی اصفهانی». مقبره حکیم الهی در وادی السلام قم مشهور است. حکیم الهی بیوگرافی خویش را در صفحه ۳۹۵ دیوانش به نظم کشیده است. کتاب آشنای عرشیان، غلامرضا گلی زواره نیز در شرح حال حکیم الهی موجود می‌باشد. آیت الله حسن‌زاده آملی هم در وصف استاد خویش حکیم الهی قمشه‌ای قطعه‌ای سروده که در صفحه ۱۰۰ دیوان اشعار ایشان به چاپ رسیده است.

۲. شرح دوران تحصیل و فعالیت و پشتکاری که مرحوم دکتر ابراهیم لبیب از خود نشان داده در افواه مردم به

خدمتگزاری به جامعه خصوصاً محرومین زبانزد می‌باشد یاد کرد.

اکنون نیز این شهر به دلیل بهره‌مندی از حوزه‌های متعدد علمی و فضایی مذهبی دارای دانشمندانی عالیقدر، اساتید و علمایی با سابقه، نویسندگانی توانمند در علوم مختلف و بزرگان و اطبای حاذق در سراسر کشور بلکه خارج از کشور می‌باشد که بر ناشناخته ماندن بسیاری از آنان باید تأسف خورد.



ویژه طبقه دانشمند شایع و ضرب المثل است و انصافاً باید رویه او در امر تحصیل برای دانش پژوهان سرمشق نیکویی باشد. دکتر ابراهیم لبیب سیزدهم ماه صفر سال ۱۳۰۵ قمری ۱۲۶۶ شمسی متولد شد، پدرش محمد اسماعیل مردی روستائی و زراعت پیشه بوده، دکتر وقتی به سن هفت سالگی می‌رسد چون پدرش وفات یافته بود جهت امرار معاش شغل پدر را اختیار می‌کند و وقتی به بیست سالگی می‌رسد ناگهان شوق تحصیل علم در وی ایجاد می‌شود و با استعداد و هوش کم نظیری که داشته در مواقع بیکاری به کسب علم پرداخته به محض فراگیری سواد شروع به تحصیل ادبیات عرب می‌نماید. سپس به باغ بهادران رفته و چون به علم طب شایق می‌گردد خدمت سید مرتضی حکیم باشی که طبیب دانشمندی بوده به تحصیل طب اشتغال می‌ورزد و در سال ۱۲۹۰ شمسی به اصفهان رفته و در مدرسه چهارباغ حجره‌ای اختیار می‌کند و به تحصیل علوم قدیمه و جدیده می‌پردازد و خدمت تنی چند از اطبای معروف اصفهان از جمله میرزا احمد طبیب تلمذ می‌نماید، ضمناً به فراگیری زبان فرانسه همت می‌گمارد، چون قدرت مالی نداشته پیاده از اصفهان به شهرضا رفت و آمد می‌نماید تا موفق به اخذ گواهینامه پزشکی از مدرسه دارالفنون می‌گردد، روزی که گواهینامه را دریافت می‌نماید به ملاقات همشهری خود شهید سید حسن مدرّس اسفه‌ای (م ۱۳۵۷ ق ۱۳۱۶ ش) رفته وقتی آیه الله مدرّس می‌فهمد دکتر لبیب در امتحانات طب شاگرد اول شده بر هوش و استعداد و قریحه و پشتکار و استقامت یک نفر روستازاده قمشه‌ای آفرین می‌گوید. دکتر لبیب مدتی ریاست بهداری شهرضا را عهده دار بوده ولی در اواخر عمر از خدمت دولت استعفا می‌کند و مطب شخصی دایر می‌نماید، خدمات این مرد نیکوکار در راه درمان بیماران و کمک به بیماران بینوا بیشتر از آن است که به طور مختصر بتوان به وصف آن پرداخت، آن مرحوم به سهم خود به فرهنگ شهرضا خدمات شایانی نموده است. دکتر لبیب مردی فاضل و دانشمند بوده و علاوه بر معلومات جدید و طبی از علوم عربی و ادبی نیز بهره‌ای بسزا داشته و در شعر گویی دارای طبعی سرشار و در نوشتن نثر فارسی سبکی پسندیده داشت، متأسفانه چون آن مرحوم به جمع‌آوری آثار خود علاقه نشان نمی‌داده لذا به دست آوردن قطعات اخلاقی و ادبی منظوم و منثور وی میسر نیست. دکتر لبیب در شب بیست و پنجم آبانماه سال ۱۳۲۳ شمسی (۱۳۶۴ قمری) در اثر سکنه درگذشت. «نقل از صفحه ۵۶ سالنامه فرهنگ شهرضا سال ۱۳۳۶ شمسی»، مقبره دکتر لبیب در قبرستان امامزاده شاهرضا مشهور است. سالنامه ایبانی از سروده‌های دکتر لبیب را ذکر نموده است.

شهرضا «قمشه» و جهانگردان خارجی:

۱- لرد کرزن در کتاب «ایران و مسئله ایران» می نویسد:

قمشه یکی از شهرهای مهم واقع میان اصفهان و شیراز است. موقع غروب بود که من به قبرستان قمشه رسیدم. مرده‌ای را به خاک می سپردند و چنانچه عادت و رسم ایرانیان است زن‌ها و مردها با صدای شیون و ناله اطراف گور را احاطه داشتند، از گورستان آن که گذشتم گنبد آبی رنگ شاهرضا از وسط چنارهای انبوه سر کشیده بود و یگانه زیبایی شهرهای تاریک و تار شرقی را نمایش می داد. شاهرضا به قرار مشهور نواده امام رضا علیه السلام است^۱ و دست تصادف او را از حجاز به این قسمت از ایران آورده است.

ایرانیان شیعه در اطراف مزار شاهرضا جمع شده و شهر و آبادی بنا کردند اما افغان‌های متعصب سنی در سال ۱۷۷۲ میلادی (۱۱۵۱ شمسی ۱۱۸۶ قمری) شهر قمشه و بناهای امامزاده را چنان خراب کردند که تاکنون نیز ویران می باشد. اینها خاطره‌هایی است که از قمشه در یادم مانده است.^۲

۲- ادوارد برون در کتاب «یک سال در میان ایرانیان» چنین نظر می دهد: قدری پس از دو ساعت بعد از ظهر گنبد آبی رنگ امام زاده‌ای که مجاور شهر بزرگ قمشه بود نمایان گردید و چون ما روز پنج شنبه وارد قمشه شده بودیم و این روز نزد مسلمانان به مناسبت شب جمعه روز مقدسی است لذا عده‌ای از شهر خارج شده و دوستان خود را بازدید می کردند، می خواستم با آنها وارد مذاکره شوم ولی دیدم

۱. نقل است که شاهرضا از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام و به قولی از فرزندان یا نوادگان امام موسی بن جعفر علیه السلام است نه امام رضا علیه السلام مؤلف یا مترجم اشتباهاً امام موسی بن جعفر را امام رضا علیه السلام ذکر نموده است.

۲. صفحه ۲۸۷ سفرنامه لردکرزن ترجمه علی جواهر کلام با نام «ایران و مسئله ایران» با تلخیص مختصر، کرزن در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر با ۱۲۶۸ شمسی ۱۳۰۷ قمری به ایران سفر نموده است، این سفرنامه که با نام ایران و قضیه ایران ترجمه وحید مازندرانی نیز به چاپ رسیده در جلد ۲ صفحه ۷۸ همین خاطرات را نقل می کند.

که حاضر نیستند جواب بدهند و از آزمایشی که آنجا تحصیل کردم دانستم از روزی که وارد ایران شده‌ام مردمی آن اندازه کناره گیر و غیر اجتماعی ندیده‌ام نه فقط از لحاظ روحی بلکه از لحاظ جسمانی نیز مردم قمشه خیلی با سایر ایرانیان فرق داشتند. زن‌های آنها نیز مثل تمام زن‌های شهرنشین ایران چادر بر سر داشتند اما بچه‌ها خوش قیافه و زیبا بودند.^۱

۳- اوژن فلاندن در سفرنامه خود می‌گوید: اهمیت خاص قمشه از باغات و بروج کبوتر است که پیشتر از این نوع بروج در حوالی جلفا سخن رانده شد. این شهر در زمان صفویه پیشرفت شایانی داشت ولی جنگ‌های داخلی و اغتشاشات آن را از صورت آبادانی به حالت شوم و ویرانی درآورده‌اند. به منزل یکی از ساکنین سکونت گزیدیم وی تا توانست از ما پذیرایی کرد.^۲

۴- مادام دیو لافوا درباره شهرضا چنین می‌نگارد:

دشت قمشه در نظر مسافری که از اصفهان به آن وارد می‌شود منظره بسیار عجیبی دارد، دره وسیعی است سبز و خرم که در آن جا به جا دهکده‌هایی پراکنده شده است دارای باغ‌های زیاد و برج‌های کبوتر خانه‌ای است که ارتفاع آنها از برج‌های اصفهان زیادتر ولی ساختمان‌ها به قشنگی برج‌های اصفهان نیست. همه چیز مخصوصاً آذوقه و میوه به حد وفور در آن یافت می‌شود.^۳

۵- دکتر بروگش نوشته است: صبح روز چهارم اکتبر یک ساعت قبل از طلوع آفتاب از کاروانسرا به سمت منزل بعدی یعنی شهر قمشه حرکت کردیم. در اینجا

۱. صفحه ۲۰۸ کتاب یک سال در میان ایرانیان، سفرنامه ادوارد برون ترجمه ذبیح الله منصوری. ادوارد برون سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ میلادی، ۱۳۰۵ قمری و ۱۲۶۶ شمسی در ایران بوده است.

۲. فصل ۳۳، صفحه ۲۵۸ سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه حسین نورصادقی، تاریخ سفر اوژن به ایران را سال ۱۸۴۰-۴۱ میلادی برابر با ۱۲۱۸ شمسی و ۱۲۵۶ قمری نوشته‌اند.

۳. مادام دیو لافوا خانمی است فرانسوی که همراه همسرش مارسل دیو لافوا به سال ۱۳۱۸ میلادی برابر با ۱۲۱۹ شمسی ۱۱۸۳ قمری به ایران سفر نموده روز بیست و دوم دسامبر برابر با سی و یک شهریور به شهرضا می‌رسد. به صفحه ۳۹۳ سفرنامه‌اش رجوع شود.

باغ‌هایی محصور در وسط دره مشاهده می‌شوند و بالای یکی از ارتفاعات بنائی قرار داشت که ایوان آن مشرف بر دره بود و در آن عده‌ای از زنان دهاتی ایستاده بودند. اول تصور کردیم که اینجا خانه یکی از اشراف و بزرگان آن نواحی است ولی پس از آنکه جو یا شدیم معلوم شد که این بنا که گنبد آبی رنگ دارد، امامزاده شهرضا یا قمشه است و آن زنان هم برای زیارت به امامزاده رفته‌اند. نزدیک این امامزاده گورستان قدیمی‌ای بود که سنگ‌های قبر آن تماماً از گرانیت حجاری شده با نقوش و خطوط زیبا بود و در وسط گورستان هم یک مجسمه سنگی از یک شیر دیده می‌شد که آن را طبق معمول روی قبر یکی از پهلوانان و سرداران گذاشته بودند. پس از طی ساعتی راه دیگر از دور منظره شهر قمشه را مقابل خود دیدیم. قمشه هم مانند غالب شهرهای ایران چهارگوش بود و حصاری مانند کمر بند دور تا دور آن را فرا گرفته و در فواصل معینی در این حصار برج‌هایی برای دفاع از شهر ساخته بودند، در پشت این حصار و داخل شهر برج‌های کبوتر زیادی مشاهده می‌شد که از برج کبوترهای اصفهان کوچکتر به نظر می‌رسید راه به سمت دروازه شهر طبق معمول شهرهای ایران از وسط گورستان می‌گذشت. روز ششم اکتبر^۱ از دروازه قمشه خارج شدیم.^۲

۶- وامبری خاورشناس مجارستانی گفته است: به قمشه وارد شدیم یک ساعت قبل از حرکتان از قمشه دوست عرب و ذاکر من فکر کرد لحظه مناسبی است تا کلیه همراهان را به دور خود جمع کند و با توسل به پیامبر ﷺ برای رفع خطر به مرثیه خوانی پردازد و شاید هم مؤمنان چند سکه‌ای به او بدهند، پیشنهاد او بلافاصله پذیرفته شد. ایرانی در هر لحظه آماده است تا برای رحلت پیامبر گرامی خود و خاصه حسین شهید علیه السلام عزاداری کند و اگر لحظه‌ای پیش هم شاد بوده است

۱. ششم اکتبر سال ۱۸۵۹ میلادی برابر با پانزدهم مهرماه سال ۱۲۳۸ شمسی، ۱۲۷۶ قمری بوده است.

۲. عصفحه ۴۲۰ کتاب سفری به دربار سلطان صاحبقران: دکتر هینریش بروگش ترجمه مهندس کردبچه.

هیچ زحمتی ندارد تا با شنیدن آواز عزا به شدت اشک ریزان شود.

دیری نپایید همگی دور واعظ بغدادی را گرفتند و او هنوز به بند چهارم نوحه نرسیده بود که صدای گریه و ضجه جمع چنان بلند شد که گویی هم اکنون جسد عریان نزدیک‌ترین کس خود را پیش چشم دارند. معمولاً این لحظه‌ای است که نوحه خوان سینه را عریان می‌کند با مشت بر آن می‌کوبد و می‌گوید: «ای مؤمنان شاهد باشید که با دل غم زده به یاد حسین مظلوم علیه السلام سینه می‌زنیم» همه جمع کلمه حسین را تکرار می‌کنند، آن گاه همگی با مشت‌های سنگین بر سینه‌های پر ماهیچه می‌کوبند مدتی دراز با چنان وضع موزونی به این کار ادامه می‌دهند که گویی صدای پای جمعی سوار است که نزدیک می‌شوند. اتفاقاً هم سفر مؤمنی مشاهده کرد که من با حرارت کافی سینه نمی‌زنم او که با دقت به صدای سینه زدنم گوش داده و صدای کف مشت را به طور واضح نشنیده بود به حالت خشم فریاد زد «به این سگ نگاه کنید او این قدر اهمیت نمی‌دهد که محکم‌تر سینه بزند، تأمل کن تا به تو نشان دهم چگونه باید سینه بزنی» با گفتن این جمله مشت آهنین خود را بالا برد، اگر آن را بر من کوبیده بود چه بسا مجبور می‌شدم تمام عمر اثر آن را به خاطر بسپارم، اما به لطف و محبت دوستانم مخصوصاً سید بغدادی موضوع فروکش کرد، یکی از دوستانم درست سر بزنگاه دست او را در هوا نگاه داشت و با گفتن این جمله «رهاش کن اگر او در این دنیا سینه نمی‌زند عزرائیل در آن دنیا خیلی خوب به سینه‌اش می‌کوبد.» او را آرام کرد.^۱

۷- پی‌یر لوتی که در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام در سال ۱۳۱۷ قمری به شهرضا آمده است. چنین می‌گوید: طی بعد از ظهر در ناحیه‌ای کم جمعیت و خالی از سکنه به سفر خود ادامه داده در ضمن راه به دهکده‌ها، کشت زارهای گندم و جو و باغ‌های دیوار دار برخورد می‌کنیم. نزدیک غروب، شهر بزرگی را که ظاهراً در

۱. صفحه ۱۰۶ کتاب زندگی و سفرهای وامبری تألیف آرمینوس وامبری ترجمه محمدحسین آریا. وامبری روز سیزدهم سپتامبر ۱۸۶۲ میلادی ۲۲ شهریور ۱۲۴۱ شمسی برابر با ۱۲۷۹ قمری وارد اصفهان شده است.

حصاری محصور است می‌بینیم. این شهر «قمشه» نام دارد این شهر مانند شیراز و آباده و دیگر دهکده‌های عرض راه از همان خاک سرخ تیره رنگ ساخته شده و همین نوع خاک رس است که در این نواحی با آن، همه چیز می‌سازند...

امروز روز بزرگ تشریفات مذهبی ایرانیان یعنی روز یاد بود سالانه امام آنها علی علیه السلام است.^۱ در مساجد هزاران نفر از مردم با هم آه و زاری سر می‌دهند و صدای آنها که شبیه به آوای دریا است از دور شنیده می‌شود به محض رسیدن به کاروانسرا باید به سوی مسجد شتافت و باز هم این مجلس یادبود مذهبی را که پیش از فرا رسیدن شب پایان می‌یابد مشاهده کرد. در آغاز هیچ کس مایل نیست مرا راهنمایی کند، دو مرد که چهره‌ای جدی و با حرارت و شانه‌های قوی دارند و مدتی نیز در حالت تردید و دودلی به سر می‌برند بالاخره در مقابل دریافت پول حاضر می‌شوند راهنمایی من را به عهده گیرند. یکی از آن دو معتقد است که باید لباس‌های او را پوشیده کلاه هشت‌رخانی بر سر بگذارم و دیگری اظهار می‌دارد که اگر چنین کنم وضع خطرناک‌تر خواهد شد و بهتر آن است که لباس اروپایی خود را بر تن داشته باشم.

سرانجام بی‌آنکه تغییر لباس دهم با شتاب به همراه آنها به سوی مسجد بزرگ حرکت می‌کنم زیرا فرصت کم است و باید شتاب به خرج داد، پس از آنکه به مرکز یکی از مجالس پر سروصدای عزاداری نزدیک می‌شویم به دسته‌هایی از مردم بر می‌خوریم که همه از یک طرف می‌آیند و دیدارشان تقریباً شگفت‌آور است، این مردم با فریاد و زاری از مسجد بزرگ که مرکز اصلی عزاداری است خارج می‌شوند، مجلس به زودی به پایان می‌رسد هر ده یا بیست یا سی تن از این افراد به یکدیگر

۱. مترجم در حاشیه کتاب می‌نویسد: اینجا نویسنده مرتکب اشتباه شده است زیرا شهیدی که مردم ایران در این روز به خاطرش عزاداری می‌کنند، سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام است نه امام اول علی علیه السلام بلکه روز عاشورا و روز شهادت امام سوم شیعیان است.

نزدیک شده و در حالی که سرشان متمایل به عقب است و هیچ جا تکیه ندارند می‌دوند، سفیدی دیدگانشان بیش از اندازه باز شده و مردمک چشمان آنها به قدری بالا رفته است که گمان می‌رود در پیشانی‌شان قرار گرفته، دهانهایشان باز است و پیوسته صدای ناله از آنها بیرون می‌آید. همه دست‌های راست با ضربه‌هایی محکم بر سینه‌های خون آلود نواخته می‌شود، انسان برای احتراز از برخورد با جمعیت بیهوده به کنار دیوارها و یا در صورت امکان به درون درها پناه می‌برد زیرا سرانجام در هر جا که باشد تنه‌ای محکم خواهد خورد.

مردم مانند امواج دریا با حرکتی مقاومت‌ناپذیر عبور می‌کنند. از کوچه‌های تنگ می‌گذریم و از سر در هلالی شکلی وارد حیاط مسجدی می‌شویم، دو یا سه هزار نفر به هم چسبیده با هم فریاد می‌زنند «حسن، حسین، حسن، حسین» تمام جمعیت با صدای بلند فریاد می‌زنند. در انتهای مسجد در بزرگ دیگری رو به شبستان باز می‌شود که در همه جا با کاشی‌های آبی معمولی تزیین شده است، بر سر در دیوارهای مسجد و بالای تمام بام‌های اطراف زنانی ساکت و بی حرکت دیده می‌شوند، در گوشه‌ای پیرمردی که از هجوم سیل مردم بر درخت توت کهنسالی تکیه داده و به شخص در حال جذب می‌ماند با ضربه‌های سه به سه طبل بزرگی را به صدا در می‌آورد بانگ طبل کرکننده است و پیرمرد مانند کسی که می‌خواهد جسم بزرگی را به حرکت درآورد خیلی تند طبل می‌نوازد، ناگهان چیزی در هوا به حرکت در می‌آید این نوعی خانه است که با وجود سنگینی و وزن زیاد به وسیله صدها دست در هوا بلند شده و زیاد تکان می‌خورد.^۱

این عمارت متحرک که روی آن را با مخمل‌های قدیم شامی و یا پارچه ابریشمین و گل دوزی شده قدیمی پوشیده‌اند بالای سر جمعیت بالا رفته است و

۱. مقصود نویسنده از این خانه سنگین تابوت و یا علامت هیأت که به آن جریده هم گفته می‌شود بوده است که در روزهای عزاداری برای تهییج مردم در مجالس عزاداری به حرکت در می‌آورند.

چشمان بهت زده مردم به دنبال آن در حرکت است. عمارت مزبور گاهی به چرخش در می آید. عده ای از مؤمنان که حامل آن هستند در میان جمعیت شروع به حرکت دورانی می کنند و عمارت نیز با سرعت سرگیجه آوری می چرخد.

مشت های محکمی بر سینه ها نواخته می شود و این صدا آواز طبل را تحت الشعاع قرار می دهد. مردان سر برهنه در میان گیسوان خود شکاف خون آلودی ایجاد کرده اند (قمه زده اند) و عرق و قطرات خون روی شانه هایشان جاری است، در آغاز کسی متوجه حضور من نمی شود و من در پشت سر دو تن راهنمای خود به دیوار چسبیده ام، ولی کودکی به طور اتفاقی به من نگاه کرده حدس می زند که فردی خارجی هستم و فریاد بر می آورد، عده ای روی خود را به سوی من بر می گردانند. لحظه ای ناله و فریاد افراد نزدیک من خاموش می شود، دقیقه ای سکوت حکم فرما می گردد. دو نفر راهنمای من دست به دست هم داده مرا در میان می گیرند و می کوشند تا از آنجا خارج شویم. ساعت نه شب شد، قمشه که اکنون معبد آن در پرتو نور ماه سرخ فام است همچون گورستانی بزرگ و مجلل، باشکوه به نظر می رسد. هیچ کس پیدا نیست تنها ماه بر این شهری که از گل و خشت ساخته شده حکم فرما است گرچه در کوچه ها کسی دیده نمی شود ولی مردم در خانه ها در پناه درهای بسته بیدار و مشغول عبادت و نمازند. من نیز که از شنیدن فریاد و ناله خسته شده ام دوباره از کاروانسرا بیرون می آیم تا به خانه یکی از اعیان که در آنجا یک جلسه مذهبی خصوصی دایر است و من در آن دعوت شده ام بروم. پس از طی راهی طولانی در میان سکوت محض کوچه ها همراه دو نفر فانوس دار به در خانه میزبان خود می رسم مجلس عزا برپا است. از آنجا که وضع مجلس عزای اول شب را دیده ام می دانم که حضور من در آنجا بی تناسب است، از این جهت مرا تنها به اتاق پذیرایی می برند و چون در آن باز است از آنجا می توانم همه چیز را ببینم و بشنوم یکی از حاضران بر فراز یک کرسی سنگی که در میان درختان گل سرخ پر از

گل قرار دارد رفته در حالی که خود می‌گیرید، شهادت پیشوای محبوب شیعیان را که به خاطر او اینجا گرد آمده‌اند حکایت می‌کند، بدیهی است که حاضران با ناله‌ها و فریادهایی سخنان او را پاسخ می‌دهند و مخصوصاً مثل اینکه چیزهایی باور نکردنی شنیده باشند اظهار شگفتی می‌کنند و با وجود اینکه بارها این مطالب را شنیده‌اند گویا به زبان حال چنین می‌گویند: «آیا آنچه گوشهای من می‌شنود باور کردنی است؟ آیا واقعاً این اندازه ظلم ممکن است؟»

پس از پایین آمدن واعظ از منبر، دیگری به جای او بر منبر می‌رود تا مجدداً حکایت فراموش نشدنی شهادت امام را با تمام جزئیاتش بازگو کند. در محوطه باغ عزاداری همچنان ادامه دارد، روضه خوانان کنونی که کار آزموده‌تر یا متأثرتر از قبلی‌ها هستند به نوبت بالای منبر می‌روند. کسانی که اکنون به ذکر مصیبت می‌پردازند واقعاً قیافه و حالتی اندوه بار دارند، بعضی اوقات که به موضوع خاصی می‌رسند حاضران با کشیدن فریاد خود را جلو افکنده پیشانی‌ها را به زمین می‌رسانند و یا همه با هم سینه‌ها را باز کرده مجدداً سینه می‌زنند و با صدای لرزان و مضطرب همان دو نام معمول را تکرار می‌کنند «حسن، حسین، حسن، حسین» بعضی از آنها پس از خم شدن، دیگر بلند نمی‌شوند. امروز جمعه یازدهم ماه مه هنگام برآمدن آفتاب است که عزم حرکت به سوی اصفهان داریم. شهری که روز گذشته در اثر فریادها و ناله‌ها می‌لرزید اکنون در سکوت و هوای خنک صبح کاملاً آرام است.

عزاداری تمام شده و مردم کار دارند، زنان زیبای قمشه واقعاً سحر خیزند، اکنون عده‌ای از آنها که بسیار قشنگند از خانه‌ها بیرون می‌آیند. امروز جمعه است و مردم برای برخورداری از هوای ماه مه به خارج شهر یا باغهایی که اطراف آنها را دیوارهای بسیار بلند فرا گرفته و از انظار پنهانشان ساخته است می‌روند.^۱

۱. صفحه ۱۶۹ کتاب به سوی اصفهان: سفرنامه پی‌یرلوتی که جهانگردی فرانسوی بوده و سال ۱۹۰۱ میلادی

۸- ماکسیم سیرو نوشته است: از اصفهان به یزدخواست جز یک راه وجود ندارد که از «قمشه» می‌گذرد، پس از گردنه کوچک تا قمشه راه در امتداد دره‌ای است که نمک آن را سایش داده ولی قابل عبور است. در این جا به جز امامزاده شهرضا به بنای جالبی برخورد نمی‌کنیم.^۱

۹- ادوارد پولاک گفته است: اگر از اصفهان به طرف جنوب برویم به شهر قمشه که در منطقه‌ای مساعد قرار دارد و به باغ‌های باشکوه مزین است می‌رسیم.^۲

۱۰- دوگو بینو نگاشته است: قمشه شهری است کوچک و کشاورزی که همیشه اشخاص خوش مشرب و دانشمند عرضه کرده است. بعدها در تهران مطالب خوبی درباره اهالی قمشه شنیدم.^۳

شهرضا از نگاه مورخان و سیاحان ایرانی:

برخی از مورخان و سیاحان ایرانی هم که از شهرضا دیدن نموده‌اند مطالبی درباره این شهر نگاشته‌اند که خلاصه‌ای از بعضی مطالب را مرور می‌کنیم:

۱- حاجی پیرزاده چنین می‌نویسد: مردم قمشه بالفطره مردمان درویش مسلک و فقیر منش و عارف دوست می‌باشند و با اخلاق حمیده، و منکر فقیر و درویش نیستند و نیز مردمان حکیم و فیلسوف بسیار دارد. هوای قمشه سالم است و آب فراوان دارد.^۴



۱۳۱۹ قمری به ایران سفر کرده پنجشنبه دهم ماه مه برابر با بیست و یکم اردیبهشت ۱۲۸۰ شمسی وارد قمشه «شهرضا» گردیده است، این کتاب توسط بدرالدین کتابی اصفهانی ترجمه شده است.

۱. صفحه ۴۶ کتاب راه‌های باستانی ناحیه اصفهان: ماکسیم سیرو ترجمه مهدی مشایخی، سیرو بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ میلادی ۱۳۷۹ قمری ۱۳۳۸ شمسی در ایران بوده است.

۲. صفحه ۴۵۴ کتاب ایران و ایرانیان: سفرنامه یاکوب ادوارد پولاک ترجمه کیکاوس جهاننداری، پولاک سال ۱۸۵۱ میلادی ۱۲۳۰ شمسی، ۱۲۶۷ قمری به ایران سفر کرده است.

۳. صفحه ۱۹۲ کتاب سه سال در آسیا: سفرنامه کنت دوگو بینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. وی بین سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی ۱۲۳۴ شمسی، ۱۲۷۲ قمری به ایران سفر کرده است.

۴. جلد ۲ صفحه ۴۳۹ سفرنامه حاجی پیرزاده: حاج محمدعلی پیرزاده نائینی م ۱۳۲۱ ق ۱۲۸۲ ش. روز جمعه

۲- مرحوم شیروانی که از مورخان است در مورد شهرضا چنین می‌نگارد: بلده‌ای است خاطر پسند از توابع اصفهان و از اقلیم چهارم، هوایش سالم و آبش از کاریز و ملایم، در زمین هموار و سمت مشرقش فی الجمله گرفته و سه طرفش واسع است و میوه‌های سردسیرش فراوان و حبوب و غلاتش فی الجمله ارزان است. نانش ممتاز و انگورش به امتیاز. گویند قدیم الزمان قومشه شهری بوده و آزادخان افغان بعد از نادرشاه خراب نموده. راقم در آن دیار بسیار بوده و با اکابر و اعیان آنجا معاشرت نموده، عموماً فسق و فجور در آنجا کم است و مردم نیک محضر و ستوده سیر نیز دارد.^۱

۳- مرحوم اصفهانی چنین می‌گوید: قمشه شهری معتبر است، زمین آن اکثر شیرین، هوای آن قریب به شهر اصفهان است و به کمال اعتدال می‌باشد و آب آن از رودی است که از جانب کهرویه می‌آید و آن را رود کهرویه می‌گویند. آب قنات هم دارد که آب رود کفایت آن را نمی‌کند، این سرزمین اکثر دشت و هموار است. و جای به جا کوه هم دارد که از دامنه آن قنات‌ها زده‌اند و آب آن روان و بسیار آبادی‌های خوش نما دارد.^۲

۴- حمدالله مستوفی چنین گفته است: قمشه در ماقبل آن را از ملک عراق شمرده‌اند و سرحد عراق و فارس است، هوایش نزدیک است به هوای اصفهان و آبش از قنات و حاصلش غله و میوه و انگور است. طبع و خوی مردمش مانند اصفهان است و در آنجا غالباً رسم دو هوایی بود.^۳



بیست و سوم جمادی الاولی سال ۱۳۰۶ قمری، ۱۲۶۷ شمسی برابر با ۱۸۸۸ میلادی وارد شهرضا گردیده است.

۱. صفحه ۴۷۴ کتاب بستان السیاحه: زین العابدین شیروانی متوفی ۱۲۵۳ ق ۱۲۱۶ ش نویسنده این مطالب را حدود سال ۱۲۴۸ قمری ۱۲۱۱ شمسی نگاشته است.

۲. صفحه ۳۲۵ کتاب نصف جهان فی تعریف الاصفهان: محمد مهدی بن محمدرضا اصفهانی متوفی ۱۳۱۴ ق ۱۲۷۵ ش.

۳. صفحه ۱۴۸ کتاب نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی مؤرخ ایرانی متوفی ۷۵۰ ق ۷۲۸ ش.

۵- حاج سیاح محلاتی چنین نظر داده است: شهر قمشه جای فراوانی و ارزانی هر قبیل نعمت و ارزاق است. اهلس هم مردمان افتاده و ملایم هستند، وضع شهر هم بد نیست. در موقعی که مشغول زیارت بودم جوانی به وضع پاک و لباس زیبا دیدم از هر دو چشم نابینا، سؤال کردم کیست؟ گفتند: پسر آقا محمدرضای حکمی است، او به فراست دانست من غریبم سؤال کرد، خود را معرفی کردم به هر حال در آن هوای خوش باصفا شب را به خوشی به روز آورده، صبح مشغول بودم به صرف چای و شیری که خادم آورده بود و آنچه دیده بودم یادداشت می‌کردم که یک نفر معمم محترم خوش محضری وارد شده سلام کرد. حدس زدم آقا محمدرضا حکمی^۱ است. بزخاسته احترام زیاد کردم، جلوس کرده با گرمی و کمال مشغول صحبت شد تا سخن کشید به مسأله بقاء نفس. من گفتم «من در این سیاحت از هر بزرگ و حکیمی از این مسئله سؤال کرده‌ام اغلب گفته‌اند لاینحل است، برهان منطقی ندارد» ملاحسن پابره‌نه^۲ می‌گفت «برای من کشف شده نمی‌توانم بیان کنم». این مسئله مثل مسئله کیمیا است. آقا محمدرضا گفت «انصافاً برای بقاء نفس دلیل منطقی نمی‌توان اقامه کرد لیکن ما تابع انبیائیم، آنچه فرموده‌اند تعبداً

۱. یقیناً اینجا منظور، آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای «حکیم صهبا» بوده و آقا محمدرضا حکمی اشتباهاً ذکر شده است زیرا بحث علمی کلامی، فلسفی یا فرد عادی انجام نگرفته و باید گفت حتماً حکیمی بوده که با او به مباحثه پرداخته است و آن هم در آن زمان و آن مکان حکیم صهبا بوده است و بنا به نظر بسیاری از جمله آقابزرگ تهرانی (م ۱۳۸۹ ق، ۱۳۴۷ ش) که در صفحه ۷۳۴ جلد ۲، نقباء البشر پس از تمجید و تکریم فراوان از حکیم صهبا نوشته است او را فرزند پسری به نام قوام بوده که از فضلی بزرگ بوده است و در اواخر عمرش نابینا گردیده است.

۲. از جمله افرادی که حاج سیاح در همین سفر او را در شیراز ملاقات کرده است ملاحسن پابره‌نه می‌باشد. سیاح در صفحه ۱۸ سفرنامه می‌نویسد «چون اسم ملاحسن پابره‌نه را زیاد شنیده و طالب ملاقاتش بودم از دوستان سؤال کردم مقام پابره‌نه کجاست تا ملاقاتش کنم. گفتند: همین جا و او را به حجره من آورند، پیرمردی بود هفتاد ساله و شکسته با کمال نرمی حرف می‌زد و از این جهت به او پابره‌نه می‌گویند که چهل سال با پای برهنه در بیابانها عمر خود را به ریاضت و عبادت گذرانیده». بیشتر از این مقدار که حاج سیاح گفته است درباره این مرحوم که به او آخوند نیز می‌گفتند مطلبی یافت نشد از فوت و محل دفنش اطلاعی حاصل نگردید.

می‌پذیریم». من از انصاف و طریق گفتگوی او بسیار ممنون شدم، بدبختانه از هر ملای نادان ایران هر مسئله که می‌پرسی فوراً ادعای علم کرده جوابی می‌دهد و اگر دلیل خواهی دلیش اصرار و فریاد و تندی و تهدید به تکفیر است. آن بزرگوار تا قریب ظهر توقف کرد، بسیار از صحبت و حسن اخلاق او حظ بردم.^۱

شهرضا در آینه نظم

برخی از بزرگان، استادان شعر و ادب و فضلالی شهرضا در توصیف این دیار اشعاری سروده‌اند که سروده سه نفر از آنان را مرور می‌کنیم.

الف) حکیم الهی قمشه‌ای (۱۳۹۳ - ۱۳۱۸) چنین سروده است:

ز شهر خویش اگر کردم ستایش

روا باشد نکو داری تو باور

چه شهری شیعه خوی و مرتضی دوست

به صدق و ذوق و هوش اهلش مخمر

یکی شهرست حکمت خیز و در وی

بسی بودند مردان سخنور

چنان «دیوانه»^۲ و «صهبای» دانا

«حکیم مصطفای» فضل گستر

همان «نصرالله» و «فرزانه» استاد

به خلقان هادی شرع پیمبر

به تاکستان این شهر نگارین

بسی رندان شکسته جام و ساغر

۱. صفحه ۳۱ کتاب خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، حاج محمدعلی سیاح محلاتی

(م ۱۳۴۴ قمری ۱۳۰۴ شمسی)، نامبرده روز بیستم ماه شعبان سال ۱۲۹۴ ق مرداد ماه ۱۲۵۶ ش، ژانویه

۱۸۷۷ میلادی به شهرضا سفر نموده است.

۲. حکیم اسدالله قمشه‌ای.

به هر باغ اندرش گلهای رنگین
ز الوان میوه‌ها پر زیب و زیور
درخت سیب و شفتالو و بادام
پس از انگور یابی بی حد و مر
تو پنداری فراز شاخ تاک است
فراز عقد پروین چرخ اخضر
«سپهسالار»^۱ ما طرفی ز جنت
«زیارتگاه» شه نهری ز کوثر
خور از «شاهرضا» در صبحگاهان
به وجد آید در آن صحن مطهر
به «فضل آباد» و طرف جویبارش
نگردد از تفرج سیر منظر
در آن صحرا نسیم از طره بید
چو اسرافیل^۱ «جان بخشد به پیکر
«سپهرآباد» نوزادش تو گوئی
بهشت عدن را سازد مصور
به دشت مُشگ بگذر تا بیابی
نسیم خلد ز آن خاک معطر
به طُرف جویباران زلالش
روان آب حیات^۲ از چشمه زر

به «اسفرجان» و «دهقان»^۱ و «سمیرم»

در اطرافش زاصفاهان برد سر^۲

ب) یکی از بزرگان و استادان شعر و ادب معاصر شهرضا جناب آقای حاج بهرام سیاره (پیش شهرضایی) نیز در توصیف زادگاهش مطالبی را به گویش محلی سروده است که قطعه‌ای از آن ذکر می‌گردد.

آی ولاتی نازنینم کازیمینود میت طلاس

گائی وقتاقمیشس اسمود گائی وقتا شهرضاس

پشتاور پُشت از قدیم آبرو دوسند مردومد

گر چه این دور آزمون هر کی به دَر دی مُبتلاس

با همه دَس خالیگی در خونه مردوم بَسه نیس

جونشابر میمون می‌دد، آی کار آ بار چاق، آی گِداس

میت دَرخ گل کا به شاخس صتا غنچه سبز میشه

دلاشون با هم دیگس آی خونشون از هم جُداس

نه گِمون تو این ولات گِدا طبیعت پیدا شه

شهرضیا وَخ نداری چشاشون به دَس خوداس

اگه از غصه و احسرت رووآ شون پر چور و کس

عینی آینه دلاشون صافس آ قَلبا بی ریاس

دُرُیس کا از کم آبی تَشِنه حالس زیمیش

فضل باد آ مُوغوئش با خشکه سالی با صفاس

فرشی بر چَسه شا از نَزیک اگه نیگا کونی

نیم تونی تمیز بَدی کا قالی یس یادور نِماس

۱. دهقان.

۲. دیوان اشعار حکیم الهی قمشه‌ای، بخش نغمه عشاق: صفحه ۳۹۶.

سرامیک سازی شام از بولور آچینی زد جُولِه
شوتیکا کوزه هامون بیشتری سوغات شارِ ضاس
مِثْ مُو کا از کوچی کی با هوچ آپوچ بُزْگ شدیم
امروزام هر چی بِچس آرزو مَندی سیمَنَاس
هامونام گوشه کنارش اهلی دل پیدا می شه
آی «الهی» پیش خودارَف یادگاری اُون بِجاس
سی آتش ساله حکیمش^۱ بیسنا چار تا شعر دَرِد
کابا حافظ شیرازی راس راسی قابل اشتباس
(پَریشا) هر چی کا گفتم سفت پا حرفم واسادم
کا نگند گفته شاعر چرت آپرت آ ادُعاس^۲
ج) یکی از دوستان با ذوق و اهل علم شهرضایی حجت الاسلام و المسلمین
حاج شیخ یحیی رهائی نیز قطعه‌ای در وصف شهرضا سروده است.

وادی «قمشه» چه خوش آب و هوائی دارد
سبزه و آب و نکو منظره‌هائی دارد
گر روی فصل بهاران طرف «فضل آباد»
نیک بینی که چسان روح و صفائی دارد
جویبارش با همه جوش و خروش
بین انبوه درختان چه جلائی دارد
ز سرود خوش مرغان به سر و شاخ درخت
گوئیا جان ز تنت میل جدائی دارد

۱. منظور حکیم اسدالله قمشه‌ای.

۲. پیاده شده از نوار موجود.

صبحگاهان گذری کن طرف «عرش آباد»
 که هوائی خوش و اندوه زدائی دارد
 گر روی نیمه شبی جانب صحرای «چغاد»
 مرغ حق را نگری وه چه نوائی دارد
 ز حقیقت گذری کن طرف «شاهرضا»
 نیک بنگر که چه خوش صحن و سرائی دارد
 خیز از بستر غفلت به سحر گه کاندم
 عارف سوخته دل زمزمه هائی دارد
 ز ره عشق نظر جانب بالا انداز
 که چه خوش منظر و نیکوی سمائی دارد
 این چنین روح و صفا کز سحرش می بینی
 بهر آن است که والا عرفائی دارد
 راست گویم سخن از روی حقیقت گویم
 با صفا گشته از آن رو که؛ سنائی؛ دارد
 می کند فخر از آن رو که در این دهر ملول
 بی دل خوش سخنی همچو (رهائی) دارد^۱
 گر چه در این فصل هم به زبان نظم و هم از زبان نثر جهان گردان و تاریخ نویسان
 مطالب کاملی درباره اوضاع و ویژگی شهرضا و مردم آن بیان گردید لیکن چون
 غرض شناسائی شهر نبوده بلکه به مناسبت، جهت شناخت اجمالی مطالبی ارائه
 شد. لذا برای آشنائی بیشتر از تاریخ شهرضا می توان به کتابهایی که تا کنون در این
 زمینه منتشر گردیده مراجعه نمود. همچون کتابهای:

۱. گرفته شده از یاد داشت سراینده.

- ۱- نشریه فرهنگی شهرضا که به اهتمام سید جلال الدین تقوی (م ۱۳۷۴ ش ۱۴۱۶ ق) به سال ۱۳۲۹ شمسی به چاپ رسیده.
 - ۲- سالنامه فرهنگ شهرضا که به کوشش اداره فرهنگ شهرضا به سال ۱۳۳۶ منتشر گردیده است.
 - ۳- کتاب جغرافیای تاریخی شهرضا نگارش محمد علی بهرامی که به سال ۱۳۴۵ به چاپ رسیده است.
 - ۴- کتاب تاریخ شهرضا تألیف مسیح الله جمالی چاپ اول نوروز سال ۱۳۵۶ و چاپ دوم آن سال ۱۳۷۴ منتشر گردیده است.
 - ۵- کتاب سیمای شهرضا تألیف سید علی رضا حجازی چاپ سال ۱۳۷۵.
 - ۶- کتاب تاریخ هزار ساله شهرضا تألیف ولی الله مسیبی که در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است.
- البته جزوه‌ها، پایان نامه‌ها و کتابهای دیگری هم در این زمینه نگارش یافته مثل رساله بزرگان شعر و ادب شهرضا که توسط مسیح الله حیدرپور گردآوری شده لیکن به چاپ نرسیده و در دسترس نمی‌باشد.

فصل اول

✓ گفتار اول: بیوگرافی حکیم

✓ گفتار دوم: انواع شعر

✓ گفتار سوم: غزلیات و قطعات

گفتار اول:

بیوگرافی حکیم اسد اللہ

حکیم الهی و فرزانه دوران، مست صهبای الست مرحوم حکیم اسدالله قمشه‌ای رحمه‌الله از اجله حکمای مبرز و مرتاضین و از شاگردان حکیم نصرالله قمشه‌ای، به سال ۱۲۹۷ قمری ۱۲۵۸ شمسی در شهرضا متولد گردید. پس از طی دوران طفولیت از آغاز زندگی به زراعت پرداخت، لکن از همان زمان به فکر مقام بهتری بود لذا به تحصیل علم راغب گردید و با وجود فراهم نبودن اسباب و وسایل تحصیل و با توجه به اینکه پدرش کشاورز بوده و با تحصیل وی موافق نبوده است مع ذلک از ابتدای بلوغ در ضمن ادامه کشاورزی در حلقه ارباب دانش وارد گردید و شروع به تحصیل نمود.

عشق به تحصیل در نهاد وی به حدی بوده که لحظه‌ای از مطالعه غفلت نمی‌ورزید، حتی شبها در مزرعه از هوای آزاد و نسیم ملایم استفاده و در روشنی ماهتاب درس روز را مطالعه می‌نموده است. این حکیم عالیقدر ادبیات عرب و منطق را در زادگاهش بحد کمال رساند و پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی، علوم کلام و حکمت الهی را به هر دو طریقه اشراق و مشاء^(۳) خدمت حکیم نصرالله قمشه‌ای تلمذ نمود. سپس در حدود بیست و شش سالگی از زادگاهش به اصفهان هجرت کرد و در مدرسه چهارباغ (امام صادق علیه السلام فعلی) سکونت گزید و سالها به تدریس حکمت و کلام اشتغال ورزید و در آنجا زاهدانه و در کمال نزهت و آزادگی به سر می‌برد.

ضمناً ریاضی را هم به روش قدیم و جدید تدریس نمود، دیگر از خصوصیات

ایشان آنست که زبان فرانسه را بدون رجوع به استاد تحصیل نموده و به قدر کفایت می‌دانست و انواع خطوط خصوصاً خط شکسته را در کمال خوبی می‌نوشت، مدتی هم به خاطر تنگدستی مجبور به استخدام در دبستان گلبهار گردید و با حقوقی مختصر مشغول تدریس شد.

این بزرگوار هر چند در معلومات مسطوره و غیره همتائی نداشت و در علم حکمت و فلسفه از نوابغ عصر خویش به شمار می‌رفت، لکن متأسفانه آثاری که در این رشته نگاشته باشد در دست نیست.

جلال الدین همائی می‌نویسد: یکی از استادان فلسفه من، مرحوم آشیخ اسدالله حکیم قمشه‌ای است که در شعر دیوانه تخلص می‌کرد، متأسفانه عمر او کفاف نداد و در جوانی در گذشت. روحش شاد^۱

علو طبع، جذت ذهن و قوه حافظه و جمیع فضایل اخلاقیش به درجه‌ای بود که انصافاً باید گفت چنین گوهر گرانمایه‌ای کمتر زیب عالم بشریت گشته.

افسوس که این حکیم وارسته در عنفوان جوانی به سن سی و شش سالگی، روز یکشنبه هیجدهم ذی القعدة سال ۱۳۳۴ قمری، ۱۲۹۴ شمسی به واسطه ابتلاء به مرض حصبه در اصفهان دار فانی را وداع نمود.

مزار شریفش در تخت فولاد اصفهان نزدیک لسان الارض^۲ جنب مرحوم آخوندکاشی (متوفی ۱۳۳۳ ق ۱۲۹۳ ش) مشهور است.

به قول شاعر:

بعد از وفات تربت ما، در زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست
این مرحوم دارای مذاق عارفانه و طبع شاعرانه بوده، لذا گاهی به نظم اشعاری پرداخته و «دیوانه» تخلص می‌نموده است. اشعارش بسیار گرانمایه، استادانه، پر مایه و ملیح است.

۱. صفحه ۲۲، همائی نامه، مجموعه مقالات علمی و ادبی استاد جلال الدین همائی، بخش استادان و مربیان.

جناب پریش شهرضایی از استادان شعر و ادب شهرضا در وصف این حکیم عالیقدر گفته است:

سی و شش ساله حکیمش بیست و چهار شعر دارد که این اشعار با اشعار حافظ واقعاً قابل اشتباه است.

از اشعار حکیم اسدالله گرچه متأسفانه فقط بیست و چهار غزل و یک مستزاد و چند قطعه‌ای که غالباً فی البداهه سروده است بیشتر باقی نمانده، لکن همین چند شعر هم عارفانه و دارای زیبایی خاصی می‌باشد.

در کتاب رجال اصفهان راجع به حکیم اسدالله چنین آمده است:

شیخ اسدالله حکیم و عارف و شاعر معروف، اصلاً اهل قمشه اصفهان است. از ابتدای جوانی عاشق و شیفته علم و حکمت شد و با وجود اشتغال به زراعت پیوسته در تکاپوی دانش بود. منطق و ادب عربی را نیک فرا گرفت، حکمت و کلام را آموخت و از مشرب مشاء و اشراق برخوردار گشت، آنگاه به شهر اصفهان هجرت نمود و در مدرسه چهار باغ متوطن گردید و سالها به تدریس حکمت و کلام پرداخت و در کمال آزادگی و عفت به سر برد.

حکیم اسدالله غیر از آن همه دانش و فضیلت و معارف، طبعی عاشقانه و ذوقی لطیف و دلی لبریز از جذبه و حال داشت، گاهی اشعاری می‌سرود و دیوانه تخلص می‌کرد.

گرچه اشعار او زیاد نیست ولی از لحاظ کیفیت عالی و لطیف است و حاکی از احساسات پر شور و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه اوست.

استاد، حکیمی دانا و عارفی فرزانه بود، زندگی ساده او در کمال بی‌اعتنایی به مادیات و مظاهر فریبای زودگذر سپری گردید، به همه مهر می‌ورزید و دل او جلوه گاه عشق و محبت بود. با بزرگان اهل ادب و دانشمندان بینا و عارف، دوستی و مصاحبت داشت کسانی چون علامه بزرگوار حاج میرزا علی آقا شیرازی (متوفای ۱۳۷۵ ق ۱۳۳۴ ش) و همچنین عارف بزرگ حاج شیخ محمد باقر الفت (متوفای ۱۳۸۴ ق ۱۳۴۳ ش) و بسیاری دیگر از اهل علم و ادب. حکیم اسدالله از انواع شعر

بیشتر به غزل توجه داشته است. از غزلیات او پیدا است که استاد را دلی از عشق لبریز بوده و سالک راه عرفان است و حقیقت را در عشق جستجو می‌کند.

گاهی استاد مضامین عارفانه و عاشقانه را از حافظ شیرین سخن (که در قرن هشتم هجری، ۷۹۲ ق ۷۶۸ ش می‌زیسته) الهام گرفته است.

زبان استاد زبان غزل است و از عشق و مستی و شور لبریز می‌باشد. مضامین عرفانی و جهشهای روحانی در آن به نحو بارزی به چشم می‌خورد، امواج گرم و سوزان عشق را با جذابیت خاصی بیان می‌نماید و غرور ظاهر بینان را از قیل و قال مدرسه و بی خبری آنان را از عشق بر ملا می‌سازد.

دید عمیق عرفانی استاد در بعضی از غزلیات او منعکس می‌باشد که بی پروا شور درون را بیرون می‌ریزد و گاهی آن را با اندیشه‌های فلسفی و آزاد فکری ممزوج می‌سازد، زمانی با شور صوفیانه نغمه می‌سراید و گاهی مرغ فکر و ذوقش به سوی مجرد مطلق و نامحدود و وحدت وجود پرواز می‌کند و با تعصبات افکار و اوهام به مبارزه بر می‌خیزد و مانند عارفی بزرگ از رنگ پذیرفتن آزاد می‌گردد.^۱

(صاحب این کتاب غزلیاتی از حکیم اسدالله ذکر نموده است.)

از آثار باقیمانده این بزرگوار غیر از اشعار موجود چند جلد کتابی است به نام «علم الاشياء» مربوط به علوم طبیعی که این مرحوم از فرانسوی به فارسی ترجمه نموده است. و در آن زمان در مدارس تدریس می‌شده لکن امروزه کمیاب شده ولی در بعضی از کتابخانه‌ها قابل دسترسی می‌باشد، این کتاب دارای مطالب علمی و مفید ولی پیچیده است و امروز در خور برنامه دبیرستانها می‌باشد.^۲

چنانچه از سروده‌های این حکیم بزرگوار پیداست وی از علوم مختلف بهره‌مند بوده است، لذا در اشعارش به برخی از آیات شریفه قرآن مجید و احادیث پیشوایان

۱. گزیده‌ای از: جلد ۱ صفحه ۴۰۶؛ کتاب رجال اصفهان: دکتر سید محمد باقر کتابی اصفهانی.

۲. کلیه مطالب بیوگرافی گزیده‌ای است از چند کتاب از جمله جزء ۶ صفحه ۲، دانشنامه الفت اصفهانی: محمدباقر الفت.

دین علیه السلام و برخی از قضایا و وقایع تاریخی اشاراتی دارد که به قدر وسع در بخش پایانی مورد اشاره قرار می گیرد.

مثلاً در این ابیات به کلام الهی در قرآن مجید و احادیث حضرات معصومین علیهم السلام اشاره نموده است.

خنده جام می و گریه مینا بنمود که به هر کس چه ز دیوان الست آوردند

.....

خلع نعلین تن ای موسی جان تا نکنی نتوان گام زن وادی ایمن گردید

.....

فرق در کعبه و بت خانه چه باشد؟ رخ دوست

هر کجا جلوه کند ما به نماز آمده ایم

.....

یاد می آیدم از ذکر ملک گاه سجود چون سوی جام روان غلغل مینا آید

.....

شد ملول از ناله یا لیتنی کنت ترا بزم

داد خاموشی جوابم

.....

آن آب حیاتی که شهیدان تو نوشند الا به دم خنجر قاتل نتوان یافت

.....

عکس تو جز از آینه دل نتوان یافت این جلوه ز ظلمتکده گل نتوان یافت

نهاد وی سرشار از عشق به معبود یکتا بوده زیرا در ابیاتی عشق خویش را به نظم کشیده و چنین سروده است:

دیوانه او گشتن و از خویش بریدن از عقل پیرسید که بیگانه عشق است



آن سرّ نهانی که از او نیست نشانی گنجینه آن سرّ نهانست دل ما
معرفت به ساحت مقدس ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين نیز همچون
عشق به معبود بی همتا در نهاد وی سرازیر بوده است لذا در فراق ولی الله الاعظم
امام زمان عجل الله تعالی فرجه و عشق به وصال آن حجت حق چنین سروده است:
هر چند که بر نقد وصال تو بها، نه من جان به خریداری او کرده بهانه

.....

صف مژگان تو تا دست به دست آوردند
ملک دلها همه زین دست به دست آوردند

.....

نیست یک ذره به جز مهر تو اندر دل ما گویی آمیخته با مهر تو آب و گل ما

.....

هر گل از روی تو در روز وصال دل چید
در شب هجر تو از دیده به دامنم کرد
به برخی اصطلاحات فلسفی و کلامی هم در اشعارش اشاره نموده مثل بحث
حدوث و قدم، جبر و تفویض، وحدت و کثرت:
کی گذاریم برون از حدث طبع قدم تا گرفتار بدین بحث حدوث و قدمیم

.....

چون به میزان ازل قسمت ما گشت درست
تا به کی همچو ترازو زپی بیش و کمیم

.....

سود و زیان عشق به حکم ضرورت است
ما را در این معامله هیچ اختیار نیست

پرسم ز که حال دل سودا زده چون نیست

در زلف تو از کثرت دلها ره شانه

اصطلاحات موسیقی و نجوم که از علوم متداول آن زمان بوده را هم بخوبی می دانسته زیرا از عود، رباب، آهنگ حجازی و صور فلکی در ابیاتی استفاده نموده است:

حدیث عود و رباب از میان براندازیم به تار طره مشکین یار چنگ زنیم

.....

هم زیر و بم عود و هم آن نغمه داوود یک زمزمه از ناله مستانه عشق است

.....

عشق چون نغمه به آهنگ حجازی برداشت

ما به صد شور و نوا رو به حجاز آمده ایم

.....

تابان به بساط فلکی گشت کواکب با عقد جواهر بگسستند به مفرش
داستانهای مختلف تاریخی و افسانه های عاشقانه و اساطیر را نیز بسیار ماهرانه به کار برده است:

تن ز آرایش هر رنگ بشو همچو مسیح

تا ببینی که در این خم همه همرنگ همیم

.....

اخگر عشق تو در دامن پرویز افتاد ورنه کی شیفته بانوی ارمن گردید

.....

گر عقل هم اندر طلب لیلی و حسنش آواره صحرای جنون شد شده باشد

.....

در بیابان غمت می شنوم زار هنوز از دل کوه، فغان پسر ادهم را

منصور نیست هر که چو منصور پای دار اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست
تضاد و مراعات النظیر که از هنرها و مهارت‌های شعری است مثل رابطه عقل و
عشق که از موضوعات محوری مکتب عرفان است هم در اشعارش به چشم
می‌خورد. لذا چون در سبک شعری پیرو سبک عراقی بوده همانند همه شاعران
پیرو این مکتب، مفاهیم عالیه عرفانی و نظریات خویش را در قالب رمز و استعاره
همراه با برخی اصطلاحات همچون «می، میکده، جام، خم، پیمانه، بوسه، و
ساغر» در نظم اشعارش به کار برده است:

میروم تا با دل دیوانه گویم راز خویش

چون به گوش عاقلان این داستان افسانه است

.....

حالیا عشق زدیوانه برانگیخت غبار تا چه اندیشه نماید پس از این عاقل ما

.....

خوش هوایی است در میکده یا رب که مباد

جز که در سایه فرخنده او منزل ما

.....

به صحبت لب پیمانه تا ابد مرساد لبی که بوسه نداده است بر کف پای

.....

عقل‌ها سوخته زین می که زخمخانه عشق

سوی دیوانه پیمانه پرست آوردند

.....

پاس سر دستار به سر بودم از این پیش گر رهن می و جام کنون شد شده باشد

از میان پیروان سبک عراقی بیشتر به خواجه حافظ نظر داشته است لذا در چند

غزل به استقبال خواجه رفته است به گونه‌ای که گاهی اشاراتی صریح به غزلیات

حافظ در بین اشعارش وجود دارد مثلاً آنجا که خواجه حافظ می گوید:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم
رهر و منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم
با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده ایم
لن گر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم
آبرو می رود ای ابر خطاپوش ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم
(حافظ) این خرقة پشمینه بینداز که ما از پی قافله با آتش و آه آمده ایم
حکیم اسدالله می گوید:

تا به میخانه ارباب نیاز آمده ایم

راستی سوی حقیقت زمجاز آمده ایم

عشق چون نغمه به آهنگ حجازی برداشت

ما به صد شور و نوا رو به حجاز آمده ایم

سالها معتکف اندر حرم دل شده ایم

تا بدان پرده نشین محرم راز آمده ایم

پایه سلطنت از سایه ما جوی که ما

از حریم حرم دل همه باز آمده ایم

فرق در کعبه و بتخانه چه باشد؟ رخ دوست

هر کجا جلوه کند ما به نماز آمده ایم

از پی روشنی بزم محبت چون شمع

ما سرا پا همه با سوز و گداز آمده ایم

خواجه در جایی دیگر می گوید:
سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت
آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
جانم از آتش هجر رخ جانانه بسوخت
تا پایان غزل

حکیم اسدالله می گوید:
هر که را ز آتش می خرقه به میخانه بسوخت
پرده کون و مکان را همه مستانه بسوخت
زاشک و آهی همه سرمایه دل بیش نبود
عشق آتش شد و خشک و تر این خانه بسوخت
تا آخر غزل
بسیاری دیگر از غزلیات حکیم اسدالله اشاره صریح به غزلیات خواجه حافظ و
بعضی دیگر از غزلسرایان عالیقدر دارد.

گفتار دوم:

انواع شعر

۱- فرد: گاه شاعر برای ادای بیان مضمونی لطیف و معنایی بدیع، بیتی مستقل می‌گوید که در آن رعایت قافیه در هیچکدام از دو مصرع شرط نیست.

مانند این جریان از حکیم نصرالله قمشه‌ای، معروف است که حکیم نصرالله برای تکمیل علوم قصد مسافرت به نجف اشرف را داشته ولی موقعی که به اصفهان می‌رسد به جهاتی از تصمیم خود منصرف و راهی سبزوار می‌گردد و مراتب را با بیان این بیت شعر «فرد» به خویشان و نزدیکان خود در شهرضا اطلاع می‌دهد.

از کعبه گشت جانب میخانه راه ما ای بهتر از هزار یقین اشتباه ما^۱

۲- مثنوی: شعری است در یک وزن که هر دو مصراع آن به یک قافیه باشد و قافیه هر بیتی به آزادی تغییر کند لذا مثنوی، آزادترین نوع شعر است که برای نقل داستانهای مفصل و تعلیم و بیان مطالب پیوسته مناسب است و از اختراعات ایرانیان می‌باشد.

مانند این مثنوی از ملا محمد باقر قمشه‌ای^۲ (م ۱۳۱۶ ق ۱۲۷۷ ش) در آیات قدرت الهی:

سالها پیش از وجود مهر و ماه پیشتر ز آرایش این بارگاه
کلک او زد نقش مهر و ماه را دست او زد طاق این خرگاه را

۱. صفحه ۱۰ نشریه فرهنگی شهرضا سال ۱۳۲۹ و صفحه ۱۷۹ سالنامه فرهنگ شهرضا با عنوان «فسخ عزیمت».

۲. این مثنوی در صفحه ۵۲ سالنامه فرهنگ شهرضا سال ۱۳۳۶ به چاپ رسیده است.

زد به طرح این جهان نقشی بر آب
 زد چه خوش نقش فلک را بی ستون
 زد چنین طاق فلک را تو، به تو
 هست پشت پرده استادی خبیر
 هست استادی بسی آموزگار
 آنکه او گاهی درید و گاه دوخت
 آنکه آموزد به مور دانه بر
 ورنه در نم خانه انبار تو
 آنکه آموزد به زنبور عسل
 آنکه آموزد به اطفال وحوش
 کیست آن آموزگار بردبار
 نیست غافل لحظه‌ای از کرمکی
 نیست غافل لمحهای را از کسی
 ای بسا اطفال مادر مرده را
 هر کسی را هر چه در خورد و سزا است
 خلق را صنع الهی مات کرد
 تا بداند قدرت پروردگار
 او علیم و هم حکیم و هم کریم
 هم سمیع و هم بصیر و هم خبیر
 ۳- دو بیت: شعری است مرکب از چهار مصرع که مطلبی کامل را بیان کند و
 مصراعهای اول و دوم و چهارم آن به یک قافیه باشد اما در قافیه مصرع سوم شاعر
 مخیر است.

که ندیده هیچ بنایی به خواب
 بی گل و خشتی به امر کاف و نون
 خواند در گوش همه لاتقنطوا
 هست پشت پرده دانایی بصیر
 که بدو دلها بود امیدوار
 آنکه جنت را به اهل او فروخت
 که برو هر دانه را کن چار پر
 سبز گردد لغو گردد کار تو
 که بسازد خانه‌ها بی آب و گل
 که برو پستان مادر را بنوش
 مهربان با سر به سر خرد و کبار
 کش نباشد خواب و چورت و پینکی
 نز بزرگ و کوچک و نی از خسی
 پرورید از لطف آن دل برده را
 میرساند که خدای ماسوی است
 چون به ظاهر کشف این آیات کرد
 نیست محتاج سبب، ای هوشیار
 هم قدیم و هم رئوف و هم رحیم
 هم قوی قادر و هم دستگیر
 ۳- دو بیت: شعری است مرکب از چهار مصرع که مطلبی کامل را بیان کند و
 مصراعهای اول و دوم و چهارم آن به یک قافیه باشد اما در قافیه مصرع سوم شاعر
 مخیر است.

مثل این دو بیتی از حکیم صهبا قمشه‌ای^۱

قیامت قامت و قامت قیامت قیامت کرده‌ای ای سر و قامت
مؤذن گر ببیند قامتت را به قد قامت بماند تا قیامت

۴- رباعی: شعری است دارای چهار مصراع که مانند دوبیتی‌های قدیم مصرعهای اول و دوم و چهارم آن به یک قافیه بوده و شاعر در قافیه سوم از نظر وزن آزاد باشد، رباعی مرکب از دوازده هجا است که تا هجای دهم مرتب دو هجای بلند و دو هجای کوتاه در پی هم واقع می‌شود و دو هجای یازدهم و دوازدهم بلند می‌شود لذا بر وزن «لا حول و لا قوة الا بالله» در می‌آید بنابراین رباعی از جهت قافیه با دوبیتی متحد ولی از جهت وزن با آن متفاوت است.

مانند این رباعی از استاد شعر و ادب معاصر آشفته شهرضائی:

در عصر دو روزه راست چون تیر برو

در کار برنده همچو شمشیر برو

چون موش اگر که دزدی، از گربه بترس

ور بی دغلی در دهن شیر برو^۲

۵- قطعه: شعری است مرکب از چند بیت که مصراعهای جفت آن به یک قافیه باشد و مجموع ابیات آن که از دو بیت کمتر نمی‌شود گاهی به پنجاه یا شصت و حتی بیشتر هم می‌رسد و باید در بیان یک مضمون سروده شود.

مانند این قطعه از پریش شهرضائی:^۳ با عنوان بسوزیم و بسازیم.

بیا تا معنی دلباختن را ز گلهای پریشان یاد گیریم
اگر در آتش اندازند ما را کنار هم فراموشی پذیریم

۱. صفحه ۵۵ سالنامه فرهنگ شهرضا

۲. صفحه ۳۸ دیوان آشفته شهرضائی: حاج قاسم سیاره

۳. صفحه ۴۵۹ دیوان پریش شهرضائی: حاج بهرام سیاره.

وگر بر خاکمان انداخت گلچین غمی از قهر او بر دل نگیریم
 بسوزیم و بسان هم بسوزیم بمیریم و به پای هم بمیریم
 مسمط: به شعری گویند که هر بیت آن چهار پاره داشته و سه پاره اول آن دارای
 سجعی مغایر با قافیه باشد، رعایت این سجع در بیت اول لازم نیست: مسمط دارای
 انواعی است از جمله اشعاری مرکب از چند رشته ساخته‌اند که هر رشته از چهار یا
 پنج یا شش مصرع تشکیل می‌شود و همه مصرعها جز مصرع آخر به یک قافیه
 می‌باشد و مصرعهای آخر هر رشته تا پایان مسمط هم قافیه‌اند لذا هر رشته حکم یک
 بیت را دارد از این رو است که بر حسب تعداد مصرعها مسمط را مربع، مخمس،
 مسدس، مسبع و مثنی نیز می‌نامند.

مانند مسمط «صادقیه» از لقائی قمشه‌ای:

ساقیا تا کی نشینم کنج خلوت محتجب

می‌کنی منعم ز می هر دم به نامی بی سبب

گه صیام و گه محرم گه صفر یا للعجب

گه ربیع و گه جمادی گاه شعبان و رجب

اشهر حج آمده جانم رسد اینک به لب

هاتنی کأساً دهاقاً لا غصارات العنب

نام ما از دفتر مستان مکن حذف ای حریف

نقل قلبم را بسخواهی بر مثال تن ضعیف

نیست ناقص بزم ما با تو صحیح است و شریف

کن مضاعف جام قرقف تا شوم با تو لفیف

خوانیم مهموز و اجوف این سخن باشد لطیف

کاسه سرجام ما شد نی صراحی حلب

بی خبر ای مبتدا تا چند باشی در قلق

خَم نما زلف مرخم باز کن عطف نسق

می‌کنم تأکید می از جام آن ربّ الفلق

کی بدل خواهم نمی ترسم «ز شرّ ما خلق»

رفع و نصب و جر به دست و پا و چشم و رو به حق

گر تمیز هست مستثنی نباشد در نسب^۱

از دیگر انواع مسمط، مسمط تضمینی است در این نوع مسمط معمولاً شاعر یکی از غزل‌های استادان شعر و ادب را دنبال می‌کند، یعنی پیش از هر بیت غزل، چند مصرع متناسب، به قافیه نخستین مصرع بیت تضمین شده از خود می‌آورد. غالباً شاعران غزل‌های استادان را تخمیس یا تسدیس (پنج یا شش بیتی) می‌کنند. از مسمط سرایان تضمینی اهل شهرضا مرحوم کربلائی حبیب الله گیوی می‌باشد که اشعار بسیاری از شعرا همچون حافظ، سعدی، خراسانی و... را تضمین نموده است که از آن جمله است تضمین غزل «کمال این است و بس» از میرزا حبیب خراسانی.

رو به سوی ذات یکتا کن کمال این است و بس

عقل را با عشق سودا کن کمال این است و بس

روزها تو فکر فردا کن کمال این است و بس

«گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس»

«خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس»

گر جوان نوخدی یا اینکه هستی پیر مرد

نیمه شبها کش از دل تا توانی آه سرد

قلب را صیقل بده ز آن آینه بزدای گرد

«سنگ دل را سرمه کن در آسیای رنج و درد»

«دیده را ز آن سرمه بینا کن کمال این است و بس»

۱. بخشی از مسمط صادقیه صفحه ۴۷ دیوان لقائی، استاد میرزا نصرالله زارعان شهرزانی (م ۱۴۰۸ ق ۱۳۶۶ ش)

در دل بشکسته می‌باشد خدا ز آنجا طلب
 بندگی خواهد خدا، نی که حسب نی که نسب
 با خلاق مهربان باش [و] نگهدار ادب
 «همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب»
 «در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس»
 مردمان راه حق دل را مصفا کرده‌اند
 مهر ذات پاک بی‌چون را در او جا کرده‌اند
 روزها ذکر خدا و فکر فردا کرده‌اند
 «هر دو عالم را به نامت یک معما کرده‌اند»
 «ای پسر حل معما کن کمال این است و بس»
 گر چه در پیشانی ماها نوشته سرنوشت
 باز هم کرده درو هر خوب یا بد هر چه کشت
 خوش به حال آنکه در دنیا نکرده کار زشت
 «پند من بشنو بجنگ با نفس شوم بد سرشت»
 «با همه عالم مدارا کن کمال این است و بس»
 شکر که خلاق ما باشد خدای مهربان
 ورئه باشد بهر ما [ها] زندگی [هم] بس گران
 سختی و سستی عالم دان برای امتحان
 «چند می‌گوئی سخن از درد و رنج دیگران»
 «خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس»
 مال دنیا جان من نبود به جز وزر و وبال
 لذت دنیا و عقبی هست در مال حلال

تا توانی کن سفر اندر ره کسب و کمال

«سوی قاف نیستی پرواز کن بی پر و بال»

«بی محابا صید عنقا کن کمال این است و بس»

تا به کی باشی به دنیا در پی اموال و زن

نی به فکر مردمی چون من نه گور و نه کفن

مثل کرم پيله تا بیدن [تو] کوته کن سخن

«چون به دست خویشان بستی تو پای خویشان»

«هم به دست خویشان و اکن کمال این است و بس»

(گیویا) بیمار می باید رود پیش طیب

بر گرفتاری بخوان تو آیه امن یحیی

تا خداوند از کرم سازد تو را جنت نصیب

«کوری چشم عدو را روی در روی (حبیب)»

«در بهشت جاودان جا کن کمال این است و بس»^۱

۷- ترجیع بند: در ترجیع بند مصرع اول هر رشته با مصرعهای جفت آن به یک قافیه

است و در پایان هر رشته دو مصرع به عنوان بند به قافیه ای دیگر به همان وزن آورده می شود این بیت که در همه رشته ها تکرار می گردد ترجیع یا برگردان نام دارد.

مانند این ترجیع بند در فراق حضرت ولی عصر امام زمان (عج) از حیران:

هر چند که پیر و ناتوانم	چون یاد تو میکنم جوانم
در آتش اشتیاق و صلت	سوزد شب و روز استخوانم
شب تا به سحر سرشگ ریزم	با یاد تو ای قرار جانم
تا چند ز درد هجر نالم	هم خون دل از بصر فشانم

۱. این تضمین یادداشتی است از سراینده آن شادروان حبیب الله گیوی (م ۱۴۱۰ ق ۱۳۶۸ ش) اصل غزل در بخش ۱ صفحه ۲۲ کلیات اشعار میرزا حبیب خراسانی (م ۱۳۲۷ ق ۱۲۸۷ ش) موجود است. ضمناً حکیم الهی قمشه ای نیز غزلی به نام بهشت عشق دارد که هر بیت آن با جمله کمال این است و بس ختم می گردد، غزل ۲۴۶ صفحه ۶۴۲ دیوان حکیم الهی قمشه ای.

جز مهر تو من به دل ندارم	جز ذکر تو نیست بر زبانم
هر چند میان جمع باشم	دانی که به پیش توست جانم
ای سرّ خدا بیا و پرهان	از فتنه آخر الزمانم
ده جرعه‌ای از زلال فیضت	وانگاه زقید غم رهانم

تا مهر تو گشته پای بندم

دل جز تو به هیچ کس نبندم

امشب دل من به یاد رویت	آشفته شده است همچو مویت
پنهانی و جای توست در دل	شاید بینم رخ نکویت
کس از تو نمیدهد نشانم	هر جا که روم به جستجویت
در رضوی یا که ذی طوایی	بنمای مرا رهی به سویت
هر مجلس و محفلی که باشم	جاری است زبان به گفتگویت
شاید نظری کنی به حالم	یا جان بدهم در آرزویت
کن گوشه چشم و گیر جانم	ای جان به فدای خاک کویت
دانی که زهجر در فشارم	بخشای مرا نمی زجویت

تا مهر تو گشته پای بندم

دل جز تو به هیچ کس نبندم^۱

۱- ترکیب‌بند: از هر جهت شبیه ترجیع‌بند است جز آنکه در هر رشته خانه یا بندی مستقل پایان می‌پذیرد ولی مانند ترجیع‌بند نیست که یک بیت تکرار گردد لذا برای نظم مطالب طولانی مناسب است. همچون این ترکیب‌بند از ناصر در ولادت با سعادت امیرالمؤمنین علی (ع):

از افق طالع شد ای یاران مه شوق و شعف
انده و غم از میان ما خَلَق شد بر طرف

۱. بخشی از ترجیع‌بند صفحه ۶۸ دیوان حیران، علامه سید محمد حسن طباطبائی میرجهانی جرقویه‌ای (م ۱۴۱۳ ق ۱۳۷۱ ش)

مطربان اندر نوازند ارغنون و چنگ و دف
سیزده شهر رجب از مقدم شاه نجف

شد مصفا عرصه هستی چنان خلد برین
کف زنان خیل ملایک گشته با روح الامین

موسم عشرت شد و غم رخت بر بست از میان
خاکیان در وجد و سکان سما شادی کنان
می سراید نغمه های خوش به باغ و گلستان
در کمال شادکامی عند لیب خوش بیان

کای خلائق گوهر بحر ولا یعنی علی علیه السلام
کرد عالم را ز نور روی ماهش منجلی

بر مشام جان وزد هر دم شمیم مشک و ناب
گوئیا خیزد نسیم امروز از روی گلاب
شد به کام اهلبیتش زین ولادت شهد ناب
ساقیا بنما عطایم از کرم جامی شراب

از خُم وحدت به عشق دلبر نسرین عذار
تا بنوشم گردم از شوق لقایش بی قرار^۱

۹- مستزاد: شعری است که در آخر هر مصراع تمام، لختی به آهنگ آخر مصراع
بیفزاید و در آن لختها قافیه ای دیگر به کار دارند.

مثل این مستزاد از الهی قمشه ای: (مستزادی از حکیم اسدالله خواهد آمد).

دلرباست	ناز گر از گوشه ابروی توست
جان گشاست	دام گر از حلقه گیسوی توست
مرحبا	در چمن و باغ نسیم صبا
مشک ساست ^۲	رهگذرش چون شکن موی توست

۱. بخشی از ترکیب بند صفحه ۳۵ دیوان ناصر، ناصر انصاری منوچهر آبادی (م ۱۴۲۱ ق ۱۳۷۹ ش).

۲. بخشی از مستزاد صفحه ۸۸۵ بخش نغمه عشاق دیوان حکیم: مهدی الهی قمشه ای.

۱۰- غزل: عبارت است از چند بیت با یک وزن و قافیه مشتمل بر مضامین بلند و دلنشین در تصویر احوال عاشق و جمال معشوق و شرح رنج فراق و شوق وصال و نظایر آن، در غزل دو مصرع بیت اول که «مطلع» نام دارد باید با مصراعهای جفت آن به یک قافیه باشد. در غزل باید هر بیت به تنهایی کامل و تمام باشد، تعداد بیت‌های غزل را از هفت تا سیزده نوشته‌اند.

مثل غزلیات خواجه حافظ شیرازی و حکیم اسدالله قمشه‌ای و دیگر غزلسرایان که از آن جمله است غزل «ساقی و شراب» از ریحان:

ساقی بریز باده که با او وضو کنم جامی ز نم سپس سوی محراب رو کنم
 سجاده از شراب بشویم دل از ریا به جای مهر سجده به پاره سبو کنم
 جوئی کشم زمیکده تا جایگاه خویش جاری ز خم، شراب در آن پهن جو کنم
 استخری از شراب بسازم که جسم خود از پای تا به سر همه را شستشو کنم
 ای می‌کشان میکده، دارم وصیتی از این جهان به عالم عقبی چورو کنم
 با می، دهید غسل و تکفین زبرگ تاک غسل خویش آدم مست آرزو کنم
 روز جزا که سر زلحد آورم برون گیرم سراغ میکده، می جستجو کنم
 پرسند گر زمسلک من روز حشر و نشر از ساقی و شراب و قدح گفتگو کنم
 «ریحان» اگر دهند مرا خمی از شراب کفران نعمت است بهشت آرزو کنم^۱

۱۱- قصیده به شعری گویند که دو مصرع اول آن با مصرع‌های زوج به یک قافیه باشد. حداقل ابیات قصیده را بین سیزده تا بیست محدود ساخته و حداکثری برای تعداد ابیات آن تعیین نشده است، قصیده مقصود شاعر به ایراد معانی گوناگون و اوصاف پراکنده از مدح، هجا، حماسه، رثا، وعظ، وصف و غیر آن را تشکیل می‌دهد.^۲

۱. از دست نوشته‌های شاعر معاصر شهرمان آقای بهروز سلطانیان متخلص به ریحان.

۲. گزیده‌ای از پیشگفتار کتاب «در گلستان خیال حافظ» صفحه ۱۱۳: دکتر خسروفرشید ورد، قابل توجه این است که تنها اشعار و مطالبی که بعنوان مثال آورده شده است از کتاب مذکور نمی‌باشد.

مثل این قصیده از ناصح قمشه‌ای «در سیر و سلوک»:

برخیز تا که خود را دانا کنیم دانا
جان را به دین و دانش اعلا کنیم اعلا
تا وادی خموشان ما را نبرده باشند
اکنون به ساز جانان غوغا کنیم غوغا
برخیز آهوی دل از بند وارهانیم
او را به یاد موطن صحرا کنیم صحرا
برخیز همچو مجنون در کوه و دشت و هامون
دل را به یاد لیلی شیدا کنیم شیدا
برخیز همچو موسی «آنست نار» گوئیم
تا سینه را به نورش سینا کنیم سینا
مرغان حق سرودند نغمات عشق، مانیز
برخیز تا هماهنگ آوا کنیم آوا
از پای خود درآریم پاچیلۀ تعلق
تا دست و دل چو موسی بیضا کنیم بیضا
از حا و میم قرآن نوشیم جام عرفان
جان را به نور یس، طه کنیم طه
برخیز تا چو آدم زانوار عشق سرمد
مشکات دل فروزان زاسما کنیم اسما
روز «الست» با یار بستیم عهد، هشدار
پیمان شکن نباشیم امضا کنیم امضا
معشوق «کنت کنزا» فرمود ای حریفان
آئید تا که این گنج پیدا کنیم پیدا

از باده‌الستی صهبای عشق نوشیم
 دل از تجلی یار مجلا کنیم مجلا
 خوش آنکه وا رهانیم دل را ز تیرگیها
 این ذره دل از نور بیضا کنیم بیضا
 ای بلبل غزلخوان، شد فصل نوبهاران
 برخیز تا نوائی بر پا کنیم بر پا
 آور صبا، نسیمی از خاک کوی دلبر
 تا ما مشام جان را بویا کنیم بویا
 بر یاد آن گل آرا برخیز تا به گلزار
 با بلبلان شیدا آوا کنیم آوا
 میقات معرفت را تا کعبه وصالش
 احرام عشق بندیم لبّا کنیم لبّا
 در سجده و رکوع معراج شاهدِ غیب
 قد را دو تا به پیش یکتا کنیم یکتا
 برخیز همچو جعفر، طیار باغ جنت
 جان را به بال عرفان بالا کنیم بالا
 از لطف طبع «ناصح» آب حیات ریزد
 باید دل از زلالش خضرا کنیم خضرا^۱
 دیگر از انواع شعر به «شعر نو» معروف است در این نوع شعر قافیه وجود دارد
 ولی نه مثل شعر سنتی و نیز تساوی مصرعها توسط پدر شعر نو، نیما یوشیج^۲ و
 شاعران پیرو او برداشته شده است.^۳

۱. بخشی از قصیده‌سی و هشت بیتی دیوان ناصح صفحه ۲۳۷: حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان متخلص به ناصح قمشه‌ای.

۲. علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج (م ۱۳۳۸ ش ۱۳۷۹ق).

۳. چکیده‌ای از کتاب بدایع و بدعتهای نیما یوشیج به ویژه صفحه ۱۱۰، مهدی اخوان ثالث (م ۱۳۶۹ ش ۱۴۱۱ق)

از شاعران شهرضائی پیرو این سبک می‌توان حمید مصدق را نام برد. نمونه‌ای از اشعارش با عنوان بی تو، با تو:

آن روز با تو بودم

امروز بی توام

آن روز که بی تو بودم

بی تو بودم

امروز که بی توام

با توام^۱

شهر آشوب

یکی از انواع شعر فارسی که چنانکه باید شناخته نشده است «شهر آشوب» نام دارد این نوع شعر دستخوش تغییرات سوئی شده و گاهی به گویندگان آن نسبتهای ناروایی داده‌اند، شهر آشوب ترکیب وصفی و صفت فاعلی است و تعریفی که از آن شده این است:

«شعری که در حُسن و جمال، آشوبنده شهر و فتنه دهر باشد و مدح و ذمی که شعرا از اهل شهر می‌نمایند شهر آشوب یا شهرانگیز نام دارد، به هر نوع شعری هم که در توصیف پیشه و ران یک شهر و تعریف حرفه و صنعت آنان سروده شود شهر آشوب یا شهرانگیز گویند».

برای سرودن شهر آشوب نوع خاصی از شعر در نظر گرفته نشده است آنچه تا کنون به دست آمده است به صورت قطعه، قصیده، رباعی، غزل و مثنوی بوده ولی به نسبت مجموع آنها غالب شهر آشوبهایی که برای اهل فن و حرفه‌ای سروده شده



ضمناً کتاب حرفهای همسایه از نیما یوشیج در تعریف قافیه و وزن شعر نو می‌باشد صفحه ۶۵. صرفاً ۳۰ به بعد.

۱. صفحه ۵۲۹ کتاب «تارهای» مجموعه سروده‌های حمید مصدق (م ۱۳۷۷ ش ۱۴۱۹ ق).

در قالب رباعی است و آنچه در مدح یا ذم همه مردم یک شهر است غالباً به صورت قصیده و مثنوی می‌باشد، شعرای که برای اهل فن و حرفه شهر آشوب سروده‌اند عموماً آنها را شوخ، مه رو، محبوب، بت، دلبر و دلدار خوانده‌اند در حالی که امکان ندارد که پیشه وران و صنعتگران یک شهر همگی خوبر و خوش اندام باشند مگر اینکه قراردادی «بین شاعر و آن صنعتگر به خاطر تبلیغ از آن کسب» باشد. همچنانکه در اواخر دوران صفوی سالی پنج روز به جای کسبه بازار بزرگ اصفهان زنان و دخترانشان در مغازه‌ها می‌نشستند و در آن مدت پنج روز شاه سلطان حسین (متوفی ۱۱۴۲ ق ۱۱۰۶ ش) با زنان و خواجه سرایان به گردش بازار و خرید کالا می‌پرداخت.

سراینده شهر آشوب در عین حال که قصد تفنن و هنرنمایی دارد متوجه این نکته نیز هست که تعریف خشک و بی روح از هنر آن صنعتگر و ذکر آلات و افزارکار او چندان لطفی ندارد لذا هر صنعتگر و پیشه‌وری را یک محبوب فتنه‌گر و شهر آشوب و انمود ساخته و از در عشق و عاشقی سخن به میان آورده تا خواننده را رغبت‌انگیز نماید. نخستین شاعری که در قالب رباعی شهر آشوب گفته مهستی گنجوی^۱ شاعره مشهور قرن ششم است که درباره اصناف بازار گنجه^۲ و اهل حرفه آن شهر سروده است.

مانند این دو بیت «در وصف بقال» از عشقی خوافی:

آن دلبر بقال که بر وجه حسن دارد بادام و پسته از چشم و دهن
جان می‌دهمش اگر فروشد با من شفتالوی شیرین لب و سیب زقن^۳
«و از این جمله است شهر آشوب حکیم اسدالله که در پایان بخش قطعات خواهد آمد».

۱. منیژه مهستی گنجوی شاعره قرن ششم.

۲. گنجه روستایی است از ورزق شهرستان فریدن اصفهان.

۳. برگرفته از کتاب شهر آشوب در شعر فارسی: احمد گلچین معانی؛ نویسنده این کتاب حدود چهل نفر از شاعران شهر آشوب گورا با ذکر اشعارشان نام برده است.

گفتار سوم:

غزلیات

بیابان غم

۱

اگر از توست به شادی نفروشم غم را
داغدار غم عشقت چه کند مرهم را
گر نه از دل ز پی ذکر تو آید بیرون
به لب از سینه نیاورده بسوزم دم را
در بیابان غمت می شنوم زار هنوز
از دل کوه، فغان پسر ادهم «۵» را
عاقبت قابل جاروب در میکده شد
چه سپاس آرم از این پس مژده پُر نم را
من و خاک ره آن قوم که از دیده دل
دیده اندر دل هر قطره هزاران یم را
راستی غیر غم و درد در او نیست رقم
سر به سر باز گشودم صحف آدم «۶» را
دل (دیوانه) شد از دست، حریفان مددی
مگر آرم به کف آن زلف خم اندر خم را

کعبه مقصود

۲

افروخته از روی بُستان است دل ما
 هم کعبه و هم دیر مغان است دل ما
 این طرفه که پا بست به یک مشت گل آمد
 با آنکه برون از دو جهان است دل ما
 از گردش گردون نشود هیچ دگرگون
 کی دستخوش دور زمان است دل ما
 آن سرّ نهانی که از او نیست نشانی
 گنجینه آن سرّ نهان است دل ما»^(۷)
 هم صورت و هم آینه هم آینه آرای
 بر روی خود از خود نگران است دل ما
 جان عکس روان است و روان را بُود آن روح
 یک جلوه آن روح روان است دل ما
 گر راهب دیر است و گر زاهد دور است
 آزاد هم از این و هم آن است دل ما
 اطوار جهان دیده، و ز او مهر بریده
 پیری است که با رأی جوان است دل ما
 آنچ از دو جهان است برون، از دل و جان نیست
 بیرون ز جهان دل و جان است دل ما
 (دیوانه) صفت در پی آن کعبه مقصود
 با قافله عشق روان است دل ما

مزرع عشق

۳

نیست یک ذره به جز مهر تو اندر دل ما
گویی آمیخته با مهر تو آب و گِل ما
بر طواف حرم دوست روانیم ولی
عشق دریا و عمل کشتی و غم ساحل ما
در پس زانوی غم تیره شبان بنشستیم*
بو که روشن شود از شمع رُخت محفل ما
خوش هواییست در میکده یا رب که مباد
جز که در سایه فرخنده او منزل ما
از خرد دم مزنی ای خواجه که در مزرع عشق
سوخت یکباره ز غم برق جنون حاصل ما
آنچه معلوم شد از مدرسه و بحث اینست
که به تدبیر خرد حل نشود مشکل ما
حالیا عشق ز (دیوانه) بر انگیخت غبار
تا چه اندیشه نماید پس از این عاقل ما

گنج غم

۴

تا شد آباد ز گنج غم او سینه ما
 عالمی گشته خرابِ غم گنجینه ما
 جلوه گاه نظر شاهد یک رنگان است
 زنگ* تزویر نگیرد رخ آئینه ما
 از دل ما نشود کاسته یک ذره ز مهر
 گر همه خلق فزایند به دل کینه ما
 تا که شد در خور یک ساغر می رشک برد
 اطلس چرخ، بر این خرقهٔ پشمینه ما
 آنکه چون صبح، دل از زنگ هوا صاف نکرد
 چه صفایی بُرد از دُردی دوشینه ما
 راستی شور حریفان همه شد تازه چو نی
 کرد آغاز نوای غم دیرینه ما
 در بیابان غمش چرخ به سر می پوید
 دیده تا نقش کف پای پر از پینه ما
 اندر این مزرعه (دیوانه) پی دانه مپوی
 که نه اندر خور آن ساخته شد چینه ما

قصه دل

۵

هر که را ز آتش می خرقه به میخانه بسوخت
پرده کون و مکان را همه مستانه بسوخت
ز اشک* و آهی همه سرمایه دل بیش نبود
عشق آتش شد و خشک و تر این خانه بسوخت
زاهد از پیر خرابات چه بشنید؟ که دوش
خرقه و سبحه و سجاده به شکرانه بسوخت
راز مستان تو تا فاش نگردد ز نخست
همه را کام و زبان از لب پیمانه بسوخت
حسن را عشق کند شهره که با سوزش** شمع
همه جا قصه آنست که پروانه بسوخت
چون نسوزم به غمش من که دل از آتش خویش
آنچنان سوخت که بر وی دل بیگانه بسوخت
خواستم با تو دمی شرح دهم قصه دل
خامه و دفتر از اندیشه افسانه بسوخت
کس نزد آب بر این آتش پنهانی ما
عاقلان را چه غم از خرمن (دیوانه) بسوخت

*. اشک

**. شورش.

آئین وفا

۶

ابر در طُرف چمن بر سر گل باران ریخت
 آب رحمت همه در ساغر می خواران ریخت
 نرگس از خواب نخیزد که پرستار چمن
 داروی خواب برای دل بیماران ریخت
 چه توان کرد به تُرکی که ز مستی در بزم
 جای می در قدح از خون دل یاران ریخت
 خط او سر زد و ز اشکم دل او نرم نشد
 چون نم ابر که در دامن کهساران ریخت
 تا دلم بر در مستان تو شد حلقه به گوش
 خاک حسرت همه بر حلقه هشیاران ریخت
 نیست آئین وفا ترک صفا در ره دوست
 گرچه با تیغ جفا خون وفاداران ریخت
 همه شب چشم تو در خواب ندانی که چسان
 در غمت خون دل از دیده بیداران ریخت
 پای (دیوانه) چو شد در طلبش هامون گرد
 خار حسرت همه در راه طلبکاران ریخت

گوهر عشق

۷

هر حرف خرد سوز که افسانه عشق است
آن خود رقم خامه دیوانه عشق است
خواهی شکنی گر دل ما را بنخبر باش
کاین حقه در او گوهر یکدانه عشق است
آن مهر دل افروز که شب‌ها شد از او روز
تابنده ز بام و بر ویرانه عشق است
آن آب که گویند کند زنده و جاوید*
گر هست ز خاک در میخانه عشق است
هم زیر و بم عود^۸ و هم آن نغمه داود^۹
یک زمزمه از ناله مستانه عشق است
(دیوانه) او گشتن و از خویش بریدن
از عقل مپرسید که بیگانه عشق است

ظلمتکده غم

۸

عقده‌ها زین دل دیوانه که در جان من است
 خارج از حوصله* و فکر پریشان من است
 هر چه اندیشه کنم، ساز کند رأی خلاف
 چه دل است اینکه نه یک لحظه به فرمان من است
 من از این خود سر دیوانه کناری گیرم
 آزمودم که همین مایه درمان من است
 چون به ظلمتکده غم بنشینم تنها
 شعله فکرت من شمع شبستان من است
 چونکه سرگرم شوم ز آتش دل گاه سماع
 عالمی سوخته از سینه بریان من است
 از سر حال چو در پویه دهم اسب خیال
 پهنه چرخ برین عرصه میدان من است
 در بهاران دل پژمرده و در دی عریان
 آن بهار من و این نیز زمستان من است
 عاقبت خرقه رندان همه گردند رفو
 آنچه پیوسته نشد چاک گریبان من است
 آنچه در حلقه مستان گه مستی پیدا است
 نیم شوری است که از مستی پنهان من است

گنج مقصد

۹

آنکه بی پروا بر این آتش زند پروانه است
و آنکه در زنجیر زلفش دل نهد دیوانه است
گر گدازد یا نوازد خویش را بر عشق زن
نیست چون او* آشنائی گرچه بس بیگانه است
گنج مقصد را نیابی جز ز دل‌های خراب**^{۱۰}
پایه آبادی عالم در**^{*} این ویرانه است
از غرور هوشیاری خنده بر مستان زند
بی خبر زاهد ز شوق گریه مستانه است
دور اول چشم ساقی بُرد رندان را ز دست
چشم این بی حاصلان بر گردش پیمانه است
گر حیات جاودان بر خضر بخشد دور نیست**^{۱۱}
آب حیوان**^{۱۲} ته نشین دُردی میخانه است
میروم تا با دلِ (دیوانه) گویم راز خویش
چون به گوش عاقلان این داستان افسانه است

*. جز او.

** بر این.

دیار محبت

۱۰

خوشتر ز روزگار جنون روزگار نیست
نیکوتر* از دیار محبت دیار نیست
آن سر که نیست در ره پاکان عشق، خاک
شایسته نشیمن دامان یار نیست
منصور نیست هر که چو منصور پای دار
اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست «۱۳»
سود و زیان عشق به حکم ضرورت است
مارا در این معامله هیچ اختیار نیست
رو دل به عشق ده که به ویرانگی کشد
شهری که در قلمرو این شهریار نیست
آماجگاه تیر هلاک ار شود رواست
آن سینه کوز ناوک عشقی فکار نیست
عاقل اگر چه عاقبت از جوی بگذرد
اما مسلم است که (دیوانه) وار نیست

ملک سلیمان

۱۱

همه آفاق بگشتم چو تو در عالم نیست
یا اگر هست به حسن تو بنی آدم نیست
شاید از زیر نگین ملک سلیمان آری
حسن هر جا که زند خیمه کم از خاتم نیست
فکری ای شیخ به روز سیه خود می کن
که تو را دست در آن زلف خم اندر خم نیست
کاخ زرین به شهان خوش که من (دیوانه)
گوشه‌ای خواهم و ویرانه به عالم کم نیست*

*. این غزل را مرحوم جلال الدین همایی (متوفی ۱۳۵۹ ش ۱۴۰۰ ق) در صفحه ۲۱ مقدمه‌ای که بر کتاب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان نگاشته است از غزلیات حکیم صهبای قمشه‌ای دانسته است و برخی از بزرگان و اوتاد هم بدون تفحص از مرحوم همایی متابعت نموده‌اند در حالیکه این غزل از حکیم اسدالله قمشه‌ای می‌باشد زیرا هم سبکش به سبک حکیم اسدالله می‌ماند و هم در پایان غزل کلمه دیوانه که تخلص شعری حکیم اسدالله است ذکر شده در حالی که حکیم صهبای قمشه‌ای تخلص می‌نموده است. والله اعلم.

سفر عشق

۱۲

عکس تو جز از آینه دل نتوان یافت «۱۴»

این جلوه ز ظلمتکده گِل نتوان یافت
تا غرقه نگردی خبر از بحر نیابی
جز نقش کف از بحر به ساحل نتوان یافت
اندر سفر عشق فتوحات دل آید
ز اسفار خرد راه به منزل نتوان یافت
در سبحه ارباب ریا نیست گشایش
زین رشته به جز عقده مشکل نتوان یافت
فریاد جرس گفت کز آن یار در این دشت
جز ناله به دنباله محمل نتوان یافت
روشن بود از شمع، که در بزم محبت
تا سر ندهی راه به محفل نتوان یافت
آن آب حیاتی که شهیدان تو نوشند
الّا به دم خنجر قاتل نتوان یافت «۱۵»
زین برق نهانی که به آب و گل ما تافت
پیداست کزین مزرعه حاصل نتوان یافت
سرتاسر این دشت چو (دیوانه) دویدم
این بادیه را راه به منزل نتوان یافت

دولت عشق

۱۳

جلوه تا در نظر، آن سرو خرامانم کرد
پا به گل دست به دل سر به گریبانم کرد
گله طول شب هجر تو گفتم با زلف
گفت کوتاه، که این قصه پریشانم کرد
هر گل از روی تو در روز وصال دل چید
در شب هجر تو از دیده به دامانم کرد
عاقبت دستگه هستی ما داد به باد
دولت عشق بنازم که سلیمانم کرد
شوق در خاک تپیدن به دلم مانده هنوز
گرچه ذوق قفس آزاد ز بستانم کرد

صحرای جنون

۱۴

گردد غم او دل همه خون شد شده باشد
 هر قطره اش از دیده برون شد شده باشد
 گر عقل هم اندر طلب لیلی و حسنش
 آواره صحرای جنون شد شده باشد
 از شوق همی سوزم و گر رنگ بروم
 آئینه رخسار درون شد شده باشد
 زاهد که ره صدق ز سالوس ندانست
 گر در پی نیرنگ و فسون شد شده باشد
 ای خواجه ز ویرانه تن چند به تشویش
 این خانه ز بنیاد نگون شد شده باشد
 پاس سر دستار به سر بودم از این پیش
 گر رهن می و جام، کنون شد شده باشد
 از آتش رسوایی این خرقه پرهیز
 گفتم نشود سوخته چون شد شده باشد
 ما راه بیابان جنون پیش گرفتیم
 (دیوانه‌ای) از شهر برون شد شده باشد

ملک دلها

۱۵

صف مژگان تو تا دست به دست آوردند
ملک دلها همه زین دست به دست آوردند
خرّم آن روز که افسانه هشیاران بود
که ز میخانه مرا بی خود و مست آوردند
ساز ماتم خُم مینای فلک کرد درست
زاهدان تا به خُم باده شکست آوردند
دامن افشان به سر هر دو جهان پای زدند
تا سر زلف تو عشاق به دست آوردند
همه جا ذره صفت رقص کنان گردیدند
عاقبت بر سر کوی تو نشست آوردند
با چنین بی هنری حیرتم آید شب و روز
که چرا نقش من از نیست به هست آوردند
خننده جام می و گریه مینا بنمود
که به هر کس چه ز دیوان آلت «۱۶» آوردند
عقلها سوخته زین می که ز خُم خانه عشق
سوی (دیوانه) پیمانه پرست آوردند

بزم عشق

۱۶

از سیه دل تُرک مستی دل به شوخی کام خواهد
 ز آنکه در دوران چشمت از بلا آرام خواهد
 دل ز زلفت از هجوم غمزه آزادی نجوید
 مرغ شاهین دیده، آری راحت اندر دام خواهد
 گر چه با ما شیخ اندر بزم عشق آمد و لیکن
 ما دل بشکسته جوئیم او شکست جام خواهد
 بی‌نشانی در ره عشقش نشان مقصد آمد
 کی بدان کو، ره بُرد آن کو نشان از نام خواهد
 عشق کو، تا تار و پود آرزو یکسر بسوزم
 ز آن که عقل اندر هوس پختن هنوزم خام خواهد
 از صنمهای هوس چندین کنشت آباد کردم
 دل هنوز از من نشان کعبه اسلام خواهد
 چون همای لامکان پنداشتم دل را و غافل
 کاندر این ویرانه باز این جغد، جابر بام خواهد
 می‌رود (دیوانه) در دشت جنون بی فکر و پایان*
 آنکه آغازی ندارد از کجا انجام خواهد

عقل کل

۱۷

لشکر حسن تو چون از پی یغما آید
اول اندر پی خون ریختن ما آید
بشکند زلف پریشان به رخ از پنجه ناز
تا شکستش همه بر مجمع دل‌ها آید
یاد، می‌آیدم از ذکر ملک گاه سجود^{«۱۷»}
چون سوی جام روان غلغل مینا آید
می‌نهد منت ایام جنون بر سر عقل
دل که از زلف تواش سلسله بر پا آید
نیست (دیوانه) به تنها ز غمش هامون گرد
عقل کل^{«۱۸»} نیز در این وادیه شیدا آید

پرتو رخسار

۱۸

عالم از پرتو رخسار تو روشن گردید «۱۹»

خلق را نور رُخت آتش خرمن گردید

از تَجرد نتوان دم زدن اندر جایی

که مسیحا خجل از صحبت سوزن گردید «۲۰»

خلع نعلین تن ای موسی جان تا نکنی «۲۱»

نتوان گام زن وادی ایمن گردید «۲۲»

اخگر عشق تو در دامن پرویز افتاد «۲۳»

ور نه کی شیفته بانوی آرمن گردید «۲۴»

طاق ابروی تو در دیر و حرم جلوه نمود

زین سبب سجده گه شیخ و برهمن گردید

بس که بشنید روان صحبت این سنگدلان

روی آئینه دل تیره چو آهن گردید

دید هم صحبتی اهل خرد سود نداشت

رفت (دیوانه) به خود پای به دامن گردید

کوی خرابات

۱۹

در جوانی ز تماشای جهان سیر شدیم
ما که در کوی خرابات چنین پیر شدیم
نقش دیدیم و بجز جلوه نقاش نبود
خواب بودیم و کنون بر سر تعبیر شدیم
خسروان برده ویرانه ندارند نظر
تا چه افتاد که ما در خور تسخیر شدیم
سوی ابروی تو از چشم تو بردیم* پناه
آه کز فکر کج اندر دم شمشیر شدیم
تا برفت از بر ما طلعت آن معنی جان
رفت جان از تن و ما صورت تصویر شدیم
زاهد، ار دفتر ما گشت سیه خرده مگیر
کاین چنین از رقم خامه تقدیر شدیم «۲۵»
ما ز آغاز به (دیوانگی) افسانه شدیم
تا سرانجام چنین قابل زنجیر شدیم

دیار عدم

۲۰

ماکه ویرانه نشینان دیار عدمیم
 گوهر گنج وجودیم «۲۶» و ز کان کریمیم «۲۷»
 گرچه در ما به کدورت نگرند اهل مجاز
 در صفا چون به حقیقت نگری جام جمیم
 قبله گاه دل ما جز رخ آن یار مدان
 مقصد ما صمد است ار همه رو در صنمیم
 بر سر کوی تو تا خاک نشینی کردیم
 فارغ از سیر ره دیر و طواف حریم
 کی گذاریم برون از حدث طبع، قدم
 تا گرفتار بدین بحث حدوث و قدمیم «۲۸»
 چون به میزان ازل قسمت ما گشت درست
 تا به کی همچو ترازو ز پی بیش و کمیم
 زاهد، ار حمله کند از پی تکفیر چه باک
 ماکه از بیشه عشقیم، ز روبه نرمیم
 تن ز آرایش هر رنگ بشو همچو مسیح «۲۹»
 تا ببینی که در این خم همه هم رنگ همیم
 راستی آگه از آزادی (دیوانه) شدیم
 تا گرفتار، بدین طره پر پیچ و خمیم

شیشه خرد

۲۱

قلندرانہ بیا پا بہ نام و ننگ زنیم
به شیشه خرد از دست عشق سنگ زنیم
درنگ نیست سپهر دو رنگ را، ساقی
بیار* تا می گلرنگ بی درنگ زنیم
درون کعبه عقل از صنم چو پاک نشد
کنون به بام کلیسای عشق زنگ** زنیم
حدیث عود و رباب^{۳۰} از میان براندازیم
به تار طره مشکین یار چنگ زنیم
روان به چهره زردم سرشگ سرخ چه سود؟
که با تو نقش بر آب است هر چه رنگ زنیم
فضای هستی و (دیوانه) و سپاه جنون
چگونه خیمه در این جایگاه تنگ زنیم

*. بیا. بیا که

** رنگ.

رخ دوست

۲۲

تا به میخانه ارباب نیاز آمده‌ایم
 راستی سوی حقیقت «۳۱» ز مجاز آمده‌ایم
 عشق چون نغمه به آهنگ حجازی «۳۲» برداشت
 ما به صد شور و نوا رو به حجاز آمده‌ایم
 سال‌ها معتکف اندر حرم دل شده‌ایم
 تا بدان پرده نشین محرم راز آمده‌ایم
 پایۀ سلطنت از سایۀ ما جوی که ما
 از حریم حرم دل همه باز آمده‌ایم
 فرق در کعبه و بتخانه چه باشد؟ رخ دوست
 هر کجا جلوه کند ما به نماز آمده‌ایم «۳۳»
 از پی روشنی بزم محبت چون شمع
 ما سراپا همه با سوز و گداز آمده‌ایم

انتظار مهتاب

(مستزاد)

۲۳

بین چسان در اضطرابم
وز شکنجش در عذابم
در قفایش بس که گفتم
داد خاموشی جوابم
او به تندی رفت و ماندم
دجله خیزد از حبابم
گر ندادی اشک دادم
گرچه می سازد خرابم
خود یکی بینم چو مستم
یا خطا دانی صوابم
سر خوش از نقش خیالت
گرچه بگذشت از سر، آبم
خواهی ار اینک گواهم
سر نگون جام شرابم
با چنین صرع دمام
گرچه برد آن ماه تابم

دوش مار زلف او بر دوش برد از دیده خوابم
چون گزیده عقرب از آن مار اندر پیچ و تابم
پا نهاد از ناز او بر خاک و من از دیده رفتم
شد ملول از ناله یالیتی کنت ترابم^{۳۴}
از هوایش در قفایش رخس همت هر چه راندم
دست بردل، پای برگل، قطره باران، چون سحابم
آتش دل* خاک هستی داده بود آخر به بادم
راستی خواهی رهین منت چشم پر آبم
شیشه هستی شکستم تا ز خود یکباره رستم
گر نوازش می کنی یا می کنی جانا عتابم
مانده ام دور از جمالت لیک با شوق و صالت
تشنه سان اندر هوای آب، جویای سرابم
من نه مرد مسجدم زاهد، نه ز اهل خانقاهم
شیشه بشکسته بین و پاره اوراق کتابم
این گواهی در جنون (دیوانه) بس نبود که هر دم
باز اندر شام غم در انتظار ماهتابم

نقد وصال

۲۴

هر چند که بر نقد وصال تو بها، نه
 من جان به خریداری او کرده بهانه
 پرسم ز که حال دل سودا زده چون نیست
 در زلف تو از کثرت دل‌ها ره‌شانه
 از محمل جانانه در این راه نشان نیست
 جز بانگ درای دل و آهنگ شبانه
 شد برق جهانسوز و زبان همه را سوخت
 عشق تو چو زد بر دل عشاق زبانه
 و آن راز نهان باز سر دار سرودند
 بانای فرو بسته به صد شور و ترانه
 صد سلسله دیوانه سر از شوق شکستند
 تا ذکر سر زلف تو آمد به میانه
 المنة لله که به هر کوچه و بازار
 عشق من و حسن تو شد امروز فسانه
 ز افلاکی و خاکی همه جستم خبر از او
 مستانه پریشان همه گفتند نشانه
 چون غلوی و سُفلی همه مستند ز حیرت
 اکنون ز که پرسم خبر یار یگانه
 این یک به حرم پوید و آن جویدش از دیر
 سرگشته* به کویش همه چون گوی روانه
 من هم پی دل پویم و دل در پی دلدار
 (دیوانه) صفت کوی به کو، خانه به خانه

شهید عشق

۲۵

مرا که غیر تو در سر نماند سودائی
دگر ز سود و زیانم بود چه پروائی «۳۵»
شهید عشق که جز دوست خونبها طلبد «۳۶»
مگر نخوانده ز آئین عشق فتوائی
مرا ز خیل گدایان خود شمار که نیست
ز ملک هر دو جهانم جز این تمنائی
ز چهره پرده برافکند، عاشقان را سوخت
امان نداد کسی را کند تماشائی
مگر ز سیر دل خود فراغتی یابد
و گرنه در خور مجنون نبود صحرائی
ز خویش نیست شدیم و به دوست پیوستیم
زدیم در دم آخر دلی به دریائی
به صحبت لب پیمانه تا ابد مرсад
لبی که بوسه نداده است بر کف پائی
به جستجوی تو (دیوانه) رخ ز دل بر تافت
مگر که یافته دیوانه تر ز دل جائی

پایان غزلیات

گفتار سوم:

قطعات

چند قطعه هم در رثاء و وصف برخی از بزرگان زمان خویش - همچون استادش مرحوم حکیم نصرالله قمشه‌ای و شهید شیخ فضل الله نوری و... دو قطعه نیز به درخواست دوستان فی البداهه سروده که مرور می‌کنیم.

دوشینه سحرگاه که دیبای منقش	افکند شب تار بر این توسن سرکش
تابان به بساط فلکی گشت کواکب	با عقد جواهر بگسستند به مفرش
نصرالله منصور به تأیید خداوند ^{۳۷}	جمله علما پیشش همچون بز اخفش
بونصربیان، صدرلسان، بوعلی اسلوب ^{۳۸}	سقراط نشان، فخر فر، انبأذقلس و ش ^{۴۱}
عَلامَ زمانستی و اعلام جهان را	پیش سخت دست ارادت همه برکش
(دیوانه) نپرداخت به تطویل سخن، بود	چون قافیه موقوف لغات متوحش
البته این قطعه حدود بیست بیت است که این چند بیت مضبوط گردیده و به ما رسیده است. ^۱	

قطعه‌ای هم در وصف مرحوم آقا میرزا محمد مهدی مجتهد قمشه‌ای^{۴۴} سروده است که ابیاتی از آن در دسترس می‌باشد

دوش چون بر افق چرخ عیان گشت هلال

همچو آویزه آذان عروسان حِجَال

کج و لیکن دُرُجی چند فراز خورشید

راست پنداری چون ابروی خوبان بمثال

صِرْتُ مِنْ ذَاهِيَةِ الدَّهْرِ حَزِينًا حَتَّى

سَالَ مِنْ عَيْنِي الدَّمْعَ كَسَيْلِ السَّلْسَالِ*^۱

قطعه‌ای هم به مناسبت به دار آویختن مرحوم آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری سروده است:^۲

به دار فانی بر دار شد بلند چهار

کز آن چهار در این دار مفتخر شد دار

نخست عیسی مریم مهین پیمبر پاک «۴۵»

سپس ز پیکر منصور واقف اسرار «۴۶»

مذاق عالمیان تلخ‌تر ز حنظل شد

چو نخل دار بر آورد میثم تمار «۴۷»

چهارم آنکه به فضل از زمانه افزون بود

که تافت ز آتش سردار نور او سردار «۴۸»

مرحوم حاج میرزا علی آقاشیرازی «۴۹» از اجله علمای معاصر و مدرسین و
عاظ معروف آن زمان اصفهان و از دوستان و همدرسان حکیم اسدالله روزی با
حکیم اسدالله در کنار باغچه‌ای پر از گل اطلسی نشسته بودند، مرحوم شیرازی از
حکیم که در بدیهه سرائی ید طولائی داشته و زبانزد خاص و عام بوده درخواست
می‌کند که قطعه‌ای در وصف گل اطلسی بسراید. حکیم بلافاصله این قطعه را روی
کاغذی می‌نویسد و به دست حاج میرزا علی آقا می‌دهد.

*. از تکبر و کج رفتاری روزگار چنان محزون گشتم که جاری شد از چشمم اشک مانند سیل آب گوارا.

۱. صفحه ۸۹ و ۹۰ جغرافیای تاریخی شهرضا، محمد علی بهرامی.

۲. صفحه ۱۹ و ۲۰ نشریه فرهنگی شهرضا چاپ سال ۱۳۲۹.

رسته گل اطلسی به روی زمین است یا که مگر اطلس سپهر برین است
کودک و موی سپید رسته به رویش تربیت مادر زمانه چنین است^۱

نقل است هنگامی که حکیم اسدالله در مدرسه چهارباغ اصفهان اقامت داشته
روزی برای خرید گوشت به مغازه قصابی که نزدیک مدرسه بوده می‌رود و به پسر
قصاب که دارای حسن بی نظیری بوده به مصداق

«من در این آینه در صنع خدای نگرم کافر من به خدا گر به خطا می‌نگرم»
نظاره می‌کرد.^۲ ناگاه قصاب متوجه می‌شود و چون حکیم را نمی‌شناخته و از مقام
علمی او باخبر نبوده سیگاری را که در دست داشته به قصد آزار وی روی عمامه او
می‌گذارد چند نفر از طلاب که دیدند عمامه حکیم اسدالله شروع به سوختن نمود
آتش را خاموش و قصاب را سرزنش کرده و او را وادار به پوزش نمودند و از حکیم
تقاضا کردند که قطعه‌ای به مناسبت این پیش آمد بسراید. پس حکیم این قطعه را
فی البداهه سرود و برای حاضرین خواند و مورد تحسین و اعجاب قرار گرفت:
پروانه صفت چشم به او دوخته بودم

وقتی شدم آگاه که خود سوخته بودم
خاکستر جسمم به سر، ای شمع فرو ریخت
این مهر و وفا را ز تو آموخته بودم^۳

۱. صفحه ۳۳ سالنامه فرهنگی شهرضا چاپ سال ۱۳۳۶.

۲. به نظر می‌رسد این جریان نمونه‌ای از شعر شهر آشوب است که در بخش انواع شعر بیان گردید و شاید بنا به درخواست قصاب جهت تبلیغ و رونق مغازه و کسبش صورت گرفته باشد.

۳. صفحه ۲۵۱ سالنامه فرهنگ شهرضا سال ۱۳۳۶.

فصل دوم

✓ گفتار اول: واژه نامه

✓ گفتار دوم: اوزان اشعار

✓ گفتار سوم: توضیحات

گفتار اول:

واژه نامه

در این بخش به ترجمه برخی از لغات و واژه‌های مربوط به ترتیب حروف الفبای فارسی پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که بسیاری از لغات دارای معانی متفاوت و گاهی معنای متضاد است، لکن در اینجا فقط به آن معانی که مربوط به واژه‌های موجود است پرداخته شده و از ذکر بقیه معانی احتراز گردیده است.

«آ»

آب حیات: آب زندگی، گویند چشمه‌ای است در ظلمات که هر کس از آن بیاشامد هرگز نمی‌میرد و خضر پیغمبر از آن آب نوشیده است. لذا هنوز هم زنده است. این آب را آب خضر و آب حیوان هم می‌گویند.
آذان: گوش‌ها، جمع اُذن بمعنای گوش است
آفاق: کشورها، عالم و جهان جمع افق
آلایش: آلوده، عیب، فسق و فجور
آماجگاه: هدف، توده خاک که هدف و نشانه تیر قرار گیرد را آماجگاه گویند.
آویزه: گوشواره، چیزی که به چیز دیگر آویخته شود.

«الف»

اخگر: آتش
اسرافیل: نام فرشته موکل بر باد.

الوان: رنگها، جمع لون، اهل طریقت از رنگها معانی خاصی را اراده می کنند
 اسفار: جمع سفر، در عرفان مراد سفرهای روحانی از خلق به حق، از حق به
 خلق، از خلق در حق و از حق در خلق است.
 افلاکی: آسمانی، جمع فلک.
 الست: آیا نیستم، اشاره است به آیه شریفه ۱۷۲ سوره اعراف ﴿الست بربکم
 قالوا بلی شهدنا﴾

«ب»

باده: شراب، می، هر نوشابه‌ای که نوشیدن آن مستی آور باشد، در زبان اهل
 عرفان غلیان عشق از تجلیات پی در پی است.
 بادیه: دشت، صحرا، بیابان، هامون، در اصطلاح راههای دشوار و طاقت
 فرسایی است که سالکان طریقت را در پیش است.
 بحث: کنجکاوی، جستجو، مباحثه
 بزم: مجلس عیش و عشرت و باده گساری
 بی دل: دل از دست داده را گویند که در عاشقی و شیدایی بی فراست باشد.
 بیشه: جنگل، جای پر درخت
 بو: در اینجا به معنای «به این امید» می باشد.

«پ»

پاس: پاسدار، نگهبان
 پشتاور پشت: نسل اندر نسل

«ت»

تجرد: تنهایی، در اصطلاح خالی شدن قلب و جان سالک است از ماسوی الله
تزویر: دورویی کردن و فریب دادن
تسخیر: فرمانبردار کردن، مغلوب نمودن.
تشویش: شوریدگی، به هم زدن، پراکنده کردن
تقدیر: اندازه گرفتن، نصیب و قسمت و سرنوشت
تکفیر: به کفر و بی دینی نسبت دادن، کسی را کافر و بی دین خواندن
توسن: نافرمان، رام نشده
تیره شبان: شب تیره و تار

«ج»

جام: پیاله، ساغر
جغد: از پرندگان وحشی حرام گوشت، بیشتر در ویرانه ها بسر می برد، به شومی
و نحوست معروف است، عرب به آن بوم می گوید.

«چ»

چرت آپرت: بی منطق، الکی
چنگ: پنجه، التفات دل به عالم ملکوت
چرخ اخضر و چرخ برین: آسمان
چور و کس: چروک است
چینه: دانه ای که مرغ از زمین بر چیند، گاهی هم از چینه دان به چینه تعبیر
می شود، عرب به چینه دان حوصله گوید.

«ح»

حِجَال: جمع حجله

حِدَّت: تیزی

حُدُوث: بوجود آمده

حَدِيث: حکایت

حصبه: مرض تیفوئید، مطبقه، نوعی مرض واگیر است.

حقه: ظرف کوچک که در آن جواهر یا چیز دیگر بگذارند.

حَنْظَل: بسیار تلخ

«خ»

خاک نشینی: کنایه از شخص افتاده و فروتن و خاکسار

خامه: اثر خط

خانقاه: محل اجتماع و عبادت دراویش

خدوم: بسیار خدمت کننده

خرابات: ویرانه

خرقه: جامه‌ای که از تکه‌های گوناگون دوخته شده باشد.

خسروان: پادشاهان

خضر: از بندگان برگزیده خداوند متعال که برخی وی را از اولیاء و برخی او را

پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل دانند.

خلد: جایی که برای همیشه در آن می‌مانند و مخلد می‌باشند. نام یکی از طبقات

بهشت.

خُم: ظرفی که در آن سرکه، شراب و... می‌ریزند، در اصطلاح کنایه از ابتدای

سلوک است.

خمخانه: محل نگهداری ظرفهای شراب

خوداس: خدا است

خور: مخفف خورشید، آفتاب

خیمه: چادر و سراپرده، در اصطلاح عرفا، مرتبه حجاب و جهان وجود است.

«د»

دجله: نام رودی است که از ترکیه سرچشمه گرفته و به عراق منتهی می‌گردد.

درخور: لایق، شایسته

دُردی: ته نشین شراب در جام

درنگ: توقف

دستار: شالی که دور سر می‌بندند، عمامه

دستگه هستی: وجود، دستگاه وجودی

دَوَران چشم: گردش دایره وار گرد چیزی

دوشینه: دیشب، شب گذشته

دیار عدم: دنیا

دیبا: پارچه ابریشم

دیر: اقامتگاه زاهدان و راهبان

دیوان: جایگاه، دفتر، دیوان الست یعنی جانی که عهد و پیمان در آنجا گرفته شده است.

دیر مغان: محل اجتماع روحانیان زردشتی و در اصطلاح کنایه از مجلس اهل معرفت است.

دیوانه: مجنون، دیو زده، در اصطلاح عرفا کسی که واله و سرگشته عشق در وادی سلوک باشد را دیوانه گویند.

دیوانگی: در اصطلاح، نهایت تسلیم عاشق است در برابر قضای عشق

«ر»

راس راسی: حقیقتاً و واقعاً
 رأی: تدبیر، اندیشه، رأی خلاف: اندیشه خلاف و غیر واقع
 رثاء، شعر گفتن در مرگ کسی با اظهار تضرع
 رخس همت: اسب خوب و تندرو را رخس گویند، همت: والا و بلند.
 رشگ: حسادت
 رقص: حرکات خاصی که در مراسم شادی انجام می‌گیرد، در اصطلاح سماع و
 سیر سالک به کمال را گویند.
 رفو: دوختن پارگی جامه بطوری که جای آن هم معلوم نشود.
 روواشون: صورتهایشان
 رهن و رهین: گروگذارده شده

«ز»

زاهد: بی اعتنای به دنیا، پارسا، کسی که نسبت به نعمتهای دنیا و آخرت بی
 رغبت باشد.
 زلف: موی اطراف گوش و جلوی پیشانی مردان، در اصطلاح، کنایه از غیب
 هویت که هیچ کس به آن نمی‌رسد.
 زیب: آرایش
 زیر نگین: کنایه از آنچه که در تصرف باشد.
 زیور: هر چیزی که با آن، چیز دیگر را بیارایند.

«س»

ساغر: پیاله و جام شراب، مراد دل عارف است.

ساقی: کسی که آب یا شراب به دیگری می‌دهد، مرشد کامل

سالوس: مکر و حيله و فریب

سبحه: مهره‌های به نخ کشیده که هنگام گفتن ذکر به دست می‌گیرند، تسبیح

سراب: آب نما، در اصطلاح کنایه از دنیا و متاع آن است.

سرشک: اشک

سرکش: گردنکش، یاغی

سلسله: حلقه‌های فلزی و به هم پیوسته که به پا می‌بندند، زنجیر.

سودازده: آشفته و پریشان

«ش»

شبستان: حرم سرا، آن قسمت از مسجد که دارای سقف باشد.

شور: عشق و علاقه، در اصطلاح حالتی است مخصوص عارفان که نتیجه دوام

حضور است، نام یکی از دستگاه‌های موسیقی نیز می‌باشد.

شیخ: پیر مرد، پیر مرشد، بزرگ طایفه

شیدا: آشفته، حیران

«ص»

صبا: بادی که هنگام بهار صبح زود از طرف شرق می‌وزد.

صحبت: همنشین، همراه

صرع دمادم: نوعی بیماری عصبی که باعث تشنج می‌شود، دمادم: پی در پی،

همیشگی

صنم: بت

صهبا: شراب، می

صومعه: عبادتگاه راهبان، در اصطلاح مقام مجرد از ماسوی الله را گویند.

«ط»

طُرف: کناره، طُرف: کنار
 طُرفه: چیز تازه و نو و خوشایند
 طُره: موی جلوی پیشانی، دسته موی تابیده در کنار پیشانی
 طلعت: دیدار

«ع»

عتاب: سرزنش
 عدن: اقامت همیشگی و دائمی، بهشت عدن برای این گویند که شخص همیشه
 در آن خواهد بود.
 عقد پروین: مجموعه ستاره‌هایی که در آسمان به شکل خوشه انگور است.
 علوی: هر چیزی که منسوب به عالم بالا باشد، نقیض سفلی
 عنفوان: اول هر چیز را گویند مثل اول جوانی
 عیان: ظاهر و آشکار

«غ»

غرقه: فرو رفته در آب
 غمزه: اشاره با چشم و ابرو، حالتی که از بر هم زدن و بازگشودن چشم دلربایان
 پیدا شود.
 غلغل مینا: صدائی که هنگام ریختن شراب در جام پدیدار می شود.

«ف»

فتوحات دل: پیروزی که در اثر ستیز به دست آید را فتوحات گویند.
 فریاد جرس: آواز و درای، زنگ

«ق»

قدح: ساغر، پیاله و ظرفی که در آن چیزی بیاشامند، کاسه بزرگ را در فارسی قدح گویند.

قریحه: ادراک و قدرت شعر گفتن و کتابت

قلندرانه: درویش وار، در اصطلاح کسی که خود را از دو جهان آزاد کرده.

«ک»

کارا بار چاق: ثروتمند، پول دار

کام: سقف دهان

کدورت: تیرگی، دل‌تنگی

کلیسا: عبادتگاه مسیحیان، در اصطلاح عالم معنی را گویند.

کُنِشت: عبادتگاه یهودیان، در اصطلاح عالم معنی و مقام ظهور

کواکب: جمع کوکب، ستاره و ستارگان

«گ»

گوهر: سنگ گرانبها، در اصطلاح انسان کامل را گویند.

گوی: توپ، سالکی که زیر حکم تقدیر باشد

گیسو: موی سر زنان، در اصطلاح رشته و ریشمانی که سالک را به حق می‌رساند.

«م»

مبرز: نمایان، برازنده، پیش افتاده

متوحش: مشکل، به وحشت اندازنده

محفل: انجمن، مجلس، جای جمع شدن دوستان

محمل: آنچه در آن کسی یا چیزی را حمل کنند.

مخمر: سرشت، خمیر مایه

مُرتاض: ریاضت و سختی کشیده

مُصوّر: نقاشی شده

مُعتكف: گوشه نشین

مُفرش: هر چیز پهن کردنی را گویند.

مَنصور: یاری شده

مُنقش: رنگ آمیزی شده

موقوف: در بر دارنده

میهمین: بزرگ، بزرگترین

می: شراب، در اصطلاح فیض الهی است برای اهل طریق

میخانه: مقصود عالم لاهوت و باطن عارف است.

میکده: جایی که در آن می می نوشتند، در اصطلاح جای مناجات اهل عرفان را گویند.

میمون: در اینجا به معنای مهمان می آید.

«ن»

ناوک: تیر، تیری که با کمان پرتاب شود.

نُزهت: خوشی، خرمی، خوشحالی

«و»

وادی: گشادگی میان دو کوه

وادی ایمن: مکانی که در آن حضرت موسی ندای حق را شنید، در اصطلاح

عبارت است از مکان تصفیه دل از غیر خدا

وخ: هنگام، زمان

ولات: زادگاه، ولایت

«۵»

هامون گرد: بیابان گرد

همای لامکان: مرغ افسانه‌ای که گویند سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت و

کامرانی می‌رسد. لامکان: بدون جا و مکان

هوچ آپوچ: تهیدستی و فقر، هیچ و پوچ.

«۷»

ید طولا: مهارت، چیره دستی

یغما: غارت، تاراج، چپاول

یم: دریا، اقیانوس، در اصطلاح دریای هستی که رحمت الهی است را گویند.

گفتار دوم:

اوزان اشعار

۱- بیابان غم

داغدار غم عشقت چه کند مرهم را
فَعْلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلُنْ

اگر از توست به شادی نفروشم غم را
رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - أَضْلَم

۲- کعبه مقصود

هم کعبه و هم دیر مغان است دل ما
مَفْعُول - مَفَاعِيلُ - مَفَاعِيلُ - فَعُولُنْ

افروخته از روی بتانست دل ما
هَزَج - مُثْمَن - أَخْرَب - مَكْفُوف - مَحْذُوف

۳- مزرع عشق

گویی آمیخته با مهر تو آب و گل ما
فَاعِلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلُنْ

نیست یک ذره به جز مهر تو اندر دل ما
رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - مَحْذُوف

۴- گنج غم

عالمی گشته خراب غم گنجینه ما
فَاعِلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلَاتُنْ - فَعْلُنْ

تا شد آباد ز گنج غم او سینه ما
رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - مَحْذُوف

۵- قصه دل

هر که راز آتش دل خرقه به میخانه بسوخت

پرده کون و مکان را همه مستانه بسوخت

رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - مَقْصُور

فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن

۶- آئین وفا

ابر در طرف چمن بر سر گل باران ریخت

آب رحمت همه در ساغر می خواران ریخت

رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - مَقْصُور

فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن

۷- گوهر عشق

هر حرف خرد سوز که افسانه عشق است

آن خود رقم خامه دیوانه عشق است

هَزَج - مُثْمَن - أَخْرَب - مَكْفُوف - مَقْصُور

مَفْعُولُ - مَفَاعِيلُ - مَفَاعِيلُ - فَعُولَان

۸- ظللمتکده غم

عقده‌ها زین دل دیوانه که در جان من است

خارج از حوصله فکر پریشان من است

رَمَل - مُثْمَن - مَخْبُون - مَقْصُور

فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن

۹- گنج مقصد

آنکه بی پروا بر این آتش زند پروانه است

و آنکه در زنجیر زلفش دل نهد دیوانه است

رَمَل - مُثْمَن - مَقْصُور

فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلاتن

۱۰- دیار محبت

خوشتتر ز روزگار جنون روزگار نیست

نیکوتر از دیار محبت دیار نیست

مضارع مُثْمَن - أَخْرَب - مَكْفُوف - مقصور

مَفْعُول - فاعلاتن - مفاعیل - فاعلان

۱۱- ملک سلیمان

همه آفاق بگشتم چو تو در عالم نیست

یا اگر هست به حسن تو بنی آدم نیست

رَمَل - مُثْمَن - مَحْبُون - أَضْلَم - مَسْبُغ

فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن

۱۲- سفر عشق

این جلوه ز ظلمتکده گل نتوان یافت

عکس تو جز از آینه دل نتوان یافت

مَفْعُول - مفاعیل - مفاعیل - فَعُولان

هَزَج - مُثْمَن - أَخْرَب - مَكْفُوف

۱۳- دولت عشق

پا به گل دست به دل سر به گریبانم کرد

جلوه تا در نظر آن سرو خرامانم کرد

فاعلاتن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن

رَمَل - مُثْمَن - مَحْبُون - مقصور

۱۴- صحرای جنون

گر در غم او دل همه خون شد شده باشد

هر قطره اش از دیده برون شد شده باشد

هَزَج - مُثَمَّن - أَخْرَب - مَكْفُوف - مَحْذُوف

مَفْعُولُ - مَفَاعِيلُ - مَفَاعِيلُ - فَعُولُنْ

۱۵- ملک دلها

صف مژگان تو تا دست به دست آوردند

ملک دلها همه زین دست به دست آوردند

رَمَل - مَخْبُون - مُثَمَّن - أَضْلَم - مُسَبِّغ

فَعَلَاتُنْ - فَعَلَاتُنْ - فَعَلَاتُنْ - فَعَلَاتُ

۱۶- بزم عشق

از سیه دل ترک مستی، دل به شوخی کام خواهد

ز آنکه در دوران چشمت از بلا آرام خواهد

رَمَل - مُثَمَّن - سَالِم

فَاعِلَاتُنْ - فَاعِلَاتُنْ - فَاعِلَاتُنْ - فَاعِلَاتُنْ

۱۷- عقل کل

لشکر حسن تو چون از پی یغما آید

اول اندر پی خون ریختن ما آید

رَمَل - مُثَمَّن - مَخْبُون - أَضْلَم

فَاعِلَاتُنْ - فَعَلَاتُنْ - فَعَلَاتُنْ - فَعَلَاتُنْ

۱۸- پرتو رخسار

عالم از پرتو رخسار تو روشن گردید
 رَمَل - مُثَمَّن - مَحْبُون - أَصْلَم - مُسَبِّغ
 خلق را نور رخت آتش خرمن گردید
 فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعْلَان

۱۹- کوی خرابات

در جوانی ز تماشای جهان سیر شدیم
 رَمَل - مُثَمَّن - مَحْبُون - مَقْصُور
 ما که در کوی خرابات چنین پیر شدیم
 فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعْلَان

۲۰- دیار عدم

ما که ویرانه نشینان دیار عدمیم
 رَمَل - مُثَمَّن - مَحْبُون - مَقْصُور
 گوهر گنج وجودیم و ز کان کرمیم
 فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعْلَان

۲۱- شیشه خرد

قلندرانه بیا پا به نام و ننگ زنیم
 بَحْر - مُجْتَثَّ - مَحْبُون - مُثَمَّن - مَقْصُور
 به شیشه خرد از دست عشق سنگ زنیم
 مَفَاعِلُن - فَعَلَاتُن - مَفَاعِلُن - فَعْلَان

۲۲- رخ دوست

تا به میخانه ارباب نیاز آمده ایم
 رَمَل - مُثَمَّن - مَحْبُون - مَقْصُور
 راستی سوی حقیقت ز مجاز آمده ایم
 فاعِلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعَلَاتُن - فَعْلَان

۲۳- انتظار مهتاب

دوش مار زلف او بر دوش برد از دیده خوابم بین چسان در اضطرابم
رَمَل - مُثَمَّن - سالم - مستزاد فاعِلَاتُن - فاعِلَاتُن - فاعِلَاتُن

۲۴- نقد وصال

هر چند که بر نقد وصال تو بها، نه
من جان به خریداری او کرده بهانه
هَزَج - مُثَمَّن - أَخْرَب - مَكْفُوف - مَحْذُوف
مَفْعُول - مَفَاعِيلُ - مَفَاعِيلُ - فَعُولُن

۲۵- شهید عشق

مرا که غیر تو در سر نماند سودایی دگر ز سود و زیانم بود چه پروایی
مُجْتَثٌ - مُثَمَّن - مَحْبُون - أَصْلَم مَفَاعِلُن - فَعَلَاتُن - مَفَاعِلُن - فَعْلُن

گفتار سوم:

توضیحات

در این بخش که استطراداً خواهد آمد به شرح و توضیح آیات، روایات، داستانها و مطالبی که در لابلای ابیات به آنها اشاره شده و یا به نظر می آید که شرح و توضیح آنها خالی از فایده نباشد، خواهیم پرداخت. ان شاء الله تعالی.

موضوع بخشی از مطالب مورد اشاره واضح و روشن است ولی درک بخشی دیگر از مطالب ذوقی و سلیقه ای می باشد که سعی شده در حد ذوق و توان به توضیح آنها پرداخته شود، ممکن است مطالب دیگری هم لابلای نوشتار دیده شود که نیاز به توضیح داشته لیکن به خاطر طولانی نشدن مطالب از پرداختن به آنها خودداری گردید.

«۱» اسرافیل

خداوند رحمان را ملائکه فراوانی است که برخی از آنها مقرب درگاه الهی می باشند و هر کدام وظائف و مسئولیتهای خاصی دارند. از آنجمله می باشد.

۱- جبرئیل که هم مأمور وحی الهی به پیامبران بوده و هم واسطه بین خدا و پیامبران است مسئولیتهای دیگری نیز دارد، جبرئیل لفظی است عبرانی و اصل آن جبریل به معنای مرد خدا یا قوت خدا می باشد و به فرموده قرآن^۱ جبرئیل قرآن را بر قلب پیغمبر اکرم ﷺ نازل کرده است.

۱. «بگو ای پیغمبر به طایفه یهود که با جبرئیل اظهار دشمنی میکنند هر که با جبرئیل دشمن است تا ابد دشمن است زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاک تو رهانید» - سوره بقره آیه ۹۷، قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشهی.

۲- میکائیل «میکال» فرشته مقربی است که یهود و مسیحیان او را میشل می‌نامند و ملک نعمت و سلامت است، بنابر احادیث و روایاتی جبرئیل و میکائیل اولین فرشتگانی هستند که به حضرت آدم علیه السلام سجده کردند.

۳- عزرائیل یا ملک الموت مسئول قبض ارواح است و ملک شرّ می‌باشد.

۴- رفائیل از جمله فرشتگان مقربی است که مأموریتش معالجه و تعلیم علاج بیمارها است.

۵- اسرافیل: گویا نام وی از سرافیم یعنی درخشندگی گرفته شده باشد. در لغت اسرافیل را فرشته موکل بر باد دانسته^۱ و از دیگر وظائف او این است که مأمور دمیدن صور است. یعنی روز رستاخیز در شیپور می‌دمد و مردگان زنده می‌شوند. در قرآن مجید حدود ده مورد از اجرای نفخ صور که توسط اسرافیل انجام می‌گیرد سخن به میان آمده است.^۲ در سوره ق مراد از منادی را اسرافیل دانسته و نفخ صور را به او نسبت می‌دهد^۳ «و به ندای روزی که منادی حق (اسرافیل) از مکان نزدیک ندا کند گوش فرادار»^۴

در کتاب ملائکه آمده است: اسرافیل نزدیکترین خلق به خدا است و موکل بر وحی می‌باشد و میانه او و حق تعالی هفتاد حجاب از نور وجود دارد، کسی به آن حجابها نزدیک نمی‌شود مگر اینکه می‌سوزد و لوح محفوظ میان دو چشم او است اسرافیل فقط یک مرتبه در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به زمین آمده و صاحب صور و حمله عرش می‌باشد، صور شیپوری است که خدا از نور خلق کرده است.^۵

۱. فرهنگ فارسی عمید: حسن عمید

۲. سوره‌های انعام / ۷۳، کهف / ۹۹، طه / ۱۰۲، مؤمنون / ۱۰۱، نمل / ۸۷، یس / ۵۱، زمر / ۶۸، ق / ۴۲، حافه / ۱۳، نباء / ۱۸.

۳. اقتباس از گفتار ۳۵ صفحه ۲۷۷ و گفتار نود صفحه ۶۲۸ و صفحه ۷۱۶، اعلام قرآن: دکتر محمد خزائلی

۴. سوره ق / ۴۲، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۵. مجلس ۲۵ در احوال اسرافیل صفحه ۱۹۰ کتاب ملائکه، ملا اسماعیل سبزواری (متوفی ۱۳۱۱ ق / ۱۲۷۲ ش)

در صحیفه سجاده آمده است «و یکی از فرشتگان مقرب «اسرافیل» که مأمور نفخه صور تو است، دائم چشم بصیرت به تو دوخته و منتظر فرمان توست که چون امر تو فرا رسد کسانی که به قعر قبرهای خود بی هوش محبوس در افتاده‌اند به نفخه صور هشیار سازد و در آنها روح دمد و از خواب مرگ بیدار گرداند.»^۱

مفسرین هم مطالب فراوانی راجع به نفخ صور توسط اسرافیل ذیل آیات مذکور نقل نموده‌اند.^۲

مولوی می‌گوید:

همچو اسرافیل کاوازش به فن	مردگان را جان درآرد در بدن
یار سائل بود اسرافیل را	کز سماعش پر برستی فیل را
سازد اسرافیل روزی ناله را	جان دهد پوسیده صد ساله را
هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را ز ایشان حیاتست و نما
جانهای مرده اندر گور تن	بر جهد زآوازشان اندر کفن
گوید این آوا ز آواها جداست	زنده کردن کار آواز خداست
ما بمردیم و به کلی کاستیم	بانگ حق آمد همه برخاستیم ^۳

.....

ای مغنی، نوا، زنگمه یار تا کنی زنده‌ام چو نفخه صور^۴

.....

۱. بخشی از دعای سوم صفحه ۵۱ صحیفه سجاده: ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.
 ۲. جلد ۲ صفحه ۱۳۰ و جلد ۴ صفحه ۳۲۹ و جلد ۵ صفحه ۲۷۵ تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ ق ۱۰۵۸ ش) و همچنین جلد ۷ صفحه ۲۳۶ و جلد ۹ صفحه ۳۷۲ تفسیر مخزن العرفان بانو اصفهانی (متوفی ۱۴۰۳ ق ۱۳۶۲ ش)
 ۳. دفتر اول مثنوی معنوی صفحه ۵۳ جلال‌الدین محمد بلخی رومی مشهور به مولوی (متوفی ۶۷۲ ق ۶۵۲ ش)
 ۴. صفحه ۲۹۵ دیوان ناصح قمشه‌ای: حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان

حاجت صور و دم عیسی مریم نبود مرده را زنده کند بار دگر یک نگهت^۱

.....

نفخه صوری که می‌گویند جان خواهد دمید

در صبح حشر یک موی علی موسی الرضاست^۲

«۲» آب حیات

آب حیات که به آب حَیَوَان، آب زندگانی، عین الحَیَوة، چشمه خضر، آب خضر و... معروف است آبی است که هر کس توفیق یابد و از آن بنوشد زندگی جاوید می‌یابد و تا قیامت زنده خواهد ماند، گویند خضر علیه السلام از آن آب نوشیده و هنوز زنده است و در دریاها به فریاد کسانی که در حال غرق شدن هستند می‌رسد البته اگر آن لحظه در دریا باشد. راجع به این آب و چگونگی یافتن و دست‌یابی خضر به این آب در شماره ۱۱ و ۱۲ صفحه ۱۸۲ و ۱۸۴ مفصلاً سخن به میان خواهد آمد ان شاء الله.

«۳» اشراق و مشاء

هر کدام از فلاسفه متفکر، صاحب نظریه‌های درخشانی در فلسفه می‌باشند که از جمله آن نظریه‌ها است نظریات فلاسفه اشراقی و مشائی.

به نظر پیروان مکتب اشراق تنها به کمک برهان عقلی و شیوه استدلالی نمی‌توان به حقیقت دست یافت بلکه برای حل مشکلات جهان، گذشته از استدلال و تعقل، ریاضت و تزکیه نفس و صفای باطن نیز لازم است. فیلسوفان اشراقی، پیرو افلاطون^۳ بودند و از نظرات وی و نیز از تفکرات

۱. غزل ۱۳۹ صفحه ۴۴ کلیات اشعار مولانا محمد اهلی شیرازی (متوفی ۹۴۲ ق ۹۱۴ هـ)

۲. همان، ص ۵۲۲ بند ۱۰ از ترکیب بند شماره ۱.

۳. افلاطون الهی شاگرد سقراط - سقراط (چهارصد و هفتاد سال قبل از میلاد می‌زیسته) و شرح حالش در شماره ۴۱ صفحه ۲۶۶ بیان خواهد شد - و استاد ارسطو بوده. وی چهار صد و بیست و هشت سال قبل از میلاد

فلاسفه باستانی ایران الهام می‌گرفتند.

مکتب مشاء معتقد است که بر مبنای این روش، حقیقت تنها به وسیله استدلال منطقی و برهان عقلی کشف می‌گردد، فیلسوف باید از حربه خویش و قیاس منطقی برای حل دشواریها کمک بگیرد.

مشائیون، پیرو ارسطو^۱ بوده و به شرح و تفسیر نظرات فلسفی وی همت گماشته‌اند. متفکر بزرگ مکتب اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی^۲ معروف به



متولد شده است. علوم حکمت الهی را نزد سقراط تلمذ نموده. چنین نقل شده است که افلاطون هم مثل سقراط هیولا را موضوع صور و مبدأ نخست و اصل عالم اجسام دانسته، در ملل و نحل گوید «علوم و سلسله اساتید افلاطون و سقراط به موسی بن عمران کلیم الله علیه السلام و اوصیای آن پیغمبر (علی نبینا و آله و علیه السلام) می‌رسد» و راجع به برخی نظریات او در توحید نقل شده که او گفته است «عالم را آفریننده‌ای است ازلی و محدثی است قدیم الذات و الصفات و او عالم به ذات خود و تمام موجودات عالم است از راه علیت» و همچنین علم را به تذکر صور موجوده در نفس داند که غافل از او شده و تحصیل برای تذکر و یادآوری است و غرض علوم عقلی و کلی، سعی است نه علوم جزئی صناعی و همی... (افلاطون در سال ۳۴۷ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست) (گزیده‌ای از صفحه ۳۱۷، جلد ۲ حکمت الهی) ۱. ارسطالیس (ارسطو) تولدش سال سیصد و هشتاد و چهار قبل از میلاد مسیح علیه السلام در یونان بوده. پدرش او را در سن هفده سالگی به افلاطون الهی سپرد، برخی گویند او سی یا بیست سال نزد افلاطون تلمذ نموده و نزد استادش گرامی بوده که بی حضورش افلاطون به تدریس نمی‌پرداخت. وی کتابهای بسیار در فنون حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و سیاست مُدُن و علم اخلاق و تدبیر منزل که اقسام حکمت عملی است نوشته و بیش از تمام حکمای یونان در اثر آثار قلمی شهرت جهانی یافت به طوری که هنوز گوئی زنده است. چون افلاطون به هوش او معتقد بوده او را عقل می‌نامید به گونه‌ای که اگر قبل از حضورش شاگردان تقاضای شروع درس می‌کردند، می‌گفت: هنوز عقل حاضر نشده است... (گزیده‌ای از صفحه ۳۲۲، جلد ۲ حکمت الهی، حکیم الهی قمشهای)

۲. یحیی بن حسن یا حبش ابن امیرک سهروردی معروف به شیخ اشراق و شیخ شهاب‌الدین. وی در حکمت مشائیان و اشراقیان تبحر داشته و در این فنون تصنیفات شایان و با ارزشی دارد. بعضی معتقدند که وی در علم کیمیا نیز تبحر داشته است. حکایت شده که روزی شیخ شهاب‌الدین با جماعتی از دمشق بیرون آمد به رمه‌ای رسیدند همراهان گفتند: یک گوسفند مورد نیاز است، ده درهم به گله‌دار دادند و گوسفند بزرگی برداشتند. گله‌دار قبول نکرد و گفت: گوسفند کوچکتری ببرید شیخ به همراهان گفت: شما بروید و گوسفند را نیز همراه خود ببرید من چوپان را راضی می‌کنم، آنها رفتند. شیخ شروع کرد به صحبت با چوپان تا شاید او را راضی کند صحبت به درازا کشید به حدی که همراهان دور شدند شیخ از عقب آنها رفت چوپان در پی شیخ می‌دوید و فریاد می‌زد تا به او رسید، ناگهان دست چپ شیخ را گرفت و کشید و گفت کجا می‌روی؟ اتفاقاً



شیخ اشراق بوده است. اکثر فلاسفه اسلامی روش مشائی داشته‌اند که مشهورترین آنها ابن سینا^۱ می‌باشد. علت اینکه فلسفه ارسطو را فلسفه مشاء نامیده‌اند آن است که وی در حال راه رفتن هم با شاگردان خود به مباحثه می‌پرداخت و آنها را تعلیم می‌داد، حتی در مسیر مسافرت با همراهان و شاگردان به بحث علمی مشغول می‌گردید.^۲

«۴» لسان الارض

گویند زمانی که امام حسن مجتبی علیه السلام به اصفهان تشریف فرما شدند - در این مکان سکونت گزیدند - این قسمت از زمین با ایشان تکلم کرده و از اینکه یهود قصد دارند



دست شیخ از بدنش جدا شد و در دست چوپان ماند، چوپان ترسید دست را به زمین انداخت و فرار کرد، شیخ دستش را برداشت و رفت تا به دوستانش پیوست در حالی که دستمالی در دست داشت و از قطعی دست اثری باقی نمانده بود؛ شیخ اشراق از مشاهیر و بزرگان فلاسفه و حکمای اسلامی در نهایت فطانت، در اصول فقه و اقسام حکمت و فلسفه یگانه دوران و افضل اهل زمان خویش بود وی در علوم فقه، اصول، ادبیات و دیگر علوم رابع نیز مهارتی بسزا داشته و در مراتب عرفانی شهره آفاق بوده است. گویند به یکی از خلفای بغداد خبر رسید که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز یک ختم قرآن تلاوت می‌کند و روزی چهار ختم را وظیفه می‌داند خلیفه جهت امتحان او از وی دعوت کرد و حافظان قرآن را نیز فراخواند تا بیایند و از شیخ خواست تا به تلاوت مشغول گردد شیخ کمتر از یک ساعت به گونه‌ای یک ختم کامل قرآن نمود که مورد تشویق حافظان حاضر در آنجا گردید. شیخ در آخر عمر متهم شد به اینکه با حکمای متقدم هم عقیده است لذا حکمای حلب حکم به وجوب قتلش دادند و حاکم حلب هم او را به زندان انداخته و حلق آویز نمود، برخی گویند او را مخالفانش به دار کشیدند و قولی هم هست که در زندان به او طعام ندادند تا جان داد این حادثه در سال ۵۸۷ قمری ۵۶۹ شمسی اتفاق افتاد. وی در آن زمان سی و شش یا سی و هشت سال از عمرش گذشته بود این رباعی از اوست.

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن اندوه تو کارش نبود
در عشق تو حالتیش باشد که در آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود

(گرفته شده از تاریخ حبیب السیر به نقل از صفحه ۱۰۹ جلد ۴ و صفحه ۲۱۶ جلد ۸ روضات الجنات:

سید محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی م ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش)

۱. ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا معروف به شیخ الرئیس ابوعلی سینا متوفای سال ۴۲۷ قمری ۴۱۴ شمسی مدفون در همدان، شرح حالش در شماره ۴۰ صفحه ۲۶۷ خواهد آمد.

۲. صفحه ۲۶۴ کتاب کلیات فلسفه، دکتر اصغر دادبه

جادو کنند حضرت را مطلع ساخته است. پس امام مجتبی علیه السلام تختی از فولاد ساخته و بر آن منزل کرد که جادو در آن حضرت اثر نکند به این علت این قبرستان را تخت فولاد می گویند.^۱ - و آن قسمتی که تکلم نموده به لسان الارض مشهور گردیده است -.

«۵» پسر ادهم کیست؟

ابراهیم بن ادهم بن منصور بن زید بن جابر تمیمی عجلای مکنی^۲ به ابواسحاق. از پارسایان مشهور شهر بلخ^۳ و از شاهزادگان بلکه سلطان ارباب همم و اهل باطن می باشد از خدمت با جلالت حضرت باقر علیه السلام استفاده حقایق و معارف نموده است.^۳

سخن درباره ابراهیم ادهم و احوال او فراوان است. زمخشری نقل نموده که: ابراهیم از افراد ثروتمند و اهل خیر بوده و در خراسان می زیسته است، روزی از قصرش بالا رفته و بیرون قصر را تماشا می نمود ناگاه مردی را دید که در سایه قصر تکه نانی خورد و مقداری آب آشامید و به استراحت پرداخت. ابراهیم - از دیدن این صحنه به خود آمد و متنبه شد - با خود گفت چه کنم با دنیا زمانی که نفس به این مقدار کمی که دیدم قانع است. از قصر خارج شد در حالی که فریاد می زد و ناله می کرد و توبه می نمود، ناگاه مردی را دید که از سفر می آمد و بطرف او می رفت، آن مرد به ابراهیم گفت: من غلام تو هستم، برادرت مرا نزد تو فرستاده و با من ده هزار دینار و فرش و قاطری است. ابراهیم به او گفت: اگر راست می گویی، تو آزادی و

۱. صفحه ۴۴ تذکرة القبور: ملا عبدالکریم گزی اصفهانی (متوفی ۱۳۳۹ ق ۱۳۰۰ ش)

۲. بلخ در قدیم شهری بزرگ از خراسان بوده که در اواسط قرن هیجدهم میلادی به تصرف افغانه در آمد و از سال ۱۸۴۱ میلادی ۱۲۲۰ شمسی رسماً در تصرف آنها ماند.

۳. جلد ۱ صفحه ۹۸ گفتار ۱۱۴ ذکر ابراهیم ادهم، ریحانة الادب: محمد علی مدرّس تبریزی (م ۱۳۷۳ ق ۱۳۳۲ ش).

آنچه با تو است هم مال خودت باشد برو و این جریان را برای کسی بازگو مکن. هر کس حرص را با فناعت عوض نمود به بی نیازی دست یافته است.^۱

ابواسحاق ابراهیم ادهم یکی از مشایخ صوفیه ایران است که در قرن دوم هجری می زیسته: گویند پادشاهزاده بوده ظاهراً شاهزاده بلخ هم بوده است بر اثر تغییر حالتی که در او پیدا شد سلطنت را رها و کناره گیری نموده است و در پی تفکر و عرفان رفت، سبب این تغییر حال آن بوده است که هنگامی که برای شکار رفته بود آهویی به سخن آمد و گفت: آیا تو را برای این آفریده اند که آهو شکار کنی؟! ادهم از این سخن شوریده گشت و از اسب فرود آمد و جامه خود به شبانی داد و پشمینه او را پوشید و راه صحرا گرفت. عطار می نویسد: ناگاه آهویی پدید آمد خویشان را مشغول او کرد، آهو با او به سخن آمد که مرا به صید تو فرستاده اند نه تو را به صید من، تو مرا صید نتوانی کرد «الهدا خلقت او بهذا امرت» تو را برای این کار که می کنی آفریده اند؟ هیچ کار دیگری نداری؟^۲ از جمله جریانات دیگری که عطار درباره او می نویسد این است که می گوید: در روایتی دیگر گویند: روزی دولتمردان بر جای خود ایستاده، غلامان جلو او صف کشیده ناگاه مردی با هیبت وارد شد، هیچ کس از خدم و حشم جرأت نداشت به او بگوید: کیستی و چه کار داری؟ آن مرد نزدیک تخت ابراهیم آمد، ابراهیم گفت: چه می خواهی؟ گفت: به این کاروانسرا فرود می آیم! ابراهیم گفت: این کاروانسرا نیست سرای من است، گفت: این سرا قبل از تو مال که بوده؟ گفت: پدرم. گفت: قبل از او، گفت: از فلان کس، گفت: پیش از او، گفت: فلان کس، سؤال کرد: آنها کجایند؟ گفت: همه مرده اند. گفت: پس این کاروانسرا نباشد که یکی می آید و یکی می رود؟! این را گفت و با عجله از سرا خارج

۱. جلد ۴ صفحه ۳۷۳ ربیع الابرار: محمد بن عمر زمخشری (متوفی ۵۳۸ ق ۴۲۲ ش)

۲. صفحه ۸۶ فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا و صفحه ۸۸ ذکر ابراهیم، تذکرة الاولیا: فرید الدین عطار

نیشابوری (متوفی ۶۲۶ ق ۴۲۲ ش)

شد، ابراهیم در عقبش روان گشت و او را صدا کرد و سوگند داد «بایست» با تو سخنی دارم، آن مرد ایستاد، ابراهیم به او گفت: تو کیستی و از کجا می آیی؟ که آتش در جانم زدی، مرد گفت: نام معروف من خضراست، ابراهیم گفت: توقف کن تا به خانه روم و برگردم، گفت: عجله دارم، و ناپدید شد، سوز ابراهیم زیاد و دردش افزون گشت، با خود گفت این چه حالی است و به صحرا رفت و...^۱ عطار کرامات و فضایل زیادی از ابراهیم نقل می کند.

از شیخ طوسی نقل شده که ابراهیم ادهم از غلامان امام صادق علیه السلام بوده است.^۲ نقل است که وقتی ابراهیم ادهم وارد بصره گردید مردم گرد او جمع شدند و به او گفتند: یا ابا اسحاق! چگونه است که ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود با اینکه خدای متعال فرموده «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را»^۳ ابراهیم در جواب آنها گفت: چون در شما ده خصلت است که مانع استجاب دعا است، ۱- خدا را می شناسید - میدانید باید اطاعت اوامر او را بنمائید لکن اطاعتش نمی نمائید - و حق او را ادا نمی کنید.

۲- قرآن می خوانید ولیکن به فرامین و نواهی آن عمل نمی کنید.

۳- می گوئید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست داریم ولی سنتها و دستورات او را ترک می کنید.

۴- شیطان را دشمن خود می دانید با این حال او را اطاعت می کنید.

۵- بهشت را دوست می دارید ولیکن عملی را که به سبب آن داخل بهشت شوید بجا نمی آورید.

۶- مرگ را حق می دانید ولیکن آماده آن نمی شوید.

۱. شماره ۱۲ صفحه ۱۰۳ ذکر ابراهیم ادهم، تذکرة الاولیاء: فرید الدین عطار نیشابوری

۲. جلد ۴۷ صفحه ۲۹ باب ۴ و صفحه ۱۳۹ باب ۵ بحار الانوار: علامه مجلسی

۳. سوره مؤمن آیه ۶۰، ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

۷- چون از خواب بیدار می‌شوید عوض آنکه عبادت خدای تعالی نمایید مشغول به غیبت مردم می‌گردید.

۸- نعمت خدا را می‌خورید و از آن استفاده می‌کنید ولی شکر نمی‌کنید.

۹- از آتش جهنم می‌ترسید ولی - به وسیله ترک گناه - از آن فرار نمی‌کنید

۱۰- مردگان خود را دفن می‌کنید و از (مردن) آنها عبرت نمی‌گیرید - پس چگونه دعای شما مستجاب شود؟^۱

سید بن طاوس دعا و کرامتی از ابراهیم ادهم نقل نموده و می‌نویسد: وقتی ابراهیم ادهم این دعا را خواند فوراً به حاجتش رسید.^۲

نقل است که از ابراهیم ادهم سؤال شد چگونه شب را به صبح می‌رسانی. ابراهیم جواب داد: وقتی کار خودم را به دیگری واگذار نکنم روز خوبی خواهم داشت.^۳ و باز نقل است که ابراهیم گفته است: قلبت را از ذکر دنیا خالی کن تا خدا نعمت رضایت را به تو عنایت فرماید.^۴

از ابراهیم ادهم وقتی که در رهبانیت به سر می‌برد، سؤال شد از چه راهی ارتزاق می‌کنی؟ جواب داد: این سؤال جواب ندارد بلکه این طور پرسید که پروردگارم مرا از کجا روزی می‌دهد.^۵

از پسر ادهم سؤال شد: حالت چطور است؟ در جواب این بیت شعر را خواند
نرقع دنیانا بتمزیک دیننا فلا دیننا یبقی و لا ما نرقع^۶

۱. جلد ۲ صفحه ۲۷۷ باب ۵۲ ارشاد القلوب دیلمی، حسن بن ابی الحسن محمد واعظ از علمای قرن ۸ و ۹ هجری قمری ترجمه سید هدایت الله مسترحمی جرقویه‌ای این مطلب را فیض کاشانی در محجة البیضاء جلد ۵ صفحه ۶۹ کتاب شرح عجایب القلب با مقداری تفاوت نقل نموده است.

۲. صفحه ۱۱ المجتبی: سید بن طاوس (متوفی ۶۶۴ ق ۶۴۴ ش)

۳. جلد ۱ صفحه ۱۰ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر معروف به مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس (متوفی ۶۰۵ ق ۵۸۷ ش)

۴. همان، جلد ۱ صفحه ۷۵ باب العتاب

۵. همان، جلد ۲ صفحه ۱۱۴

۶. جلد ۱۹ صفحه ۲۹۰ نبذ من الاقوال الحکیمه، شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶ ق ۶۳۶ ش).

یعنی: آباد کردیم دنیایمان را به قیمت از بین رفتن دینمان و اکنون نه دین برای ما باقی مانده است و نه دنیا.

ابراهیم ادهم به فردی گفت: آیا دوست می داری که از اولیا و دوستان خدا باشی؟ آن شخص گفت: بله، ابراهیم گفت: به هیچ چیز دنیا و آخرت دل میند و خودت را فارغ کن برای خدا و به خدا روی آور تا خدا هم به تو رو کند و تو را دوست بدارد.^۱

و همچنین ابراهیم گفته است: هرگز به درجه صالحین نمی رسید مگر زمانی که در نعمت را به روی خود ببندید و در شدت و سختی را به روی خویش گشائید.^۲ ابو حازم گفته است: در زمان خلافت منصور دوانیقی (م ۱۵۸ ق ۱۵۳ ش) با ابراهیم ادهم به کوفه رفتیم، حضرت امام صادق علیه السلام هم در کوفه بودند ولی قصد رفتن به مدینه را داشتند، علما و اهل فضل جهت بدرقه امام صادق علیه السلام جمع شده بودند، ابراهیم ادهم نیز در بین بدرقه کنندگان بود، شیری را در راه دیدند که ایجاد مزاحمت نموده بود، ابراهیم ادهم به همراهان گفت: منتظر بمانیم تا امام صادق علیه السلام تشریف بیاورد تا ببینیم آن حضرت چه می کند. امام صادق علیه السلام از راه رسید، جریان را برای آن حضرت تعریف کردند، حضرت نزدیک شیر شد و گوش او را گرفت و به کناری برد. ابراهیم ادهم رو کرد به حاضرین و گفت: بدرستی که اگر مردم آنگونه که باید اطاعت و پیروی خدا را می کردند کارهای دشوار بر ایشان آسان می گشت.^۳

نقل است که ابراهیم ادهم گفته است: هیچ چیزی برای شیطان سخت تر از عالمی نیست که از روی علم سخن گوید و بر اساس علم سکوت کند. در این هنگام است که شیطان می گوید: نگاه کنید به این عالم که سکوتش از سخن گفتنش بر من

۱. جلد ۱۱ صفحه ۷۵ ذکر بعض احوال العارفين شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

۲. همان، جلد ۱۱ صفحه ۱۲۷.

۳. جلد ۴۷ صفحه ۱۴۰ بحار الانوار: علامه مجلسی

سخت تر است.^۱

روزی ابراهیم ادهم مقداری هیزم به دوش گرفته و حمل می کرد. به او گفتند: ای ابواسحاق! این بار را به کجا می بری؟ دوستانت کارهایت را انجام می دهند. ابراهیم در جواب گفت: این چه حرفی است که می گوئی؟ زیرا من شنیده ام هر کسی که در راه کسب حلال در معرض خواری و مذلت قرار گیرد به بهشت می رود.^۲

روزی ابراهیم ادهم در یکی از شهرهای شام دیده شد. از او پرسیدند: ای ابراهیم! چرا خراسان را ترک کردی؟ ابراهیم در جواب گفت: بهتر از اینجا برای زندگی نیافتم به خاطر حفظ دینم از قلۀ کوهی به قلۀ کوهی دیگر می روم به طوری که هر کس مرا ببیند می گوید او یا گرفتار وسوسه شده است یا باربری و حمالی می کند و یا ملوان است.^۳

«۶» صحف آدم

طبق روایات تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل گردیده یکصد و چهار کتاب می باشد که یکصد صحیفه از آن در فاصله بین حضرت آدم و حضرت موسی علیه السلام نازل شده.

اولین کتابی که خداوند نازل فرموده صحف آدم علیه السلام بوده که دارای بیست و یک صحیفه بوده است.^۴ شاید بتوان گفت مجموعه معلوماتی که خداوند رحمان به حضرت آدم تعلیم فرموده و در قرآن مجید مورد اشاره قرار گرفته است که «خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود»^۵ از جمله مطالب این صحیفه می باشد.

۱. جلد ۱ صفحه ۱۴۷: کتاب العلم من ربع العبادات محجة البيضاء: ملامحسن فیض کاشانی

۲. همان، جلد ۳ صفحه ۱۴۴ کتاب آداب الکسب و المعاش.

۳. همان، جلد ۴ صفحه ۱۲ کتاب الثَّوْلَة

۴. صفحه ۲۴ الفهرست: محمد بن اسحاق الندیم معروف به ابن ندیم (م ۳۸۵ ق ۳۷۳ ش)

۵. سوره بقره آیه ۳۱، قرآن مجید: ترجمۀ حکیم الهی قمشه ای

خداوند به آدم الهام نمود و معرفت ذات اشیاء و خواص و آثار موجودات و اسمهای آنها را به او یاد داد و او را به اصول و قوانین و صناعات و کیفیت ساخت آلات آنها دانا گردانید و گویند مقصود از تعلیم دادن آدم کل اسما را این است که او را از اجزاء مختلفه و قوای متباینه خلقت آگاه نموده تا آنکه مستعد گردد برای ادراک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات و نیز تمیز دهد بین اولیا، و سعداء و اشقیاء را بشناسد تا اینکه ترقیات او به جایی رسد که موجودات را به طور مظهریت و نمایندگی اسماء الله مشاهده نماید و بفهمد که حق تعالی جامع جمیع کمالات و مبدء تمامی موجودات است و در قوس صعود به جایی رسد که جامع کتاب کبیر آفاق و انفسی گردد.^۱

از امام صادق (علیه السلام) در باره کیفیت ازدواج فرزندان حضرت آدم سؤال شد: آیا صحیح است که پسران حضرت آدم با دخترانش ازدواج می نمودند؟ حضرت در جواب، این ادعا را با شدت و قاطعیت رد می کند و می فرماید وای بر شما آیا سخنی را که مورد اتفاق تمامی فقهای عراق و حجاز است نشنیده اید بلکه در تمامی کتابهای الهی حرمت ازدواج خواهران با برادران بیان شده است. و این قول که فرزندان آدم با هم ازدواج نموده باشند صحیح نیست، علامه مجلسی ذیل این حدیث می نویسد علت اینکه حضرت از ثبت وقایع در لوح محفوظ سخن به میان آورده این است که آنان را از باطل بودن ادعای خویش واقف نماید، زیرا با وجود ثبت همه امور لازم می آید که حرمت این ازدواج در صحف آدم و لوح محفوظ نیز نوشته شده باشد.^۲

از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که وقتی خدا حضرت آدم (علیه السلام) را خلق کرد آدم از خدا درخواست نمود که پیامبران و اوصیای مقرب الهی را که از ذریه اش

۱. جلد ۱ صفحه ۲۴۰ تفسیر مخزن العرفان: بانوی اصفهانی

۲. جلد ۱۱ صفحه ۲۲۵ گزیده ای از حدیث ۲ و بیان صاحب بحار الانوار، علامه مجلسی.

هستند را به او نشان دهد، پس خدا صحیفه‌ای بر آدم نازل نمود تا آن را بخواند پس آن صحیفه را همانگونه که خدا به او یاد داده بود خواند تا به نام محمد عربی ص رسید پس کنار اسم محمد ص نام علی بن ابیطالب ع را نیز مشاهده نمود. از خدا سؤال کرد: این فردی که نامش بعد از نام محمد ص است هم پیغمبر است؟ هاتفی جواب داد: نه او وارث علم محمد و همسر دختر او و وصی و پدر ذریه محمد ص می باشد لذا زمانی که آدم به خاطر خطایش از بهشت رانده شد به همان اسمهایی که دیده و خوانده بود به خدا متوسل شد، خدا توبه‌اش را پذیرفت.^۱

ادریس را ادریس نامیدند به خاطر اینکه زیاد درس می خواند و زیاد به صحف آدم و شیث ع توجه داشته و مطالعه می نموده است.^۲

در حدیثی بسیار مفصل از امام صادق ع راجع به امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه) مطالبی نقل شده است که در فرازی از آن آمده است: حضرت قائم ع به کعبه تکیه می دهد و می گوید: ای گروه خلائق! آگاه باشید هر کسی که کتابها و صحیفه های آسمانی را می خواند پس باید از من بشنود، پس ابتدا می کند به خواندن صحیفه هایی که بر آدم و شیث نازل شده و خدا آنها را فرستاده است، پس امت آدم و شیث می گویند: این است به ذات خدا قسم صحف آدم و شیث، از روی حق و راستی به درستی که ما آن را خوانده ایم ولی بعضی از آن را نمی دانستیم و همچنین آنچه که از ما پنهان بوده و آنچه را که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده است را نیز نمی دانستیم.^۳

۱. جلد ۲۶ صفحه ۳۳۱ حدیث ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۵۵ صفحه ۲۷۴ حدیث ۶۴.

۳. جلد ۳ صفحه ۱۱۹ نواب الدهور فی علائم الظهور: علامه سید محمد حسن طباطبایی میرجهانی اصفهانی (م ۱۴۱۳ ق ۱۳۷۱ ش)

«۷» سرّ نهان

در اینجا مقصود از سرّ نهان وجود اقدس الهی است که از فرط نورانیت قابل رؤیت نمی‌باشد و از انظار مخفی است ولی در قلوب و دلها جای او است کما اینکه روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرموده: قلب حرم و جایگاه خدا است پس غیر خدا را در آن جای ندهید^۱ و ساکن ننمائید.

حکیم حاج ملاهادی سبزواری علت نهان بودن خداوند را نورانیت محض دانسته و گفته است:

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره^۲

ای کسی که به سبب نورانیت پنهان است، ای پیدایی که با وجود پیدائیت ناپیدا و مخفی است.

راجع به این بیت که حکیم سبزواری در منظومه مورد بحث قرار داده است مطالب و شرحهای فراوانی وجود دارد که علت ظاهر و مخفی بودن خداوند را مطرح نموده و گفته‌اند: بین خدا و بندگان حجاب و پرده‌ای وجود ندارد بلکه این چشمهای ما است که نمی‌تواند حقیقت وجود او را درک کند و دلیل آن هم این است که موجودی را می‌توان دید که محدود و متناهی باشد نه آنکه مانند ذات اقدس الهی محیط و در عین بروز و ظهورش باطن و مخفی است زیرا قوای ادراکی ما عاجز و قاصر است. خداوند تبارک و تعالی از شدت نورانیت و کثرت عظمت از دید ظاهر بینان نهان بوده ولی در قلب و دل مؤمنان به نور ایمان نمایان و آشکار است، چنانچه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: من عبادت نمی‌کنم خدایی را که نمی‌بینم.^۳ خدا به واسطه ظهورش پنهان و نهان است، چنانچه شاعر گفته است:

۱. جلد ۶۷ صفحه ۲۵ باب ۴۳ حدیث ۲۷ بحارالانوار علامه مجلسی

۲. جلد ۲ صفحه ۲ قسم حکمت، خطبه کتاب منظومه: حاج ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ ق ۱۲۵۰ ش)

۳. جلد ۴ صفحه ۲۷ حدیث ۲ و صفحه ۴۴ حدیث ۲۳ بحارالانوار و جلد ۱ صفحه ۳۳۶ مرآة العقول: علامه

ز بس آشکاری نئی دیدنی نهانی ز بسیاری روشنی^۱

امام حسین علیه السلام فرموده است: کور باد چشمی که تو را نمی بیند.^۲

همه عالم به نور توسست پیدا کجا گردی تو از عالم هویدا^۳

قوای حسی ما طوری ساخته شده که فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را ادراک نماید و در خود منعکس کند، حواس ما از آن جهت رنگها و شکلها و آواها و غیر اینها را ادراک می کنند که این موجودات محدودند مثلاً ما از آن جهت سفیدی را ادراک می کنیم که در یک جا هست و در یک جا نیست، در یک زمان هست و در یک زمان دیگر نیست. اگر همه جا همه وقت سفید می بود ما هرگز سفیدی را نمی شناختیم و مفهومی از سفیدی در ذهن خویش نداشتیم. ما از آن جهت به وجود نور پی می بریم که گاهی هست و گاهی نیست در جایی هست و در جایی دیگر نیست. اگر سایه و ظلمت نمی بود نور هم شناخته نمی شد. اگر جهان همیشه و همه جا به یک منوال روشن می بود هرگز متوجه وجود نور یعنی همان چیزی که در پرتو او همه چیز دیگر را می بینیم نمی شدیم زیرا هر چیزی با ضد خودش قابل درک و شناخت است، پس ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محضه است و هیچ جنبه عدم و قوه در او نیست از نظر ظهور برای خود عین ظهور است و هیچ جنبه خفائی در او نیست. اما از نظر ظهور برای ما چنین نیست همان کمال ظهورش منشأ خفای او برای ما است چون او وجود نامحدود است و همه جا و همه



مجلسی و جلد ۱ صفحه ۳۸۱ حدیث ۶ وافی فیض کاشانی، در وافی بعد از نقل این حدیث و توضیحی مختصر می گوید: رؤیت خداوند سبحان با قلب دارای مراتبی است به حسب ضعف و قوت ایمان.

۱. اقتباس از چند شرح و ترجمه مختلف بخش حکمت کتاب منظومه حکیم سبزواری.

۲. جلد ۴ صفحه ۱۴۲ و جلد ۹۵ صفحه ۲۲۶ بحارالانوار: علامه مجلسی و قسمتی از دعای عرفه مفاتیح الجنان: ترجمه حکیم الهی قمشهای.

۳. از حکیم الهی قمشهای در ترجمه دعای عرفه امام حسین علیه السلام صفحه ۵۱۶ مفاتیح الجنان: حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق ۱۳۸۱ ش)

وقت و با همه چیز هست و هیچ چیزی و هیچ جایی و هیچ زمانی از او خالی نیست. لیکن برای حواس و قوای ادراکی ما که محدودند قابل ظهور نیست، کمال ظهور حق و لانهایی وجودش سبب خفای او از ما است. این است معنی این جمله که می‌گویند ذات حق از شدت ظهور در خفا است و می‌گویند جهت ظهور و جهت خفا در ذات او یکی است یعنی او که ظاهر و باطن است چنین نیست که جزئی از وجودش ظاهر و جزء دیگر باطن باشد او اساساً جزء ندارد و تمام وجودش ظاهر و تمام وجودش باطن است. علی‌علیه می‌فرماید: ^۱ «هر ظاهری غیر از خدا فقط ظاهر است و دیگر باطن نیست و هر باطنی غیر از خدا فقط باطن است و ظاهر نیست. حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال

نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی ^۲
علاوه از روایات فراوانی که در باب نفی رؤیت خداوند عزوجل از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده است ^۳، قرآن مجید هم در ضمن آیات شریفه‌ای به این اصل تصریح فرموده که از آنجمله است آیه شریفه ﴿لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و...﴾ ^۴ هیچ چشمی او را درک ننماید و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می‌کند. خداوند بر اثر شدت ظهور در پرده اختفا قرار گرفته و از آن طرف چشمهای ناتوان و رنجور در اندیشه ادراک اویند با اینکه از درک وجود الهی درمانده‌اند، چشمان کم نور به همان اندازه از نور ذات بی‌همتای الهی بهره‌مند می‌گردند که نابینایان از نور خورشید بهره‌مند می‌شوند. علی‌علیه فرمود: ^۵ اوهام و خیالات مردم از ادراک او عاجزند بلکه خدا به این وسیله برای آنان تجلی فرموده و آنها با کمک اوهاشان از

سوره انعام آیه ۱۰۳ و همچنین در آیه ۱۴۳

۱. جلد ۴ صفحه ۳۰۹ و جلد ۷۴ صفحه ۳۰۴ باب ۱۴ حدیث ۹ بحارالانوار: علامه مجلسی

۲. جلد ۱، صفحه ۹ شرح منظومه: استاد شهید مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ ش ۱۳۹۹ ق).

۳. جلد ۴، باب ۵ بحارالانوار و جلد ۱ مرآة العقول: علامه مجلسی و جلد ۱ وافی: فیض کاشانی در نفی رؤیت

۴. سوره انعام آیه ۱۰۳ و همچنین در آیه ۱۴۳ سورة اعراف راجع به درخواست رؤیت از ناحیه حضرت موسی علیه‌السلام و جواب لن ترانی سخن به میان آمده است.

۵. جلد ۴ صفحه ۶۱ حدیث ۹ بحارالانوار علامه مجلسی

دیدار او محرومند و همچنین فرمود: ^۱ نهانی، او را از ظهور ممانعت نمی‌کند و ظهور او از نهانش جلوگیری نمی‌نماید، نزدیک است و دور، عالی است و دانی، آشکار است و نهان، عالی مکان است و چیره ولی کسی بر او چیره نمی‌گردد. ^۲

اما اینکه رؤیت محتاج به شرایط بیننده از قبیل سلامت چشم و دوری و نزدیکی و غیره باشد این امور در معنی رؤیت مدخلیت ندارد، حقیقت رؤیت علم تام یقینی به ذات شخصی معین است بدون واسطه صورت ذهنی پس هرگاه خودمان به علم یقینی حضوری امری را ادراک کنیم در حقیقت آن را رؤیت نموده‌ایم و این علم رؤیت کامل و کاملترین رؤیت است، لذا در اخبار معصومین علیهم‌السلام و همچنین قواعد علمی رؤیت ذات اقدس الهی را با چشم محال و با قلب ممکن دانسته‌اند زیرا به چشم عشق توان دید روی شاهد غیب. ^۳

«۸» عود

عود یا بربط، سازی است ایرانی که از عهد باستان در ایران وجود داشته و در زبان پارسی به آن رود و شاهرود هم گفته می‌شده، ولی پس از قبول دین حنیف اسلام از طرف اکثریت ایرانیان و تأثیر فرهنگ و هنر ایرانی بر فرهنگ عرب، بربط یکی از سازهای اصیل موسیقی عرب شد که در زبان عرب به آن عود، موهر و کران و... می‌گویند.

در زبان عرب، عود به معنای ترکه، چوب نازک و چوب می‌باشد. هنرمندان و صنعتگران ایرانی که برای ساختن ساختمان کعبه توسط عبدالله بن زبیر ^۴ به مکه

۱. جلد ۷۴ صفحه ۳۱۶ حدیث ۱۵ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. باب چهارم، «باب انس و محبت» فصل هشتم صفحه ۱۸۷، الحقایق: فیض کاشانی.

۳. چکیده‌ای از صفحه ۱۷۴ جلد ۲ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای.

۴. عبدالله بن زبیر (متوفی ۷۳ ق ۷۱ ش) از بزرگان عرب بود که پس از نافرمانی یزید بن معاویه لعنة الله علیه

آمده بودند، بربط و طرز نواختن آن را با خود به آن مکان مقدس بردند و ابن سریج^۱ یکی از نوازندگان و موسیقی دانان بزرگ و به نام آن روز عرب، بربط را که انواع گوناگونی داشته از ایرانیان به عاریت گرفت و اولین شخصی بود که موسیقی عرب را با این ساز ایرانی اجرا کرده است.

این ساز تا نیمه اول قرن حکومت عباسیان^۲ همچنان محبوب اعراب بود، تا



(متوفی ۶۴ ق ۶۲ ش) فرمانروائی حجاز را به عهده گرفت و از سال ۶۴ قمری ۶۲ شمسی تا سال ۷۳ قمری ۷۱ شمسی حاکم بوده است زیرا او از کسانی بود که بعد از به هلاکت رسیدن معاویه (م ۶۰ ق ۵۸ ش) با یزید بیعت نکرد و به مکه معظمه پناهنده شد و مردم را به بیعت خویش خواند تا اینکه لشکری از طرف یزید مأمور شدند و اطراف مکه را احاطه نمودند. عبدالله بن زبیر با مختار بن ابی عبیده (م ۶۷ ق ۶۵ ش) و جمعی که با عبدالله بیعت نموده به خانه خدا پناهنده شدند، لشکر در بالای کوهها که مشرف به کعبه و مسجدالحرام است اجتماع کردند و با منجنیق سنگ بر مکه و مسجد افکندند و جامه هائی از پنبه و کتان به نفت آلوده ساخته و بر کعبه انداختند تا آنکه کعبه سوخت و بنای آن منهدم شد و دیوارهایش فرو ریخت و این حادثه روز سوم ربیع الاول سال ۶۴ قمری ۶۲ شمسی اتفاق افتاد. چند روز بعد از این واقعه یزید به درک واصل شد، ابن زبیر در مکه بلا مزاحم گردید و دعوی خلافت نمود عده ای دیگر با او بیعت نمودند و خلافتش رسمیت یافت. آنگاه شروع به ساختن بیت الله نمود هفتاد نفر از بزرگان شهادت دادند که این خانه را وقتی که قریش بنا کردند چون اموالشان کفایت نمی کرد هفت ذرع از آن را از اساس اصلی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بنا نهاده بودند کم کردند، ابن زبیر آن مقدار کم شده را بر بنای خانه افزود و برای آن دو در قرار داد؛ یکی برای دخول و دیگری برای خروج، این بود تا وقتی که حجاج (م ۹۵ ق ۹۲ ش) از جانب عبدالملک مروان (م ۸۶ ق ۸۳ ش) به جنگ با ابن زبیر وارد مکه شد و او را کشت (سال ۷۳ ق ۷۱ ش) بنائی که ابن زبیر در خانه کعبه کرده بود را منهدم و به همان طریقی که قریش بنا کرده بودند و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده بنا کردند و برای آن یک در قرار دادند.

۱. ابایحیی عبید بن سریج مغنی معروف عرب بوده در زمان خلافت عمر بن الخطاب (م ۲۴ ق ۲۳ ش) به دنیا آمده و نواختن عود را از ایرانی هائی که برای ساختن کعبه به آنجا رفته بودند آموخت. او اول عربی بوده است که این هنر را آموخته است. وی در عصر خویش شهرتی بسزا داشته و در زمان خلافت هشام بن حکم (م ۱۲۵ ق ۱۲۱ ش) بین سالهای ۱۰۵ تا ۱۲۵ قمری ۱۰۲ تا ۱۲۱ شمسی از دنیا رفته است.
۲. خلفای بنی عباس که منتسب به عباس بن عبدالمطلب (م ۳۲ ق ۳۱ ش) عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند ۳۷ تن بودند که با انقراض بنی امیه در سال ۱۳۲ ق ۱۲۸ ش روی کار آمدند و ۵۲۴ سال خلافت نه زدند؛ اولین آنها ابوالعباس سفاح، عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (م ۱۳۶ ق ۱۳۴ ش) و در جمعه ۱۳ ربیع الاول ۱۴۲ قمری ۱۳۸ شمسی، لباس خلافت پوشید و آخرین آنها مستنصر عباسی (م ۶۵۶ ق ۶۳۶ ش) بوده که خلافت آنها به وی ختم شده.

آنکه بریط جدیدی به نام عود الشبوط توسط منصور زلزل^۱ موسیقی دان مشهور ایرانی دربار هارون الرشید^۲ ساخته شد و این عود جایگزین بریط ایرانی گردید ولی ساختمان و شکل همان بریط بود که مورد استفاده و استقبال عموم قرار گرفته بود. شکل عود مانند گلابی بزرگی است که از وسط دو نیم شده باشد، این ساز سابقاً چهار سیم داشته که زیراب^۳ در اندلس سیم پنجمی به آن اضافه می‌کند، سیم اول عود وی از ابریشم بافته می‌شد که از تار سازهای همکاران و رقابیش بسیار بهتر بود سیم‌های دوم و سوم و چهارم سازش را از رودهٔ بچهٔ شتر می‌تافته که خود معتقد بود از لحاظ قدرت، دوام، صدای خوش، طنین، عمیق و مقاوم در برابر تغییرات درجه حرارت از رودهٔ هر حیوان دیگری بهتر است.

۱. منصور بن جعفر زلزل (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم می‌زیسته و از تاریخ فوتش اطلاعی در دست نیست) وی موسیقی دان و عودنواز معروف ایران در دوران هارون و مأمون (متوفی ۲۱۸ ق ۲۱۱ ش) بوده که در عودنوازی نظیر نداشته ولی خوانندگی نمی‌کرده.

۲. هارون الرشید لعنة الله علیه (متوفی سوم جمادی الثانی سال ۱۹۳ ق ۱۸۷ ش) پنجمین و بزرگترین خلیفهٔ عباسی بوده که در سال ۱۷۰ قمری ۱۶۵ شمسی پس از هادی عباسی به خلافت رسید و بیست و سه سال خلافت نمود، هارون فردی عیاش و بسیار خوشگذران بوده و نسبت به اهلیت پیامبر ﷺ کینه زیادی داشته است. دوران خلافت او مصادف با امامت حضرت امام موسی بن جعفر ﷺ بوده و آن حضرت را بسیار آزار و اذیت نموده است زیرا سوگند یاد نموده که خاندان علی ﷺ و پیروان آنها را از ریشه ببرند، او می‌گفت تا کی خاندان و فرزندان ابوطالب (م ۱۰ ق ۱۰ ش) را تحمل کنم به خدا سوگند هم خودشان و هم شیعیان‌شان را می‌کشم، به خاطر اذیت‌های فراوان او بود که امام کاظم ﷺ از زندان برایش پیام فرستاد و فرمود: «هارون! هر روز ناگواری که بر من سبزی گردد از تو نیز همانند آن یک روز خوش به آخر می‌رسد تا پایان یابد، سرانجام به روزی خواهیم رسید که من و تو با هم در پیشگاه عدل الهی گرد خواهیم آمد تفاوت آن روز با این ایام آن است که ستمگران و خیانتکاران زبانی آشکار خواهند دید زبانی که هرگز قابل جبران نیست». (جلد ۴۸ صفحه ۱۴۸ حدیث ۲۲ بحار الانوار) بالاخره به دستور او در سال ۱۸۳ قمری ۱۷۷ شمسی زمانی که حدود چهارده سال از دوران خلافتش می‌گذشت آن حضرت را به شهادت رسانیدند. کارگزاران هارون در راستای مبارزه با تشیع مرقد امام حسین ﷺ را ویران کردند و زمین کربلا را شخم زدند این واقعه در سال آخر خلافت و عمر هارون ۱۹۳ ق ۱۸۷ ش اتفاق افتاد. (فصل پنجم صفحه ۱۳۰، سیمای کربلا، محمد صحتی سردرودی)

۳. زیراب: علی بن نافع موسیقی دانی ماهر بوده وی که فردی سیاه چهره بود در مجلس هارون خوانندگی می‌کرد، چون به او غضب نمودند به اندلس فرار کرد و آنجا می‌زیسته است و نزد اهل اندلس دارای مقام والائی بوده، تاریخ فوتش معلوم نشد. سال ۱۳۶ ق ۱۳۲ ش به اندلس رفته است.

در آثار دانشمندان و موسیقی دانان ایرانی نظیر صفی الدین ارموی^۱، قطب الدین شیرازی^۲، محمد بن محمود آملی^۳، عبدالقادر مراغی^۴ و عبدالعزیز^۵ فرزند او و نوه اش محمود^۶، فارابی^۷ و ابن سینا^۸ که در مورد موسیقی کتابها و رساله های معتبری از خود به جا گذاشته اند از این ساز ایرانی سخن به میان آمده است.^۹

«۹» نغمه داوود

حضرت داوود از پیامبران بنی اسرائیل و پدر حضرت سلیمان است، کتاب آسمانی او زبور یا مزامیر است، مزامیر جمع مزمار سروده ها و اشعاری است که با آهنگ نی خوانده شود، به هر یک از این ترانه ها مزمار یا مزموور و به مجموعه آنها مزامیر گویند به کتاب مزامیر «زبور» نیز گفته می شود.

۱. عبدالمؤمن بن صفی الدین بن یوسف بن فاخر ارموی (متوفی ۶۹۳ ق ۶۷۳ ش) دانشمند و موسیقی دان ایرانی نویسنده کتاب الادوار یا بهجة الروح فی الموسيقى در عودنوازی ماهر بوده و کسی به پای او نمی رسید.
۲. قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح فارسی شیرازی ابوالثناء (متوفی ۷۱۰ ق ۶۸۹ ش) کتاب درة التاج راجع به هنر و تاریخ موسیقی از او است.
۳. محمد بن محمود آملی کتابی به نام نفایس الفنون دارد که در فنون مختلف نگارش یافته، فن چهارم از مقاله سوم آن در اصول ریاضی به علم موسیقی اختصاص دارد، در باب چهارم این فن راجع به عود صحبت کرده است وی در قرن هشتم هجری می زیسته و سال فوتش معلوم نشد.
۴. کمال الدین عبدالقادر بن غیبی مراغه ای ملقب به حافظ و گوینده (متوفی ۸۳۷ ق ۷۱۲ ش) موسیقی دان ایرانی است که درباره موسیقی کتابی به نام کنزالالحان نگاشته است.
۵. عبدالعزیز پسر ابن غیبی مراغی (زنده به سال ۸۳۸ ق ۸۱۳ ش) کتابش به نام نقاوة الادوار می باشد.
۶. محمود بن عبدالعزیز بن عبدالقادر که در قرن نهم می زیسته کتابی به نام مقاصد الادوار در موسیقی نگاشته است.
۷. فارابی (م ۳۳۹ ق ۳۲۹ ش) کتاب کبیر الموسيقى را نوشته است.
۸. ابن سینا: ابو علی حسین بن عبدالله بن علی معروف به ابو علی سینا (متوفی ۴۲۸ ق ۴۱۵ ش) دانشمند معروف ایرانی که شرح حالش خواهد آمد کتابی بنام رساله فی الموسيقى نوشته که در پایان مجموع رسائل او به چاپ رسیده است.
۹. مجموع مطالب درباره عود گزیده ای از صفحه ۳۲۵ تا ۳۲۷ جلد ۲ کتاب مردان موسیقی سنتی و نوین ایران تألیف حبیب الله نصیری فر و عمده مطالب پاورقی از کتاب ۲۷ جلدی الاغانی ابی الفرج اصفهانی، علی بن الحسین بن محمد بن احمد اصفهانی متوفای ۳۵۶ قمری ۳۴۵ شمسی گرفته شده است.

داوود به نواختن نی مشهور است، در لغت نامه^۱ ذیل داوود پیغمبر می نویسد: در مزمار نواختن ماهر بود. داوود به خوش آوازی معروف است «حنجره داوود، لهجه داوود، نغمه داوود». گویند هرگاه که زیور می خواند پری و آدمی و وحوش و طیور همه به سماع می ایستادند وقتی بود که چهار صد جنازه از مجلس او بر می داشتند که از آواز سماع او مرده بودند^۲ همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است

همه دانند مزامیر نه همچون داوود^۳ آنچه از آیات شریفه قرآن مجید بر می آید این است که ظاهراً راجع به صوت داوود علیهِ السلام آشکارا سخن به میان نیامده لیکن فضایل فراوانی در این کتاب آسمانی برای آن حضرت ذکر شده است.^۴

«و ما حظ و بهره داوود را به فضل و کرم خود کاملاً افزودیم و امر کردیم که ای کوهها وای مرغان شما نیز با تسبیح و نغمه الهی داوود هم آهنگ شوید»^۵ «و کوهها و مرغان را به آهنگ (تسبیح و نغمه) داوود مسخر او گردانیدیم»^۶ «و مرغان را مسخر (نغمه خوش او) کردیم که نزد او مجتمع گردند همه به دربارش از هر جانب باز آیند»^۷.

گویند وقتی داوود علیهِ السلام تسبیح و ستایش حق تعالی را می نمود یا کتاب زیور می خواند، کوهها به صدا آمده او را کمک می نمودند و کبوتران صف کشیده و ترجیع و الحان نغمه سرائی داوود می نمودند و در آن موقع منظره ای پدید می آمد

۱. جلد ۲۷ حرف دال صفحه ۲۱۷ ذیل داوود پیغمبر متوفای ۱۰۰۱ یا ۱۰۰۶ قبل از میلاد مسیح، لغت نامه

دهخدا: علی اکبر دهخدا (م ۱۳۴۳ ش ۱۳۸۴ ق)

۲. صفحه ۲۶۶ فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا.

۳. صفحه ۷۶۶، باب مواعظ، کلیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (م ۶۴۹ ق ۶۷۳ ش).

۴. سوره های انبیاء آیات ۷۸ تا ۸۰ و سبأ آیات ۱۰ و ۱۱ و ص آیات ۱۷ تا ۲۰

۵. آیه ۷۹ / انبیاء قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۶. همان، آیه ۱۰ / سبأ.

۷. همان، آیه ۱۸ / ص.

که بسیاری از مستمعین از شدت شعف تاب نیاورده، غش می‌کردند.^۱
مراد از «فضلاً» در اینجا صدای نیکو است. زیرا هرگاه داوود مشغول خواندن زبور می‌شد سبّاع و وحوش از منازل خود بیرون آمده، استماع آواز دلنوازش می‌کردند و طیور از نغمه‌های جانفزایش مضطرب گشته، خود را از هول بر زمین می‌افکندند.^۲

حضرت داوود علیه السلام آوازی داشت که هیچ آهنگی به پایه آن نمی‌رسید و بسیار دلپذیر و دلفریب بود. در هنگام تلاوت زبور حیوانات و نباتات و جمادات به وجد می‌آمدند.^۳

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در باب فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:
روز قیامت خداوند تبارک و تعالی فضیلت‌هایی به علی بن ابیطالب علیه السلام عطا می‌فرماید، از جمله آن فضائل این است که صدائی شبیه صوت و نغمه داوود به آن حضرت عطا می‌شود که اگر بنا نمی‌بود حضرت داوود خطیب بهشت باشد هر آینه این سمت به امیرالمؤمنین علیه السلام عطا می‌شد.^۴

در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل است که آن حضرت فرمود:
به داوود علیه السلام صدائی عطا شده که زیباتر از آن صدا شنیده نشده است. و همچنین در روایتی دیگر نقل نموده که داوود در حالی که خارج می‌شد و زبور می‌خواند موقع خواندن زبور هیچ کوه، سنگ و پرنده‌ای نبود مگر اینکه با او هم‌خوانی می‌کردند. تا آخر حدیث.^۵

۱. جلد ۸ صفحه ۲۷۴، تفسیر مخزن العرفان، بانو اصفهانی.

۲. جلد ۷ صفحه ۳۸۵ ذیل آیه شریفه ۱۰ سورة سبأ، منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی (متوفی ۹۸۸ ق: ۹۵۸ ش).

۳. جلد ۲ صفحه ۵۹۸، قصص الانبیاء حسین عماد زاده اصفهانی (م ۱۳۶۹ ش ۱۴۱۱ ق).

۴. جلد ۸ صفحه ۳ قسمتی از حدیث ۲، بحار الانوار علامه مجلسی.

۵. جلد ۲ صفحه ۱۹۵، معجم الملاحم و الفتن، آیه الله دهرخی اصفهانی، به نقل از صفحه ۱۵۵ جلد ۱ کتاب

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بعضی از خطب خود فرمود^۱: اگر خواهی به داود صاحب مزامیر که زبور را به آواز خوش می خواند و قاری اهل بهشت خواهد بود تأسی کن. نقل کرده اند: حسن صوت داوود به مرتبه ای بود که چون در محراب عبادت خود مشغول خواندن زبور می شد، مرغان هوا بر سر او هجوم می آوردند و وحشیان صحرا که صدای او را می شنیدند بی صبرانه به خاطر آواز او به میان مردم می آمدند، به گونه ای که به راحتی می شد آنها را گرفت.^۲

ای مُغنی نوا، ز نغمهٔ عشق صوت داوودی و نوای زبور^۳

.....

از نالهٔ بلبل چه شکید دل شیدا کاشفته سر نغمهٔ داوود ندارد^۴

.....

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر پر کشیده نغمهٔ داوود^۵

«۱۰» دل‌های خراب

اشاره است به حدیث شریف قدسی^۶ که از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است



۱. اکمال الدین (کمال الدین) و انعام النعمة: شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق ۳۷۰ ش) این روایت بسیار مفصل در باب ۷ فی غیبة الاوصیاء ذکر مضمی موسی (علیه السلام) حدیث ۱۷ این کتاب نقل شده است.
۲. جلد ۱۴ صفحه ۱۵ حدیث ۲۵ بحارالانوار؛ علامه مجلسی.
۳. جلد ۱ باب بیستم صفحه ۳۳۱ حیاة القلوب: علامه مجلسی.
۴. صفحه ۲۹۵ دیوان ناصح قمشه ای: حاج شیخ عبدالرحیم ملکبان.
۵. غزل ۷۱۴ صفحه ۲۱۲ کلیات اشعار اهلی شیرازی.
۶. صفحه ۷۶۷ باب مواعظ کلیات اشعار شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی.
۷. خوب است به مناسبت، فرق حدیث قدسی و قرآن دانسته شود. شیخ بهائی می نویسد: فرق بین حدیث قدسی با قرآن این است که قرآن باید از روح الامین شنیده شود اما حدیث قدسی از جمله الهامات قلبی و امثال آن است. چنانچه پیامبر بزرگوار در شب معراج و برخی مواقع دیگر از این گونه الهامات برخوردار بوده است و همچنین قرآن شریف با همین عبارات که در بردارندهٔ اعجاز بوده شنیده شده لیکن در حدیث قدسی عبارتی مخصوص مداخلیت ندارد و ملاک تنها معنا است. (صفحه ۱۷۱ جلد ۳ کشکول شیخ بهائی).

که سؤال شد «این الله؟! فقال ﷺ: عند المنكسرة قلوبهم»^۱. خدا را در کجا می توان یافت؟ حضرت در جواب فرمود: خدا در دل‌های شکسته جا دارد.

این روایت را بزرگان در ابواب مختلفی ذکر کرده‌اند و گفته شده است که خداوند فرموده: من در دلی جای دارم که فقط به خاطر من شکسته شود.^۲ برخی در باب کرامت آموزنده علم نقل کرده و فرموده‌اند: یکی از کرامتهائی که خداوند به آموزنده علم عطا می‌فرماید: مادامی که متوجه یادگیری باشد و گوش بدهد ولی درس را نفهمد به خاطر اینکه از درک مطالب علمی محروم مانده دل شکسته می‌شود. این دل شکستگی وسیله قرب او به پروردگار می‌شود. چنانچه فرموده است: انا عند المنكسرة قلوبهم، یعنی من پیش قلب‌های شکسته ایشان هستم.^۳

در باب خشوع و فروتنی از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که خداوند به حضرت موسی (ع) خطاب فرمود که ای موسی! آیا می‌دانی که چرا تو را برگزیدم و بدون واسطه با تو سخن می‌گویم و تو را فرستاده و رسول خود قرار داده و به سوی مردم فرستادم؟ موسی عرض کرد: نمی‌دانم. خطاب رسید به جهت آنکه به قلوب بندگانم نظر افکندم و ظاهر و باطن همه آنها را سنجیدم، کسی را همانند تو نیافتم که قلبش خاضع باشد و در پیشگاه من خود را ذلیل بداند، لذا دوست داشتم از بین بندگانم تو را مقام والائی بدهم، زیرا جای من در قلب خاشع بندگانم می‌باشد.^۴

«۱۱» خضر

خضر از اولاد سام پسر نوح است. نامش بلیا، کنیه‌اش ابوالعباس و لقبش خضر است.

۱. جلد ۷۰ صفحه ۱۵۷ باب ۱۲۵ بحار الانوار علامه مجلسی.
 ۲. جلد ۲ صفحه ۱۶۸ ذیل آیه ۳۱ سورة بقره، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) فخرالدین رازی (م ۶۰۴ ق ۵۸۶ش).
 ۳. صفحه ۵۸ سراج المبتدئین: آیه الله سید محمود موسوی دهرخی اصفهانی.
 ۴. جلد ۲ صفحه ۷۵ ترجمه ارشاد القلوب دیلمی از علمای قرن ۸ و ۹ هجری: مترجم سید هدایت الله مسترجمی جرقویه ای اصفهانی.

در وجه تسمیه او نوشته‌اند: چون هر کجا می‌نشست سبز می‌شد لذا او را خضر نامیدند.

پدرش از پادشاهان عصر بود و جز او فرزندی نداشت، خضر همواره به عبادت مشغول بود. به عللی نزد ذوالقرنین رفت و یکی از صاحب منصبان او شد تا با او به آب حیات در ظلمات رسید و آب حیات خورد و همیشه زنده است، در احادیث معتبر است که حضرت خضر به استقبال جنازه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و حسنین علیهما السلام را تسلیت گفت و آنها را به قبر ساخته نوح راهنمایی کرد. و منزل او بیشتر مسجد صعصعه و مسجد سهله می‌باشد.^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: خضر آب حیات خورد پس زنده است و نمیرد تا قیامت.^۲ درباره خضر نبی، قرآن مجید بالصراحه یاد ننموده است ولی در هیچ‌جده آیه جریان حضرت موسی و خضر مفصلاً نقل شده است.^۳

مفسرین گفته‌اند: حضرت موسی در ضمن سئوالاتش از خداوند گفت: خدایا از بندگان خود شخصی عالم‌تر از مرا به من نشان بده. خدای تعالی فرمود: بنده عالم‌تر از تو خضر است. موسی گفت: او را از کجا بیابم؟ خطاب رسید: در مجمع البحرين، نزدیک صخره او را پیدا می‌کنی.^۴

خضر موکل بر دریاها است و می‌تواند بر روی آب راه برود و کشتی شکستگان را دریابد، همیشه او در میان دریاها باشد، تا هر که در دریا در حال غرق شدن باشد اگر خضر آنجا باشد به فریاد او رسد.^۵ امام سجاده علیه السلام فرمود:

آخرین سفارش خضر به موسی علیه السلام این بود که گفت: هیچ کسی را به خاطر

۱. جلد ۱ صفحه ۳۴۲ قصص الانبیاء، حسین عمادزاده اصفهانی.

۲. جلد ۱۳ صفحه ۲۹۹ حدیث ۱۷، بحارالانوار: علامه مجلسی.

۳. سوره کهف آیات ۶۵ تا ۸۲.

۴. جلد ۱۰ صفحه ۵۵، تفسیر مخزن العرفان: بانوی اصفهانی.

۵. صفحه ۲۴۷، فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا.

ارتکاب گناه سرزنش مکن و بدان که بهترین چیزها نزد خداوند سه چیز است:
 ۱- میانه روی در حال توانگری ۲- عفو و بخشش در زمانی که قدرت بر انتقام جویی
 وجود دارد ۳- مدارا نمودن با بندگان خدا، هیچ کسی نیست که در دنیا با مردم مدارا
 کند مگر اینکه خداوند روز قیامت با او مدارا می کند^۱....

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی علیه السلام هنگام جدا شدن از خضر به او گفت:
 مرا سفارش و وصیتی بنما. از جمله وصایای خضر به موسی علیه السلام این است که فرمود:
 ۱- از لجاجت بر حذر باش ۲- از قدم زنی و راه رفتن بدون هدف بپرهیز ۳- از
 خندیدن بدون اینکه تعجب کرده باشی بپرهیز ۴- اشتباهات خودت را به یاد آور و از
 خطاها و اشتباهات دیگران چشم پوشی نما.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت خضر به حضرت موسی گفت: ای موسی!
 بهترین روزها، روزهایی است که پیش روداری، پس بین آن روز چگونه ای و جوابی
 برای آن مهیا ساز - مقصود روز قیامت و جزای اعمال است - زیرا در آن روز
 بازداشت می گردی و مورد سؤال قرار می گیری، از روزگار پند گیر چرا که روزگار
 روزگاری است دراز و کوتاه پس آن گونه عمل کن که گویا جزای کردارت را اکنون
 می بینی تا به آخرت خویش امیدوارتر گردی زیرا آینده دنیا هم مثل گذشته اش
 می باشد.^۳

علامه مجلسی در توضیح این روایت مطالبی دارد که از آن جمله است اینکه
 می نویسد: مقصود از روز در این روایت روز دنیا و روز آخرت است و مقصود از
 روزهای پیش رو آخرت است زیرا آخرت بهترین روز است و باید سعی در اصلاح

۱. جلد ۱۳ صفحه ۲۹۴ حدیث ۸ باب قصه موسی و خضر علیه السلام و جلد ۷۰ صفحه ۳۸۶ حدیث ۶ و جلد ۷۵

صفحه ۴۵۳ حدیث ۲۳، بحارالانوار: علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۱۳ صفحه ۲۹۴ حدیث ۷.

۳. همان، جلد ۱۳ صفحه ۳۱۹ باب ۱۰ حدیث ۵۴.

آن بشود چرا که آخرت ابدی و دنیا زودگذر است^۱....

گر خضر از حیات پشیمان شود رواست

کو نیست در شمار شهیدان کربلا^۲

.....

به حیات جاودانی نرسی چو خضر «اهلی»

مگر آنکه دُرد جامی برسد زدست شامت^۳

«۱۲» آب حیوان که به آن آب حیات و...هم می‌گویند

ذوالقرنین^۴ از بین ملائکه دوستی به نام رقائیل داشت، گاهی با او هم کلام می‌شد. روزی ذوالقرنین به رقائیل گفت: دوست دارم زنده بمانم تا عبادت خدا نمایم آنگونه که او را سزا است، شرایط زندگی همیشگی و ابد چیست؟ رقائیل گفت: ای ذوالقرنین! خداوند آب حیاتی آفریده که هر کس از آن بیاشامد همیشه زنده خواهد ماند، ذوالقرنین پرسید: آن چشمه حیات کجاست؟

رقائیل جواب داد: در مشرق زمین. این را گفت و غایب شد.

ذوالقرنین تمام دانشمندان و خردمندان را فرا خواند تا از آب حیات نشانی یابد. چون مجلسی تشکیل یافت ذوالقرنین گفت: ای آگاهان و خردمندان! آیا شما خبر دارید که خدا چشمه‌ای در زمین آفریده که آن را «عین الحیوة»؛ چشمه زندگانی نامند و سوگند یاد کرده که هر کس از آن چشمه آب بنوشد نمیرد تا خودش مردن را از خدا بخواهد؟ گفتند: نه ای پادشاه!، ذوالقرنین گفت: آیا در آنچه خوانده‌اید یافته‌اید که خدا در زمین ظلمتی آفریده باشد که جن و انس آن را ندیده باشند؟

۱. جلد ۱۱ صفحه ۳۷۵ مرآة العقول: علامه مجلسی.

۲. قصیده ۷ بیت ۵ صفحه ۴۲۳، کلیات اشعار اهلی شیرازی.

۳. همان، غزل ۲۷۷ صفحه ۸۴.

۴. عبدالله عیاش بن ضحاک بن معد معروف به ذوالقرنین.

گفتند: نه، ذوالقرنین محزون و اندوهگین شد زیرا به مراد خویش نرسید، در میان آن جماعت پسری از فرزندان اوصیای پیغمبران بود که حرف نمی‌زد و ساکت بود، وقتی دید ذوالقرنین ناامید شد، گفت: ای پادشاه! علم این موضوع نزد من است! ذوالقرنین شاد شد و سراپا گوش بود که آن جوان گفت: من در کتاب آدم یافتم که خدا را چشمه‌ای هست که آن را عین الحیوة می‌گویند و آن چشمه در تاریکی و ظلمات است، ذوالقرنین پرسید: ای جوان! می‌دانی آن ظلمات و آن چشمه کجاست؟

جوان گفت: آری، در مشرق زمین است، ذوالقرنین دستور داد تمام حکما و اشراف و علما را جمع کردند. چون جمع شدند، دستور داد مہیای سفر شوند و تمام وسایل سفر را فراهم نموده روبه سوی مشرق حرکت کردند، پس از دوازده سال حرکت به اول ظلمات رسیدند، همانجا مسکن گزیدند. سپس لشکر خود را مستقر نموده، دانشمندان را فرا خواند و گفت: من قصد دارم این ظلمات را طی کنم تا به آب حیات برسم، آنها گفتند: ای پادشاه! تو امری را طلب می‌کنی که هیچ‌کسی نکرده و به راهی می‌روی که غیر از تو کسی آن راه را نرفته و ما می‌دانیم که بدون مشقت به مقصد خود می‌رسی.

حضرت خضر را فرمانده دو هزار نفر نمود و مقدمه لشکر قرار داد و فرمان ورود به ظلمات را صادر نمود تا خود با چهار هزار نفر پشت سر آنها به ظلمات برود. خضر که خاله‌زاده او بود، گفت: ما در تاریکی می‌رویم و همدیگر را نمی‌بینیم. اگر یکدیگر را گم کنیم، چگونه بیابیم؟ ذوالقرنین دانه سرخی به او داد و گفت: هرگاه یکدیگر را گم کنید این دانه را بر زمین افکن چون زمین افتد صدا می‌دهد همه به سمت آن صدا رفته و جمع شوید، خضر دانه را گرفت و به ظلمات داخل شد رفتند تا خضر به رودخانه‌ای رسید، به یاران خود گفت: اینجا به ایستید و حرکت نکنید. سپس دانه را به رودخانه انداخت چون به ته آب رسید، صدایی بلند شد و روشنایی پدید آمد. خضر به دنبال روشنایی رفت. ناگاه چشمه‌ای دید، مقداری از آن آب آشامید و در آن غسل کرد پس از پوشیدن لباس آن دانه را برداشت و به سوی

اصحاب خود پرتاب نمود، صدایی از آن ظاهر شد دنبال صدا رفت تا به اصحاب خود رسید و با آنها روانه شد، ذوالقرنین بعد از خضر از آن مکان گذشت اما بر آن چشمه اطلاعی نیافت.

چهل شبانه‌روز در آن ظلمات پیش رفتند تا به روشنایی رسیدند آنجا با خضر تلاقی نمود پس از گفتگوی فراوان ذوالقرنین فهمید که از نوشیدن آب زندگی بی بهره مانده و مأیوس گردید و با همراهان برگشتند تا ذوالقرنین از دنیا رفت.^۱
گر خضر به سرچشمه حیوان رسدش دست
ما را می‌کوثر به کف دولت شاه است^۲

.....

آب خضر به پرده ظلمت نهفته چیست گر نیست شرمسار شهیدان کربلا^۳

.....

در ظلمتی که خضر به امید می‌رود ما هم امیدوار به برق هدایتیم^۴

.....

دستگیری کنم ای خضر که در این ظلمات
پی سرچشمه آب حیوان آمده‌ام^۵

.....

چو خضر آب زندگی خورد زجام بندگی
هر آن که زد زعاشقی طهوری از سبوی تو^۶

۱. اقتباس از صفحه ۱۶۶ جلد ۱، حیات القلوب و صفحه ۲۰۰ جلد ۱۲ بحار الانوار علامه مجلسی و صفحه ۳۳۷

جلد ۱ قصص الانبیاء، حسین عمادزاده اصفهانی.

۲. غزل ۲۸۷ صفحه ۸۷، کلیات اشعار اهلی شیرازی.

۳. همان، قصیده ۷ صفحه ۴۲۳.

۴. همان، غزل ۱۱۰۹ صفحه ۳۲۶.

۵. صفحه ۱۳۹ دیوان اشعار امام خمینی.

۶. صفحه ۳۲۷ دیوان اشعار ناصح قمش‌ای، حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان.

تشنه کام باده توحید، از جام شهود
می دهد ساقیِ حضرت آب حیوان غم مخور^۱

«۱۳» منصور حلاج

ابو مغیث حسین بن منصور بیضاوی معروف به منصور حلاج به سال ۲۴۴ قمری، ۲۳۷ شمسی در روستای طور از شهر بیضای شیراز چشم به جهان گشود و در واسط و عراق نشو و نما نمود. جدّ او مجوسی بوده. صاحب روضات می نویسد: «کاش به دین جدّش باقی می ماند».

حلاج در آغاز جوانی به اهواز رفته و در هیجده سالگی به عراق مسافرت نموده و با صوفیه آن دیار آشنا شد و با جنید بغدادی (م ۲۹۷ ق ۲۸۸ ش) و ابوالحسین احمد نوری (م ۲۹۵ ق ۲۸۶ ش) و امثال ایشان همنشین گردید. سپس به شوشتر بازگشته و در آنجا همسری انتخاب نمود. پس از مدتی همراه عده ای از دوستانش به بغداد رفته و از آنجا به مکه معظمه مسافرت کرد. در بازگشت به بغداد جهت دیدار با جنید به منزل او رفت و مسئله ای را مطرح نمود. جنید جواب سؤال او را نداد و گفت: از این پرسش تو بوی ادعا می آید، حلاج ناراحت شد و بلافاصله به شوشتر بازگشت. این بار نزد مردم شوشتر از موقعیت خاصی برخوردار گردیده به گونه ای که بر خود بیمناک شد لذا خود را به مدت پنجسال مخفی نمود، در این مدت به خراسان، سیستان و فارس مسافرت می کرد و در آنجا به ادعاهای خود می پرداخت و کتاب می نوشت، مردم این شهرها او را ابو عبدالله زاهد می خواندند، پس از گذشت پنج سال به اهواز برگشت و به خبر دادن از باطن و اسرار مردم پرداخت لذا به حلاج الاسرار شهرت یافت. پس از مدتی از اهواز به بصره رفت و از آنجا مجدداً به مکه مشرف شد و در خلال این مدت به هند و چین و ترکیه رفت و

۱. صفحه ۲۹۴ دیوان اشعار ناصح قمشه ای، حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان.

پس از آن به بغداد بازگشت. چون فهمید که جنید از دنیا رفته در بغداد ماند. در این سفر طولانی بود که بیشتر فقها و قضات با او به مخالفت پرداختند. گویند:^۱ علت اینکه او را حلاج نامیدند این بوده که روزی به مغازه پنبه‌زنی رفت و درخواست شغل نمود پنبه‌زن عذر آورد و گفت: من پنبه‌زنی بیش نیستم. حسین به پنبه‌زن گفت: تو از پی‌کاری برو و حلاجی پنبه‌ها را به عهده من گذار، پنبه‌زن از مغازه خارج شد چون برگشت، تمامی پنبه‌ها را حلاجی شده دید، از این رو حسین به حلاج مشهور شد.

در مورد حلاج اختلاف نظر فراوان است. برخی از او به عظمت یاد کرده و وی را از بزرگان عرفا و صوفیه دانسته و از اولیا و صاحب کشف و کرامتش دانند و کارهای خارق العاده‌ای را که از او سر می‌زده از قبیل کرامت اولیا و صالحین می‌خوانند و برخی به عکس او را ساحر، حیله‌گر، کاهن، دروغگو و شعبده باز شمرده و آن خارق عادات را نتیجه سحر و شعبده و کهنات می‌دانند. ابو حامد غزالی در کتاب مشکاة الانوار از الفاظی که حلاج گفته است از قبیل «انا الحق» و «ما فی الجبة الا الله»^۲ و نظایر اینها پوزش خواسته و گفته است این گونه عبارات نشان‌دهنده شدت علاقه و زیادی وجد و شور بوده^۳ و این عبارات مثل این دو بیت شعر است:

۱. جلد ۱ صفحه ۴۰۵ شماره ۱۸۱ و فیات الاعیان، ابوالعباس احمد بن محمد بن خلکان (م ۶۸۱ ق ۶۶۱ ش)
۲. انا الحق را هر کسی معنایی نموده، لیس فی جبتی یا ما فی الجبة الا الله هم عبارة اخراى انا الحق است، یعنی همیشه و در همه جا خدا نزد من است. بعضی گفته‌اند از دیگر ادعاهای حلاج این بوده که می‌گفته است «أنا مغرق قوم نوح و مهلك عاد و ثمود» یعنی منم کسی که قوم نوح را غرق و عاد و ثمود را هلاک کردم.
۳. صفحه ۱۸ فصل اول مشکاة الانوار، محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ یا ۵۰۷ ق ۴۹۰ ش) وی بدون ذکر نام حلاج و یا دیگری و بدون اینکه عذر خواهی کند می‌نویسد: عارفان پس از عروج به آسمان حقیقت اتفاق دارند که در عالم وجود جز خدای حق یکتا را نمی‌بینند. بعضی این حالت را با عرفان عملی دریابند و برخی به وسیله ذوق به آن دست یابند و توجه به کثرت‌گرایی به کلی از آنها زایل می‌گردد و در آن حال در فردانیت محض خداوند فرو رفته عقل را از دست داده و چون سرگردانان می‌شوند و فرصتی برای یاد غیر خدا و حتی یاد خودشان هم نمی‌یابند. پس چیزی جز خدا در نزد آنها باقی نمی‌ماند و از خود بی خود می‌شوند تا جایی که بعضی از آنها ندای «انا الحق» سر دهد و دیگری «سبحانی ما اعظم شأنی» گوید و بعضی دیگر «ما فی الجبة آلا الله» گویند.... غزالی همچنین در کتاب معراج السالکین صفحه ۱۳۷ المعراج الرابع نیز اشاره‌ای به همین کلمات دارد.

أَنَا مَن أَهْوَىٰ وَ مَن أَهْوَىٰ أَنَا نحن روحان حللنا بدنا
و اذا ابصرتنی ابصرتها و اذا ابصرتها ابصرتنا^۱

درباره لغزشهای حلاج، دانشمندان اظهاراتی کرده و خواسته‌اند لغزشهای او را توجیه کنند و به گفته‌های او سرپوش گذارند. خواجه نصیرالدین طوسی^۲ گفته است: «مقصود حلاج از انا الحق این نیست که ادعای خدائی کرده باشد بلکه او می‌خواهد با این جمله رفع انیت کند نه رفع اثنیت تا خدا را در خود حلول داده باشد». و دیگری شیخ بهائی^۳ است که گفتار حلاج را حمل بر مجاز گوئی کرده و این بیت شعر را شاهد آورده:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

قاضی نور الله می‌نویسد:^۴ حلاج شیعه دوازده امامی بوده و مردم را به یاری اهل بیت علیهم‌السلام دعوت می‌کرده و به آنان بشارت نزدیکی فرج اهل بیت علیهم‌السلام را می‌داده که به زودی حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام از طالقان ظهور می‌کند و با این سخنان مردم را از بنی عباس دور می‌ساخت و این سخنان بود که باعث شد او را زندیق و بی دین معرفی کنند و اسباب و وسایل کشتن او را فراهم سازند.

۱. یعنی من کسی هستم که به او عشق می‌ورزم و ما، هر دو مثل دو روح هستیم در یک کالبد. هر وقت مرا دیدی او را دیده‌ای و هرگاه او را ببینی مرا دیده‌ای.

۲. در اوصاف الاشراف می‌نویسد: دعای منصور حسین حلاج که گفته است: «بینی و بینک انی بناز عنی فارفع بفضلک انی من البین» مستجاب شد و اثبت او از میان برخاست تا توانست گفت: «أَنَا مَن أَهْوَىٰ وَ مَن أَهْوَىٰ أَنَا» و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: انا الحق و آن کس که گفت: سبحانی ما اعظم شأنی نه ادعای الهیت کرده‌اند بلکه دعوی نفی اثبت خود و اثبات انیت غیر خود کرده‌اند و این کار پسندیده‌ای است «فصل پنجم از باب پنجم بحث در اتحاد صفحه ۶۶، اوصاف الاشراف خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ق ۶۵۲ ش)

۳. ظاهراً این حمل بر مجاز و استناد به شعر از شیخ بهائی نمی‌باشد زیرا پس از تحقیق فراوان در کتب شیخ بهائی خصوصاً با مراجعه به نسخه‌های مختلف کشکول به جز در چند مورد که اشعار حلاج را ذکر نموده و در یک مورد هم بسیار مختصر و کوتاه به سال قتل و جگونگی کشتن حلاج اشاره نموده هیچ کجا از این کتاب و دیگر تألیفات شیخ بهائی چنین مطلبی یافت نشد.

۴. جلد ۲ صفحه ۳۸ مجالس المؤمنین: قاضی سید نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ ق ۹۸۹ ش)

بعضی دیگر گفته‌اند: حلاج هیچ عیبی در گفتار نداشت فقط صبر نکرد و قبل از رسیدن موقع رازها و حقایقی را که بر او کشف می‌شد آشکار می‌ساخت. در بین اصحاب ائمه علیهم‌السلام جابر بن یزید جعفی (م ۱۲۸ ق ۱۲۴ ش) مثل حلاج بوده است. بالاخره اطلاعاتی که حلاج از اسرار داشت موجبات حسادت را در مردم ایجاد کرد و موجب شد که از او بیمناک شوند و سرانجام او را به جایی رساندند که انتظار نمی‌رفت.

البته نمی‌توان به این اظهار نظرها و معذرت خواهی‌ها توجه نمود و دست از ظواهری که ادیان به آنها توجه داده‌اند برداشت، با جستجویی که در احوال حسین حلاج شد تا موقعیت او به دست آید به حقیقتی نرسیدم بلکه به این نتیجه رسیدم که او از روشی که عرفای موحد پیموده‌اند دور بوده و بیشتر به سمتی رفته که افراد نامسلمان و کسانی که از حلال و حرام چیزی نمی‌دانند، رفته‌اند. حلاج با پوشیدن این لباس، خدا را در نظر نداشته بلکه می‌خواسته است از این راه خیانت بکند. از اشتباهات حلاج این بوده که اسرار در باطن نهفته‌اش را زود آشکار ساخت و اطرافیان خود را آزمایش نکرد بلکه قصدش این بود که در بین مریدان ارزش بیشتری یابد و او را صاحب کرامت دانند.

برخی در بعضی از حالات که حالت وجد و شوق است کلماتی می‌گویند که حاکی از حلول و اتحاد است مانند قول «انا الحق» حلاج و گفته با یزید (م ۲۶۱ ق ۲۵۳ ش) «سبحانی ما اعظم شأنی» در عین حال باید گفت دامن با یزید پاکتر است از اینکه با این جمله اراده کرده باشد که خدا در او حلول کرده یا او خدا شده و همچنین می‌توان همین نظریه را درباره حلاج گفت زیرا حسین منصور کلمه اتحاد را به زبان جاری نموده و به این کلمه شهرت یافت لذا رویه‌اش مورد توجه بزرگان قرار نگرفت و گفته‌های او را رد کردند و طریقت او را نپذیرفتند برخی از بزرگان هم طریقت او را پذیرفته و نظریات او را به طور صحیح بیان نموده و برچسبها را از آن

زدودند. محب الدین^۱ در روض المناظر می نویسد: حسین منصور در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی در اختیار مردم می گذاشت و دست به طرف آسمان بلند می کرد و پولهایی را که بر آنها قل هو الله احد نوشته بود ظاهر می نمود و آنها را دراهم القدرة می نامید و از کارهایی که مردم در منازلشان انجام می دادند خبر می داد و از دل آنها سخن می گفت....^۲

خطیب بغدادی در کتابش فصلی را به منصور حلاج اختصاص داده و بسیاری از کارهای او را نقل نموده و نوشته است: حلاج نصایح و مواعظی داشته که از آن جمله است اینکه گفته است: اصل و اساس علم اولین و آخرین در چهار کلمه است؛ ۱- دوست داشتن جلیل «یعنی دوستی با خداوند تبارک و تعالی» ۲- کینه نسبت به دنیا ۳- پیروی از قرآن ۴- ترس از تغییر حالت «ترس از اینکه عزت به ذلت تبدیل شود» و در جواب کسی که گفته بود مرا سفارشی بنما، گفت: «مواظب نفس خودت باش زیرا اگر او را به انجام کارهای حق مشغول نسازی او تو را از انجام کار حق باز می دارد». فرد دیگری به او گفت: مرا نصیحتی بنما، حلاج گفت: «با حق باش زیرا با حق بودن امری واجب است»^۳ و...

ابن ندیم می نویسد: حسین بن منصور حلاج مرد افسونگر و شعبده باز و صوفی منشی بوده و ادعا می کرد که عالم به تمام علوم است در حالی که در همه علوم صفر بود. تنها مقداری سیمیا^۴ می دانست ولی جاهلی بی پروا و سرسخت بود، نزد پادشاهان خود را شیعه و نزد مردم خود را صوفی جلوه می داد.

۱. محب الدین، ابی الولید محمد بن شحنة (م ۸۱۵ یا ۸۱۷ ق ۷۹۱ یا ۷۹۳ ش) روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر، این کتاب در حاشیه جزء ۱۱ الکامل فی التاریخ ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ق ۶۱۱ ش) چاپ قدیم به چاپ رسیده در صفحه ۱۹۲ آخر حوادث سال ۵۸۰ این مطالب را در مورد حلاج ذکر کرده است.

۲. گزیده ای از جلد ۳ صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۶ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، آیه الله سید محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی (م ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش).

۳. گزیده ای از جلد ۸ صفحه ۱۱۲ تاریخ بغداد: احمد بن علی خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳ ق ۱۰۷۰ ش).

۴. سیمیا علم اسرار حروف، علم طلسم و جادو و چشم بندی را گویند. به تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۴۰، ذیل آیه ۱۰۲، سوره بقره، بحث علمی مراجعه شود.

در کتابهایش دیده شده که خود را غرق کننده قوم نوح و هلاک کننده عاد و ثمود^۱ خوانده است. در سال ۲۹۹ قمری ۲۹۰ شمسی کارهای حلاج بر ملا شد و شهرت یافت. ابن ندیم در پایان حدود پنجاه جلد کتاب از تألیفات حلاج را نام می‌برد که از آن جمله است: ۱- التوحید ۲- الجوهر الاکبر ۳- الذاریات ذروا ۴- الشجرة الزيتون ۵- الکبریت الاحمر ۶- النجم اذاهوی ۷- النور النور ۸- الوجود الاول ۹- الوجود الثاني ۱۰- الیقین ۱۱- تفسیر قل هو الله احد ۱۲- طاسین الازل یا طواسین که در پاریس منتشر شده ۱۳- امر الشیطان ۱۴- کید الشیطان.^۲

در روضات می‌نویسد: حسین بن منصور از خراسان به عراق و از آنجا به مکه رفت و یک سال سکونت گزید و باز به بغداد برگشت. حامد بن عباس وزیر مقتدر عباسی (م ۳۲۰ ق ۲۹۳ ش) به مجردی که از ورود حلاج اطلاع یافت از مقتدر درخواست کرد که حلاج را به او تحویل دهد. مقتدر به خواسته حامد عمل کرد و حسین منصور را در اختیار او قرارداد. حامد در قتل او جدّیت بسیار کرد و از او در حضور علما سؤال و جواب نمود، سپس دستور داد حلاج را به زندان برده و خلاصه ملاقات او با علما را در نامه‌ای به اطلاع خلیفه رساند، خلیفه دستور داد اگر داوران به قتل او فتوا داده‌اند او را در اختیار مأمور گذار و قبل از آن هزار تازیانه به او بزنند، اگر هلاک نشد هزار تازیانه دیگر به او بزنند و سر او را ببرند. وزیر، حلاج را به مأمور تحویل داد و نامه خلیفه را به او نشان داد و گفت: اگر او با تازیانه نمرد دست و پای او را قطع کن و سر از بدنش جدا کن و بدن او را بسوزان. طبق قرار فردای آن شب که روز سه شنبه بیست و سوم ذیقعد سال ۳۰۹ قمری ۳۰۰ شمسی بود مأمور، حسین را با زنجیر سنگینی که به دست و پای او بسته بودند به باب الطاق برد

۱. پیروان و قوم حضرت هود علی‌ه السلام را قوم عاد و پیروان حضرت صالح علی‌ه السلام را قوم ثمود گویند، راجع به چگونگی هلاکت آنها در قرآن مجید سوره فجر آیه‌های ۶ و ۹ و سوره شمس آیه ۱۱ سخن به میان آمده است و در کتب تفاسیر ذیل این آیات شریفه مفصلاً بحث شده است.

۲. خلاصه‌ای از مقاله پنجم صفحه ۲۳۶ الفهرست: محمد بن اسحاق الندیم (متوفی ۳۸۵ ق ۳۷۳ ش)

و در حضور گروه زیادی که تعداد آنها قابل شمارش نبود، هزار تازیانه به او زد. حلاج آه هم نکشید. مأمور پس از آنکه از تازیانه فارغ شد دست و پای او را برید و سر از بدنش جدا کرد و بدن او را سوزاند و خاکسترش را به دجله ریخت و سرش را کنار جسر بغداد به دار آویخت. اتفاقاً آن سال آب دجله زیاد شد. پیروان حلاج گفتند: زیادی آب دجله به خاطر خاکستر او است. بعضی گفتند: پس از آنکه خاکستر او را در دجله ریختند، حبابهایی از آب به شکل انا الحق روی آب ظاهر شد. در روض المناظر گوید: حسین حلاج کشته شد و بدنش را سوزاندند و سر او را در بغداد به دار آویختند. صاحب روضات پس از اینکه چهل صفحه از کتابش را به حلاج اختصاص داده در پایان، مناجات و اشعاری از حلاج نقل می‌نماید.^۱

عطار نیشابوری نیز بابی از کتابش را به تمجید از حلاج اختصاص داده است.^۲

حلاج در کتب روائی:

در بسیاری از کتب روائی و تاریخی از حلاج به عنوان فردی حيله گر، شعبده باز و دروغگو یاد شده و مطالبی علیه او نقل شده است^۳ که از آن جمله است اینکه منصور حلاج در زمان غیبت صغرای حضرت ولی عصر امام زمان (عج) به دروغ ادعای وکالت و نیابت آن حضرت را نمود تا بتواند از این راه برخی از بزرگان و کسانی را که به گمان او جاهل بوده‌اند با حيله گری به پیروی از خود دعوت نماید، لذا نامه‌هایی نوشته و اقداماتی نموده است لیکن از جایی که خدا رسوایی او را خواسته حيله او بی نتیجه مانده است و به رسوائی و افتضاح کشیده شده است تا

۱. گزیده‌ای از صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۸ جلد ۳ روضات الجنات، آیه الله سید محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی

۲. باب ۷۲ صفحه ۱۱۴ تذکرة الاولیا: فرید الدین عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۶ ق ۶۰۷ ش در سن ۱۱۴ سالگی).

۳. جلد ۵۱: صفحه ۳۶۹ بحار الانوار و صفحه ۳۱۱ باب ۲۲ کتاب مهدی موعود (معروف به ترجمه جلد ۱۳ بحار) علامه مجلسی

جائی که بنابر نقلی از ناحیه مقدس امام زمان علیه السلام توقیعی بر لعن و اظهار براءت از او صادر گردیده است.^۱ محدث قمی ذیل نقل چند قضیه درباره حلاج می نویسد: در باب حلاج در توقیع تصریح به اسم او نیافتم، بلکه در کتاب احتجاج^۲ او را جزو جماعتی شمرده که توقیع در لعنشان صادر شده است.^۳

فیض کاشانی کلمات صادره از حلاج را از شطحیات دانسته است.^۴ شهید مطهری نیز در چند کتاب از تألیفاتش نامی از حلاج برده و او را مورد تأیید قرار داده است.^۵

ضمناً کتابهای مستقل فراوانی در شرح حال، عقائد و همچنین در ردّ یا تأیید حلاج به رشته تحریر در آمده و منتشر شده است که بسیاری از آنها موجود و در دسترس می باشد.^۶

حلاج در آینه شعر:

اکثر غزلسرایان عارف و عارفان شاعر ابیاتی درباره حلاج سروده اند و به گفتار،

۱. جلد ۴ صفحه ۴۰۰ معجم الملاحم و الفتن: آیه الله موسوی دهرسخی به نقل از صفحه ۲۱۶ الامام المهدی من المهدالی الظهور، آیه الله سید کاظم قزوینی (متوفی ۱۴۱۵ ق ۱۳۷۴ ش)
۲. جلد ۲ صفحه ۲۹۰ الاحتجاج، احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی از علمای قرن ششم هجری از تاریخ فوتش اطلاعی در دست نیست.
۳. جلد ۳ صفحه ۳۸۱ منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی.
۴. جلد ۱ صفحه ۹۰، محجة البیضا: ملا محسن فیض کاشانی
۵. جلد ۲ صفحه ۱۱۹ کتاب آشنائی با علوم اسلامی و صفحه ۶۴۹ کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران و صفحه ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ کتاب علل گرایش به مادی گری: شهید مرتضی مطهری
۶. از جمله آن کتابها است ۱- اخبار الحلاج او مناجیات الحلاج: لوئیس ماسینیون (م ۱۹۶۲ میلادی ۱۳۴۱ شمسی) این کتاب را عبدالغفور روان فرهادی ترجمه و با نام قوس زندگی منصور حلاج منتشر نموده است ۲- اخبار الحلاج: علی بن انجب ساعی بغدادی ۳- اخبار الحلاج: عبد الحفیظ بن محمد مدنی ۴- الحلاج شهید التصوف فی الاسلام: طه عبد الباقي ۵- حلاج: علی میر فطروس ۶- حلاج: جواد نوربخش ۷- الحلاج او وضوء الدم: میثال فرید غریب ۸- الحلاج النائر الروحی فی الاسلام: دکتر محمد جلال شرف ۹- حلاج و راز أنا الحق: عطاالله تدین ۱۰- سخن انا الحق و عرفان حلاج: سید ضیاء الدین دهشیری.

رفتار، پایداری و به دار آویختن او تمثیل زده به گونه‌ای که اگر کسی در صدد گردآوری آن اشعار برآید دیوانی مستقل و بزرگ را تشکیل می‌دهد، برای نمونه ابیاتی از برخی شعرا را به ترتیب حروف الفبای تخلص مرور می‌کنیم:

آدم از خود به تنگ، کو سرِ دار فنا نوبت منصور رفت گشته اکنون دور ما^۱

.....

موسی ای نیست که دعوی انا الحق شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست^۲

.....

خاموش شو «اسرار» مگو سرّ محبت ورنه به سوی دار چو منصور برندت^۳

.....

منصور کشته کی زانا الحق شوی اگر گفתי چو عاشقان به سرِ دار یا علی^۴

.....

«اهلی» از دار فنا سر نکشی چون منصور
که مقام همه در عشق از این گشت بلند^۵

.....

تن را مکن به دار چو منصور سرفراز جان را به دار ملک بقا سرفراز کن^۶

.....

منصور صفت بلندی از عشق طلب بر دار برآ که با خدا نزدیکی^۷

.....

۱. صفحه ۵۰ دیوان اسرار: حکیم حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ ق ۱۲۵۰ ش)

۲. همان، صفحه ۴۰

۳. همان، صفحه ۸۰

۴ تا ۷. قصیده ۷۰، غزل ۷۴۹، قصیده ۵۸ و رباعی ۶۲۹ کلیات اشعار اهلی شیرازی، شیخ محمد اهلی

برکنگره وحدت و بر دارِ حقیقت غیر از سر شوریده منصور ننگجد^۱

.....

کشد نقش انا الحق بر زمین خون چو منصور ار کِشی بردارم امشب^۲

.....

گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد^۳

.....

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی مپرسید امثال این مسائل^۴

.....

چو منصور از مراد آنانکه بردارند، بردارند

که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند^۵

.....

لاله بر پای سرو چون منصور مست در پای دار می خندد^۶

.....

کسی به معرکه منصور گشت در صف عشاق

که مرد وار چو حلاج گرد دار برآید^۷

.....

-
۱. غزل ۱۷۸ صفحه ۱۸۵ دیوان بابافغانی شیرازی (م ۹۲۵ ق ۸۹۷ ش)
 ۲. صفحه ۱۷ دیوان حافظ شیرازی (م ۷۹۲ ق ۷۶۸ ش) بر اساس نسخه قدسی
 ۳. همان، صفحه ۱۶۸
 ۴. همان، صفحه ۳۰۴
 ۵. همان، صفحه ۱۷۱
 ۶. صفحه ۳۲۷ دیوان حسام: محمد بن حسام خوسفی (م ۸۷۵ ق ۸۴۹ ش)
 ۷. همان، صفحه ۳۳۱

عشق دلدار چنان کرد که منصور منش از دیارم به در آورد و سرِ دارم کرد^۱

.....

فریاد انا الحق ره منصور بود یارب مددی که فکر راهی بکنیم^۲

.....

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدَم همچو منصور خریدار سرِ دار شدم^۳

.....

منصور را گذار که فریاد او به دوست در جمع گلرخان به سرِ دار می کشم^۴

.....

تا منصوری لاف انا الحق بزنی نادیده جمال دوست غوغا فکنی^۵

.....

هر که حلاج صفت کرد سری بر سرِ دار

در ره عشق به هر جا که رود منصور است^۶

.....

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی^۷

.....

منصور زنده باد که در پای دار گفت

آسان گذر زجان که جهان پایدار نیست^۸

۱. صفحه ۸۲ دیوان اشعار امام خمینی (۱۳۶۸ ش ۱۴۰۹ ق)

۲. همان، صفحه ۱۴۲.

۳. همان، صفحه ۱۵۵.

۴. همان، صفحه ۲۲۶.

۵. همان، صفحه ۲۴۶.

۶. غزل ۳۰ صفحه ۴۲ دیوان خیالی بخارانی (م ۸۵۰ ق ۸۲۵ ش)

۷. صفحه ۳۸ گلشن راز: شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰ ق ۶۹۸ ش)

۸. جلد ۱ صفحه ۱۲۸ غزل «شهر یاری من» دیوان شهریار: سید محمد حسین بهجتی (م ۱۳۶۷ ش ۱۴۰۹ ق)

هر زمان گردد در مملکت عشق بلند به سرفرازی منصور دگر دار دگر^۱

.....

پای گستاخ منه بر در کاشانه عشق سر منصور بود کنگره خانه عشق^۲

.....

بعد از فنا ز هستی ما شور شود بلند از چوب دار، رایت منصور شد بلند^۳
رازی که سر به مهر او بود عمرها آخر ز کاسه سر منصور شد بلند^۴

.....

معراج من است اینکه چو منصور برآیم باقول انا الحق به سر دار، دگر هیچ^۵

.....

بر سر دارم زد و دانم که زارم می کشد

چون انا الحق گفتم منصور وارم می کشد^۶

.....

دم به دم بی گنهی راز جفا چون منصور بر سر دار غم آویختنش را نگرند^۷

.....

بدان مقام که حلاج همچو پنبه بسوخت

زانا الحقتش همه حق ماند و محو گشت انا^۸

۱. صفحه ۲۵۴ غزل «سلطنت فقر» دیوان اشعار شهریار.

۲. جلد ۵، صفحه ۲۴۹۹ غزل ۵۱۸۶، دیوان صائب تبریزی (م ۱۰۸۱ ق ۱۴۰۹ش)

۳ و ۴. همان، جلد ۴، صفحه ۲۰۲۷ غزل ۴۲۱۷.

۵. صفحه ۴۶، دیوان صحبت لاری (م ۱۲۵۱ ق ۱۲۱۴ش)

۶. همان، صفحه ۷۲

۷. همان، صفحه ۶۰.

۸. صفحه ۷۲۷ قصیده ۵ دیوان عطار نیشابوری

منصور وار گر ببرندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست^۱

.....

همچو منصور زبس بانگ انا الحق زده‌ام

آخر الامر حدیثم به سرِ دار کشید^۲

.....

چون قلم در دست غدّاری بود لاجرم منصور بر داری بود^۳

.....

چون انا الحق گفت شیخ و پیش برد پس گلوی جمله کوران را فشرد^۴

.....

گر شوی آگه ز اسرار انا الحق، باری

همچو منصور سخن جز به سر دار مگو^۵

.....

کی تواند شدن از سرّ انا الحق، واقف

هر که او را غم آن است که بر دار کشند^۶

.....

عارفی کوشد ز اسرار انا الحق با خبر بر سر دار ملامت گو بدو منصوروار^۷

.....

۱. منسوب به حکیم اسدالله قمشهای

۲. لا ادری

۳. صفحه ۳۶، دفتر دوم مثنوی معنوی: جلال الدین محمد بلخی - مولوی (م ۶۷۲ ق ۶۵۲ ش)

۴. همان، صفحه ۵۴ دفتر ششم.

۵. میرولی (م ۱۳۳۱ ق ۱۲۹۱ ش)

۶. صفحه ۱۷۵ دیوان نسیمی شیرازی، سید عماد الدین نسیمی (م ۸۳۷ ق ۸۱۲ ش)

۷. همان، صفحه ۱۸۷.

بگو منصور از زندان، انا الحق گو برون آید
که دین عشق ظاهر گشت و باطل گشت مذهبا^۱

«۱۴» آینه دل

شاید اشاره باشد به حدیث قدسی مشهور «قلب المؤمن عرش الرحمن» مرحوم مجلسی در معنای عرش الهی بیانی دارد از آن جمله آنکه می‌فرماید: اطلاق عرش بر قلب انبیا و اوصیا و مؤمنین کامل است زیرا قلوب آنها محل استقرار محبت و معرفت خداوند سبحان است. همانگونه که روایت شده که قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است. و همچنین در حدیث قدسی دیگری است که خداوند فرمود: «لم یسعی سمائی ولا ارضی و وسعی قلب عبدی المؤمن»^۲ من در زمین و آسمانم نمی‌گنجم لیکن جایگاهم قلب بنده مؤمن است.

حضرت حق عزاسمه هرگاه در آینه قلب انسان تجلی کند آن انسان به چشم قلب، حقیقت مشخصه الهی را در آن تجلی مشاهده کند زیرا علم حضوری شهودی به خدا به واسطه تجلی او در قلب پاک بندگان است که لا یسعی ارضی و لاسمائی ولیکن یسعی قلب عبدی المؤمن^۳.

دل عاشق بود آئینه یار	در او شد جلوه گر خوش روی دلدار
دل عاشق نه در حد زمان است	فرا تر از زمین و آسمان است
دل عاشق بود عرش الهی	در او معشوق کل زد بارگاهی ^۴

۱. جلد ۱، صفحه ۱۷، غزل ۳۳ دیوان نظیری نیشابوری: ملامحمد حسین نظیری (م ۱۰۲۳ ق ۹۹۲ش)

۲. جلد ۵۵، صفحه ۳۹، بحار الانوار علامه مجلسی

۳. چکیده‌ای از صفحه ۱۷۷ و ۱۷۵ جلد ۲ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای

۴. بخشی از قصیده در فضیلت دلهای پاک، صفحه ۳۲ دیوان ناصح قمشه‌ای

«۱۵» خنجر قاتل

اشارتی است به آیات شریفه قرآن مجید که فرموده است:

«کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مخوانید بلکه آنان زنده و جاویدند اما شما درک نمی‌کنید»^۱ و آیه «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند و در نزد خدا متنعم خواهند بود»^۲

در تفسیر صافی می‌نویسد: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ^۳ زمانی که فردی شهید می‌شود روحش در قالبی قرار می‌گیرد مثل قالبی که در دنیا بوده پس می‌خورد و می‌آشامد، وقتی کسی او را ببیند مثل همان چهره‌ای که در دنیا از او دیده و می‌شناخته است، می‌بیند.^۴

امام باقر علیه السلام فرموده است: شهید به هر کسی که در راهی از راههای الهی کشته شود گفته می‌شود، خواه در جهاد اصغر برای خدا جانفشانی کند یا در جهاد اکبر (جهاد نفس) و شکستن و از بین بردن هوای نفس با ریاضت.^۵ بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان و از بهشت روزی داده می‌شوند.^۶

شما نمی‌دانید کیفیت آن زندگی را زیرا ادراک آن با عقل متصور نیست و در این هشدار است بر آنکه حیات ایشان به جسد نیست و از جنس چیزی که محسوس شوند، نیستند بلکه حیات آنان امری است که با عقل هم قابل درک نیست بلکه ادراک آن به وحی است، شهدا نزد خدا زنده‌اند و صبح و شام ارزاق بر ارواح آنان

۱. آیه ۱۵۴ سوره بقره، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. همان، آیه ۱۶۹، سوره آل عمران.

۳. جلد ۳ صفحه ۳۱۰ حدیث ۱۷۱ و صفحه ۳۱۲ حدیث ۱۷۲ ملاذالاکخار و جلد ۱۴ صفحه ۲۲۶ حدیث ۶ مرآة العقول علامه مجلسی

۴. جلد ۱ صفحه ۱۸۵ تفسیر صافی: فیض کاشانی

۵. مضمون حدیث ۱۲ جلد ۸ صفحه ۱۰ و حدیث ۵ صفحه ۳۵ مستدرک الوسائل محدث نوری (م ۱۳۲۰ ق ۱۲۸۱ ش)

۶. جلد ۱ صفحه ۳۶۸ تفسیر صافی: فیض کاشانی

عرضه می‌شود و روح و شادی به آنان می‌رسد، ارواح جواهر قائم به نفس خود مغایر آنچه محسوس می‌شود از بدن و بعد از مرگ به صفت دراکیت باقی می‌مانند بنابراین تخصیص شهدا به جهت اختصاص ایشان است به کمال قرب از حق تعالی و مزیت به جهت کرامت ایشان نزد حضرت عزّت می‌باشد، روایت است^۱ که شهداء زنده‌اند نزد خدا به ارواح و اجساد خود و بامداد و شامگاه روزی به ایشان می‌رسد و آنها خرم و شادمانند به آنچه خدا به آنان می‌دهد، و از حضرت رسول ﷺ مروی^۲ است که حق تعالی شهدا را شش خصلت کرامت می‌فرماید؛ ۱- اول قطره خون که از بدن شهید بر زمین رسد جمله گناهان او را عفو نماید ۲- منزلتی که در بهشت نامزد او باشد به او عطا نماید ۳- هفتاد و دو حور عین را به او دهد ۴- او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند و ایمانش را بیاراید ۵- تاج و قار از یاقوت سرخ که بهترین باشد از دنیا و هر چه در او است بر سر او نهد ۶- شفاعت او را در حق هفتاد کس از نزدیکانش قبول فرماید.^۳

کسانی که چنین فکر کرده‌اند که مقصود از زنده بودن کشته شدگان راه حق تعالی ذکر خیر آنان است که در افواه باقی و در اذهان مرکوز است در اشتباهند، زیرا این آیات شریفه در مقام بیان شرافت شهدا است که اگر حیات موقتی فانی چند روزه دنیای خود را از دست داده‌اند به پاداش فداکاری و از خود گذشتگی دارای حیات جاودانی گردیده و مقام عنایت نزد پروردگارشان پیدا نموده‌اند و به ارزاق روحانی همیشه متنعم و مسرور می‌باشند و اینکه در اذهان ذکر خیر آنها بماند یا مردم آنها را به شرافت و فضیلت یاد کنند شرافت و فضیلتی برای آنان تأمین نمی‌گرداند. پس این آیات دلالت واضح دارد که مقصود از حیات بعد از مرگ حیات حقیقی و زندگی

۱. اشاره است به حدیث ۱۲ صفحه ۲۱۸ جلد ۶ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. جلد ۹ صفحه ۳۱۹ حدیث ۳ ملاذالایثار علامه مجلسی.

۳. گزیده‌ای از صفحه ۳۶۳ جلد ۱ ذیل آیه ۱۵۴ سوره بقره، منهج الصادقین، مفتح الله کاشانی.

همیشگی است و آن حیات برزخی است و تخصیص در آیه به شهدا برای شرافت و فضیلت آنها است که ایشان پس از شهادت در عالم قدس و در دار کرامت الهی با کمال شرافت مبتهج و متنعم می‌باشند.^۱

شهادت در راه خدا نصیب مؤمنین واقعی می‌گردد همانگونه که در آیاتی از قرآن مجید و احادیثی تصریح شده است:

«خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده آنها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند. این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرمود و از خدا باوفا تر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان! شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است»^۲

«برخی از آن مؤمنان، بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند - تا به راه خدا شهید شدند - و برخی به انتظار، مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند»^۳

گر شهید عشق شد «اهلی» نگویی مرده است

در حقیقت زندگی این است نامش مردگی است^۴

«۱۶» دیوان الست

اشاره است به دو آیه شریفه «و (ای رسول ما) به یاد آر (و خلق را متذکر ساز) هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما به خدائی تو گواهی

۱. جلد ۲، صفحه ۱۳۰ تفسیر مخزن العرفان: بانوی اصفهانی

۲. سوره توبه آیه ۱۱۱، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای

۳. همان، سوره احزاب آیه ۲۳

۴. غزل ۲۲۵ صفحه ۶۹، کلیات اشعار اهلی، محمد اهلی شیرازی

دهیم که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه غافل بودیم. یا آنکه نگوئید که چون منحصرأ پدران ما به دین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم پس پیروی پدران خود کردیم آیا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رسانید؟^۱

راجع به عهد «دیوان» الست گفته شده است که خداوند رحمان بعد از خلقت آدم و حوّا ﷺ فرزندان آنها از اولین تا آخرین فرد را از صلب آدم به صورت ذراتی کوچک خارج نمود، این ذرات دارای فهم و شعور کافی جهت پرسش و پاسخ بوده‌اند، سپس به آنها خطاب کرد «الست بربکم» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی جواب دادند: بلی شهدنا.^۲ پس از عهد تمامی ذرات به صلب آدم ﷺ بر گشتند که تا قیامت به دنیا آیند و عالم را پر کنند به همین جهت این واقعه به «عالم ذر» و این پیمان به «عهد الست» شهرت یافت.

از آیات شریفه قرآن و روایات وارده از پیشوایان دین ﷺ فهمیده می‌شود که خداوند متعال از ایجاد عالم ذر و میثاق معهوده اهداف گوناگونی داشته که شاید بتوان برخی از آن اهداف را این گونه بیان نمود:

۱- اطلاع موجودات از وجود ذات اقدس الهی ۲- بهانه قرار ندادن اطاعت از پدران کافر خویش نسبت به معرفی نکردن ذات ربوبی چنانچه دو آیه ذکر شده به بیان این دو جهت پرداخته است.

۳- یک جا راجع به پیامبران عهد تبلیغ می‌نماید (زمانی که ما گرفتیم از پیامبران پیمانی) و هم از تو^۳ (و گرفتیم از آنها میثاق محکم)^۴ و با علما عهد بسته که بیان

۱. سوره اعراف آیه ۱۷۳، ۱۷۲ قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. ظاهرأ کلمه «شهدنا» را ملائکه گفته‌اند نه بنی آدم و بنی آدم فقط «بلی» گفته‌اند زیرا روایتی هم مؤید شهادت ملائکه در اینجا می‌باشد گرچه مترجمین محترم آیه را اینگونه ترجمه کرده‌اند که بنی آدم گفتند بلی ما شهادت می‌دهیم.

۳. احزاب، ۷.

۴. نساء / ۱۵۴.

قوانین الهی نمایند و آنچه خداوند نازل نموده و دستور داده در کتب آسمانی را کتمان نمایند ﴿و وقتی که میثاق گرفت از آن کسانی که به آنها کتاب عنایت شده که بیان نمایند برای مردم و آن را پنهان ننمایند﴾^۱ ۵- و از تمامی بنی آدم عهد گرفته که وقتی پیمبران آمدند آنها را اطاعت و فرمانبری نمایند ﴿ای بنی آدم وقتی که آمد شما را پیمبرانی از شما که بخواند برایتان آیات مرا﴾^۲ ۶- و نیز با بنی آدم پیمان بسته که اعتراف نمایند به وحدت و یگانگی پروردگار عالم و اطاعت شیطان ننمایند ﴿آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند بلی﴾^۳ ۷- ﴿آیا عهد نبستم با شما ای پسران آدم که عبادت نکنید شیطان را زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکار﴾^۴ ۷- و خود نیز با آنها عهد بسته که وقتی به عهد پروردگار وفا نمودند او نیز وفای به عهد نماید^۵ ﴿که آنها را یاری کند و در دنیا و آخرت حیات پاکیزه به آنها افزاید﴾^۶ ۸- ﴿اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند﴾^۷ یاری خدا تفسیر شده به یاری دین خدا. ۸- و نیز آنها را در مقام امین^۸ در جایگاه صدق نزد ملک مقتدر قرار دهد^۹ ﴿مردمان با تقوا در بهشتها و نهرها در جایگاه صدق نزد پادشاه مقتدر می‌باشند﴾^{۱۰} در برخی روایات جدای از عهد ربوبیت و وحدانیت الهی به میثاقهای دیگری

۱. آل عمران / ۱۸۷.

۲. بقره / ۱۵۱.

۳. اعراف / ۱۷۲.

۴. یس / ۶۰.

۵. بقره / ۴۰.

۶. توبه / ۷۲.

۷. محمد / ۷.

۸. دخان / ۵۱.

۹. قمر / ۵۵، ۵۴.

۱۰. مطالب این قسمت از صفحه ۲۲۲ جلد ۱، تفسیر مخزن العرفان، بانو اصفهانی نقل گردیده است، نکته قابل توجه این است که صاحب مخزن العرفان در اینجا کلیه عهدهای مذکور در قرآن مجید را به عهد در عالم ذر نسبت داده که ظاهراً این خلط است زیرا بسیاری از این عهدها را می‌توان گفت به عالم ذر مربوط نیست بلکه شاید از عهدهایی باشد که پیامبران از امتشان گرفته‌اند و همچنین برخی از عهدهای فطری است.

هم که در عالم ذر از بنی آدم گرفته شده است اشاراتی گردیده است که از آن جمله است:

۱- عهد و میثاق بر قبول نبوت خاتم الانبیا حضرت محمد بن عبدالله ﷺ ۲- بر پذیرش ولایت و امامت امیرالمؤمنین، حضرت علی ﷺ و اولاد طاهرينش، ائمه هدی ﷺ.

امام صادق ﷺ فرمود: میثاقی که در عالم ذر از بنی آدم گرفته شد میثاقی بود به ربوبیت خدا و نبوت پیامبر ﷺ و امامت امیرالمؤمنین ﷺ و ائمه هدی، پس خطاب رسید «آیا من خدای شما نیستم؟ آیا محمد ﷺ پیامبران نیست؟ آیا علی ﷺ امامتان نیست؟ آیا امامان معصوم ﷺ امامانتان نیستند؟ پس جواب دادند: بله، سپس خداوند متعال فرمود: «روز قیامت شهادت می دهیم که چنین قولی را داده و چنین عهدی را بسته‌اید و نگوئید از چنین جریانی بی خبر بوده‌ایم، تا آخر حدیث^۱. شاید بتوان گفت: هدف اصلی خداوند از ایجاد عالم ذر گرفتن پیمان بر ولایت و امامت و محبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ بوده، چنانچه بعضی مفسرین قائلند که مقصود از بار امانت در آیه شریفه «انا عرضنا الامانه»^۲ امانت قبول ولایت و امامت ائمه معصومین ﷺ می‌باشد.^۳ روایاتی هم در تفسیر آیه امانت این امانت را

۱. جلد ۵ صفحه ۲۳۶ حدیث ۱۲ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. احزاب ۷۲.

۳. حدود بیست مفسر قرآن مجید ذیل آیه شریفه «انا عرضنا الامانه» این امانت را به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ تفسیر نموده‌اند از آن جمله است ۱- تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۱۹۸، علی بن ابراهیم قمی (م ۳۰۷ ق ۲۹۸ ش) ۲- تفسیر صافی جلد ۴ صفحه ۲۰۶، ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق ۱۰۵۸ ش) ۳- تفسیر البرهان جلد ۴ صفحه ۳۴۰، سید هاشم حسینی بحرانی (م ۱۱۰۷ ق ۱۰۷۴ ش) ۴- تفسیر نورالقلین جلد ۴ صفحه ۳۰۹، عبد علی العروسی الحویزی (م ۱۱۱۲ ق ۱۰۷۹ ش) ۵- تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۴۵۵، آیه الله مکارم شیرازی و تفاسیر دیگری ذیل آیه شریفه و همچنین در روایاتی هم وارد شده که منظور ولایت علی بن ابیطالب ﷺ است. بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی هم در کتاب شرح دعای سحر ذیل «اللهم انی اسألك بما انت فیه من الشأن والجبروت» صفحه ۲۱۵ راجع به اینکه در این آیه شریفه مقصود از امانت ولایت مطلقه علویه است بیانی دارند.

ولایت دانسته^۱ از جمله روایات است قول امام رضا علیه السلام به معنای امانت در آیه مذکور که حضرت فرمودند: امانت در اینجا یعنی ولایت، هر کس به ناحق ادعای ولایت کند (غصب کند) کافر است.^۲

و همچنین کریمه «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم» آنگاه از نعمتها، شما را در آنجا باز می پرسند.^۳ ائمه علیهم السلام نعیم در این آیه را به نعمت ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تفسیر فرموده اند. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرموده است: ثم لتسئلن یعنی الامن والصحة و ولاية علی بن ابیطالب.^۴

امام صادق علیه السلام فرموده است: «لتسئلن يومئذ عن النعيم» مردم از آنچه خداوند به عنوان نعمت به آنها عطا فرموده از رسول الله و اهل بیت آن حضرت، مورد سؤال قرار می گیرند.^۵

و همچنین فرمود: به خدا قسم مقصود از نعیم در این آیه طعام و شراب نیست بلکه ولایت ما اهل بیت است.^۶

و باز در تفسیر این آیه شریفه فرموده است: نعیمی که خداوند آن را نعمت بر مردم قرار داده است ولایت ما و دوستی محمد و آل محمد علیهم السلام است.^۷ و باز امام صادق علیه السلام فرموده است: ما نعیم هستیم.^۸

گروهی از فقها خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نعیم در دنیا را به آب گوارا معنا نمودند. حضرت غضبناک شد و فرمود: ... گروهی به آب گوارا و گروهی به طعام

۱. جلد ۲۳، صفحه ۲۸۱ حدیث ۲۴ و صفحه ۲۸۰ حدیث ۲۱ بحارالانوار، علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۲۳ صفحه ۲۷۹ حدیث ۱۹ و حدیث ۲۲ عن جعفر بن محمد علیه السلام ... هی ولایة علی بن ابیطالب.

۳. سورة تکوثر آیه ۸، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۴. جلد ۲۴ صفحه ۵۲ حدیث ۱۴، بحارالانوار: علامه مجلسی.

۵. همان، جلد ۷ صفحه ۳۷۲ حدیث ۳۹.

۶. همان، جلد ۲۴ صفحه ۵۶ حدیث ۲۵.

۷. همان، حدیث ۲۷.

۸. همان، صفحه ۵۲ حدیث ۵ و صفحه ۵۶ حدیث ۲۶.

خوب و گروهی به خواب خوب تعبیر می‌کنند در حالی که پدرم از امام صادق علیه السلام نقل فرموده که ایشان فرمودند: خداوند عزوجل از بندگان راجع به آنچه به آنها تفضل نموده، سؤال نمی‌کند و به خاطر آن بر بندگان منت نمی‌گذارد زیرا منت گذاری به خاطر نعمت بر مخلوقین هم قبیح است چه رسد به خدا... لکن نعیم محبت و موالات ما اهل بیت است و این محبت و موالات ما است که خداوند بعد از توحید و نبوت از آن سؤال می‌کند زیرا عبد وقتی موالات ما را داشته باشد، این موالات موجب می‌گردد که به نعمتهای بهشت آن نعمتهائی که تمام شدنی نیست دست یابد.^۱

بسیاری دیگر از آیات شریفه قرآن مجید در اثبات و دعوت به التزام به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد گرامش دلالت دارد که ذکر همه آنها در اینجا مقدور نمی‌باشد.

ولایت و محبت علی بن ابیطالب علیه السلام نزد خداوند عزوجل و رسول بزرگوارش صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، این اهمیت از فرمایشات پیشوایان دین نیز به دست می‌آید همانجا که فرموده‌اند:

خدای عزوجل فرموده است: ولایت علی بن ابیطالب پناهگاه محکم من است هر که - با پذیرش ولایت او - در این پناهگاه وارد شود از عذاب من و آتش دوزخ در امان خواهد بود.^۲

و باز فرموده است: اگر همه مردم بر محبت و ولایت علی بن ابیطالب متحد می‌بودند هرگز آتش جهنم را نمی‌آفریدم.^۳

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: اگر مردم بر دوستی علی بن ابیطالب

۱. جلد ۲۴ صفحه ۵۰ بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. همان جلد ۳۹ صفحه ۲۴۶ حدیث ۹ و صفحه ۲۴۷ حدیث ۳ باب ۸۷، حبه ایمان و بغضه کفر. تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. همان، صفحه ۲۴۷ حدیث ۴.

اتفاق می‌کردند هرگز خداوند رحمان آتش جهنم را نمی‌آفرید.^۱
و فرموده است: زمانی که به معراج می‌رفتم از ناحیه ذات اقدس الهی ندائی شنیدم که فرمود: یا محمد! به حق کسی که تو را به پیامبری برانگیخت اگر همه اهل زمین علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست می‌داشتند همانگونه که اهالی و ساکنین آسمانها او را دوست دارند، هرگز خداوند جهنم را نمی‌آفرید که به واسطه آن عده‌ای عذاب شوند.^۲

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: اگر خلاق بر ولایت تو اتفاق می‌کردند خدا هرگز جهنم را نمی‌آفرید ولیکن تو و پیروانت، روز قیامت رستگارید.^۳
از ابن عباس نقل است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به علی بن ابیطالب افکند و فرمود: تو آقا و مولای دنیا و آخرتی هر کس تو را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست داشت، خدا را دوست داشته و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است.^۴

و فرمود: هر کس دوست دارد با خدا همنشین شود و از جهنم در امان باشد پس علی بن ابیطالب علیه السلام را ولی خود بداند.^۵

و فرمود: جهنم حرام است بر کسی که به من ایمان آورد و علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد و خدا لعنت کند کسی را که با علی علیه السلام مجادله و دشمنی نماید، نسبت علی به من مثل پلک چشم است^۶ - یعنی همان اندازه که پلک به چشم نزدیک است من هم همان اندازه به علی نزدیکم - .

۱. جلد ۳۹ صفحه ۲۴۸ حدیث ۸ و صفحه ۲۴۹ حدیث ۱۰ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، گزیده‌ای از حدیث ۱۱.

۳. همان، حدیث ۹.

۴. همان، حدیث ۱۳ صفحه ۲۵۰.

۵. همان، حدیث ۶.

۶. همان، صفحه ۲۴۷ حدیث ۷.

و نیز فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: هر کس به من و به پیغمبر من ایمان آورد و علی بن ابیطالب را دوست بدارد به خاطر این عملش او را به بهشت وارد می‌کنم.^۱

و فرموده است: هیچ انسانی نیست که در قلبش ذره‌ای از محبت علی بن ابیطالب باشد مگر اینکه هر وقت مُرد، خدا او را بهشتی می‌کند.^۲

و فرمود: دوستی علی بن ابیطالب حسنه‌ای است که هیچ کار بدی به او ضرر نمی‌رساند و دشمنی با او عمل بدی است که هیچ عمل نیکی جبران این بدی را نمی‌کند.^۳

و فرمود: یا علی! اعتنا نکن به کسی که از دنیا می‌رود در حالی که دشمن تو است، کسی که در حال دشمنی با تو بمیرد یهودی یا نصرانی از دنیا رفته است. ای ابالحسن! دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد در حالی که با تو دشمن است.^۴

ابوذر غفاری (م ۳۲ ق ۳۱ ش) و سلمان فارسی (م ۳۶ ق ۳۵ ش) از امیر المؤمنین علی علیه السلام راجع به فضائل آن حضرت سؤال کردند. حضرت پس از ذکر فضیلت‌هایی فرمود: ولایت من دشوار است و تحمل نمی‌کند آن را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا قلب او را آزموده است.^۵ پس اگر ملک مقرب و نبی مرسل نباشد و مؤمن امتحان نشده باشد تحمل آن را نمی‌کند.^۶ در جواب سؤال سلمان فرمود: در آیه شریفه ﴿استعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على

۱. صفحه ۲۴۸ حدیث ۷. بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۳۹ صفحه ۲۴۶، حدیث ۲.

۳. همان، حدیث ۱۰.

۴. همان، صفحه ۲۴۹ حدیث ۱۳.

۵. همان، جلد ۲۶ صفحه ۲ حدیث ۱، باب ۱۴.

۶. صفحه ۱۲۲ تفسیر ام الکتاب، علامه میرجهانی.

الخاصین^۱ مراد از صبر رسول خدا و مراد از صلوة برپا داشتن ولایت من است پس از جهت ولایت است که فرموده «و انها لکبیره» و فرموده است «انهما لکبیره» زیرا که کبیره ولایت است که حمل آن کبیر است برای خاشعین و خاشعون شیعیان با بصیرت مایند و این برای آن است که اهل اقاویل از فرقه مرجئه و قدریه و خوارج و غیر ایشان از جماعت ناصبیه اقرار به رسالت محمد ﷺ دارند و در میان ایشان اختلافی نیست ولیکن در ولایت من اختلاف دارند و منکر ولایت من می باشند و آن را انکار می کنند مگر کمی از آنها و آنها کسانی هستند که خدا در کتاب عزیز خود وصف فرموده که «انها لکبیره الا علی الخاشعین» و در جای دیگر در کتاب عزیز خود درباره نبوت محمد ﷺ و ولایت من فرموده «و بئر معطله و قصر مشید»^۲ مراد از قصر، محمد ﷺ و از بئر معطله ولایت من است که آن را معطل کردند و انکار نمودند و کسی که اقرار به ولایت من نکند، نفعی نمی برد و نفعی نمی دهد او را اقرار به رسالت محمد ﷺ زیرا اقرار به رسالت او و اقرار به ولایت من هر دو مقرون به یکدیگر است.^۳ تا آخر حدیث.

امام محمد باقر علیّه السلام بر پنج پایه استوار است؛ یکی از آن پنج پایه را ولایت دانسته و فرموده به اندازه ای که ولایت اهمیت دارد هیچ چیز به آن اندازه مهم دانسته نشده است.^۴

امام صادق علیّه السلام در اهمیت ولایت امیر المؤمنین علیّه السلام فرموده است: اینکه من

۱. سوره بقره آیه ۴۵، از خدا یاری خواهید و در کارها صبر و تحمل نمائید و نماز بجای آورید چه آنکه امر نماز در دین سخت و مهم و بزرگ خواهد بود و کاری دشوار است مگر بر خدا پرستان، قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۲. قسمتی از آیه ۴۵ سوره حج، و چه چاه و قناتهای آب که معطل بماند و چه قصرهای عالی بی صاحب گشت، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۳. صفحه ۱۲۳ و ۱۳۳ تفسیر ام الکتاب، علامه میرجهانی اصفهانی این روایت در بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۱ به بعد به طور مختصر نقل گردیده است.

۴. جلد ۶۵ صفحه ۳۲۹ حدیث ۱ و صفحه ۳۳۲ حدیث ۸ و حدیث ۱۰ و صفحه ۳۷۶ حدیث ۲۱ و صفحه ۳۳۴ جلد ۷۹ حدیث ۵۹ بحار الانوار علامه مجلسی.

ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را دارم نزد من محبوب تر است از اینکه فرزند او هستم زیرا ولایت علی علیه السلام بر من واجب است ولی فرزند او بودن فضیلت می باشد.^۱ - و فرض بر فضل مقدم است -

امام رضا علیه السلام فرموده است: اینکه خداوند رحمان ولایت علی بن ابیطالب را نجات دهنده از عذاب دانسته این نجات شرط دارد، یکی از شرطهای آن من هستم.^۲ - یعنی پذیرش ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام به تنهایی شرط نجات نیست بلکه پذیرش امامت فرزندان معصوم آن حضرت هم شرط نجات از عذاب دوزخ است -

و همچنین آن حضرت فرموده است:

ولایت حضرت علی علیه السلام در تمام کتابهای آسمانی نوشته شده است و هرگز پیامبری برانگیخته نشد مگر اینکه سفارش به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی بن ابیطالب علیه السلام شده است.^۳

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: یا علی! هر کس از ولایت تو بیزار باشد از ولایت من بیزار است و کسی که از ولایت من بیزار باشد از ولایت خدا بیزار است.^۴ و همچنین خطاب به مردم فرموده است:

ای مردم! بدانید که برای خدا دری است که هر کس از آن در داخل شود از آتش در امان خواهد بود و آن در، علی بن ابیطالب علیه السلام سید الوصیین و امیر المؤمنین و برادر رسول خدا و خلیفه و جانشین او بر همه مردم است، ای مردم هر کس دوست دارد حجت بعد از مرا بشناسد پس علی بن ابیطالب را بشناسد، ای مردم! هر کس

۱. جلد ۳۹ صفحه ۲۹۹ حدیث ۱۰۵ بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. جلد ۳ صفحه ۱۰۱ مناقب آل ابی طالب: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی. (م ۵۸۸ ق ۵۷۰ هـ)

۳. جلد ۲۶ صفحه ۲۸۰ حدیث ۲۴ و جلد ۳۸ صفحه ۴۶ بحار الانوار: علامه مجلسی.

۴. همان، جلد ۳۶ صفحه ۱۳۶ قسمتی از حدیث ۹۳

دوست دارد که ولایت خدا را داشته باشد به علی بن ابیطالب و امامان از ذریه من اقتدا کند زیرا آن بزرگواران صاحبان خزینه‌های علم من می‌باشند.^۱ و همچنین فرموده است: ولایت علی بن ابیطالب، ولایت خداوند عزوجل و دوستی با او عبادت و پیروی از او از واجبات الهی است و دوستان علی دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدا و جنگ با علی بن ابیطالب جنگ با خدا و صلح با او صلح با خداست.^۲

و باز خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

یا علی! تو مولای مؤمنان و بعد از من حجت بر مردم جهانی، هر کس تو را دوست داشت مستحق بهشت و آنکه با تو دشمن باشد، مستحق دخول در دوزخ است یا علی! سوگند به خدائی که مرا به پیامبری برانگیخت و از بین همه آفریدگان، مرا برگزید، اگر بنده‌ای هزار سال خدا را عبادت کند عبادت او پذیرفته نمی‌شود مگر با دوستی تو و دوستی امامان از فرزندان تو، این را جبرئیل به من خبر داد ﴿فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾^۳ هر کس بخواهد مؤمن شود و هر کس بخواهد کفر پیشه کند.^۴

و باز فرموده است: یا علی محبت! نسبت به تو ایمان و دشمنی با تو نفاق است و اول کسی که وارد بهشت می‌شود دوست تو است و اول کسی که وارد آتش می‌گردد دشمن تو می‌باشد و خدا تو را بر آن سزاوار کرده است زیرا تو از من هستی و من از تو هستم.^۵

۱. جلد ۳۶ صفحه ۲۶۳ حدیث ۸۴ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۳۸ صفحه ۳۱ حدیث ۹ و جلد ۴۰ صفحه ۴.

۳. سوره کهف آیه ۲۹.

۴. صفحه ۲۵۸ قسمتی از حدیث ۲، درالاخبار، آیه الله سید مهدی حجازی شهرزائی به نقل از صفحه ۱۳۴

جلد ۳۸ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۵. همان، صفحه ۲۶۴ قسمتی از حدیث ۲، به نقل از جلد ۳۹ صفحه ۲۶۷ بحارالانوار: علامه مجلسی.

امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نقل فرموده که آن حضرت فرمود: خدا برای برادرم علی بن ابیطالب فضیلت‌هایی قرار داده که آنها را جز خدا نمی‌داند هر کس فضیلتی از فضائلش را یاد کند و به آن اقرار داشته باشد، خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد اگر چه به اندازه گناه جن و انس باشد و هر کس فضیلتی از فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را بنویسد تا زمانی که از آن نوشته اثری باقی است، فرشتگان برایش استغفار می‌کنند و هر کس به فضیلتی از فضائل او گوش دهد خدا گناهانی را که از راه شنیدن کسب کرده می‌آمرزد و هر کس به نوشته‌ای در فضائل او نگاه کند خدا گناهانی را که با چشم انجام داده است می‌آمرزد. سپس فرمود: نگاه کردن به علی بن ابیطالب عبادت است و یاد او نیز عبادت است و ایمان هیچ بنده‌ای جز با ولایت او و برائت از دشمنان او مقبول نیست. از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر درختان باغها قلم و دریاها مرکب و فرشتگان حسابگر و انسانها نویسندگان شوند فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمی‌توانند شمارش کنند.^۱

و باز امام صادق علیه السلام فرمود: ولایت ما ولایت خداوند عزوجل است.^۲ و همچنین فرموده است: وقتی کسی بگوید لا اله الا الله، محمد رسول الله پس باید علی امیرالمؤمنین ولی الله را نیز بگوید.^۳

از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که روز فتح خیبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: قسم به خدائی که جان من در دست او است، اگر نبود بیم اینکه بگویند گروهی از اتمم در مورد تو آنچه را نصاری دربارۀ عیسی بن مریم گفتند - و او را خدا

۱. صفحه ۲۵۸ حدیث ۵، در الاخبار: آیه الله سید مهدی حجازی، به نقل از جلد ۳۸ صفحه ۱۹۶ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۲. جلد ۹۷ صفحه ۲۶۲ حدیث ۱۵ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۳. صفحه ۲۶۰ حدیث ۷ در الاخبار: آیه الله سید مهدی حجازی به نقل از جلد ۳۸ صفحه ۳۱۸ بحارالانوار: علامه مجلسی.

خواندند - می‌گفتم درباره‌ی تو چیزی را که هرگاه از جائی گذر کنی مردم خاک کف پایت را جهت تبرک بردارند.^۱

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاهی به علی علیه السلام افکند و فرمود: در تو شباهتی از عیسی بن مریم وجود دارد که اگر بیم آن نبود که غلو کنندگان اتم بگویند درباره‌ی تو آنچه را که نصاری درباره‌ی عیسی بن مریم گفتند، می‌گفتم در فضیلت تو چیزی را که به خاطر آن فضیلت خاک کف کفشت را جهت تبرک و باقیمانده‌ی آب وضویت را جهت استسفا بر می‌داشتند لیکن تو را همین کافی است که تو از من هستی و من هم از تو می‌باشم.^۲

در اربعین هاشمیه روایت و توضیح بسیار مفصلی از عالم ذر بیان گردیده است.^۳ گواهی می‌دهم که به واسطه ولایت و دوستی تو اعمال بندگان مقبول و پذیرفته می‌شود و کردار خلق نیکو (و پاک و منزّه از شرک و ریا) می‌گردد و اعمال حسنه مضاعف و زیاد و اعمال سیئه محو و آمرزیده می‌شود. پس هرکس (به محشر) با ایمان به ولایت تو و اعتراف به امامت محشور شود اعمالش مقبول و پذیرفته است و گفتارش تصدیق شود و حسناتش مضاعف و گناهانش محو و بخشیده شود و هرکس از ولایت و عهد امامت برگردد و جاهل به مقام معرفت باشد و غیر تو را به جای تو بگزیند خدا او را به رو در آتش دوزخ بیفکند و هیچ عمل او را نپذیرد و در روز قیامت در میزان حساب عملش را وزنی نباشد (یعنی اعمالش قدر و بهائی ندارد) و خدا را گواه می‌گیرم و فرشتگان را و تو را نیز ای مولای من گواه می‌گیرم بر این عقیده که به حضرت عرضه داشتم که ظاهر او مانند باطن آن و سرّ و علنش

۱. تلفیقی از جلد ۴ صفحه ۸۱ خبر ۶ و جلد ۲۱ صفحه ۷۹ و جلد ۳۶ صفحه ۱۷۹ و جلد ۳۸ صفحه ۲۴۷ حدیث ۲ و جلد ۴۷ صفحه ۱۶۷ حدیث ۹ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۲۵ صفحه ۲۸۳ حدیث ۳۵ و جلد ۳۱ صفحه ۴۳۸ و جلد ۳۵ صفحه ۳۱۵ حدیث ۴ و صفحه ۳۲۰ حدیث ۱۷.

۳. حدیث بیست و چهارم اربعین الهاشمیه: بانو اصفهانی.

یکسان است (یعنی این عقیده زبان و قلب من است) و تو خود بر این عرضم گواهی که این است عهد و پیمان من با تو زیرا تو نظام بخش دین و پیشوای متقین و عزت و شرافت بخش موحدان (و یکتا پرستان) عالمی و مرا به این ایمان و عهد به ولایت خدای عالم امر فرموده.^۱

در مدح مولی الموالی علی علیه السلام اشعار جالب و ارزشمند فراوانی سروده شده است که می توان اشاره ای به برخی از آنها داشت.

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

مسجود ملایک که شد آدم زعلی شد

آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه این است

تا هست علی باشد و تا بود علی بود^۲

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگاه از سرّ الله

۱. بخشی از زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام که در سرداب مقدس حضرت را با آن می خوانیم. صفحه ۹۴۱ مفاتیح الجنان ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۲. پایان دفتر اول مثنوی مولوی: جلال الدین محمد بلخی رومی

یک ممکن و این همه صفات واجب لاحول و لاقوة الا بالله^۱
و حافظ شیرین سخن نیز چنین سروده است:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت و لطف اله باش
آن را که دوستی علی نیست کافر است گوزاهد زمانه و گو شیخ راه باش
امروز که من زنده‌ام به ولای تو یا علی فردا به روح پاک امامان گواه باش^۲

.....

به دوستی نبی و ولی اساس نهاد
جهان و هر چه در او هست خالق جبار
اگر نه ذات نبی و ولی بُدی مقصود
جهان به کتم عدم خفته بُد چو اول بار
نوشته بر در فردوس کاتبان قضا
نبی رسول و ولی عهد حیدر کزار
امام جنّی و انسی علی بود که علی
ز کل خلق فزونست از صغار و کبار
ز نام اوست معلّق سما و کرسی و عرش
ز ذات اوست مُطَبّق زمین بدین هنجار
علی امام و علی ایمن و علی ایمان
علی امین و علی سرور و علی سردار
علی علیم و علی عالم و علی اعلم
علی حکیم و علی حاکم و علی مختار

۱. پایان دفتر اول مثنوی مولوی: جلال‌الدین محمد بلخی رومی.

۲. دیوان حافظ بخش غزلیات صفحه ۲۶۶.

علی نصیر و علی ناصر و علی منصور
 علی مظفر و غالب، علی سپهسالار
 علی عزیز و علی عزت و علی افضل
 علی لطیف و علی انور و علی انوار
 علی است فتح فتوح و علی است راحت روح
 علی است بحر سخا و علی است کوه وقار
 علی سلیم و علی سالم و علی مسلم
 علی قسیم قصور و علی است قاسم نار
 علی صفی و علی صافی و علی صوفی
 علی وقی و علی صفدر و علی کرار
 علی نعیم و علی نعمت و علی منعم
 علی بود اسدالله قاتل الکفار
 علی ز بعد محمد ز هر که هست به است
 اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار
 به حق نور محمد به آدم و به خلیل
 به حق شیث و شعیب و به هود کم آزار
 به حق یوسف و یعقوب و یحیی و لقمان
 به حق نوح نجی در میان دریا بار
 به حق دین محمد به خون پاک حسین
 به حق مردم نیک از مهاجر و انصار
 که نیست دین هدی را به قول پاک رسول
 امام غیر علی بعد احمد مختار

ز بعد او حسن است و حسین و عترت او
مجوی جهل بر این کار مؤمن دین دار^۱
به دشمنان منشین حافظا تولا کن
نجات خویش طلب کن به جان ز هشت و چهار
حرام زاده و بد فعل و شوم و بی بنیاد
به مدح شاه جهان کی کجا کند اقرار^۲

«۱۷» ذکر ملک

یک قسم از ملائکه بر چهار طایفه اند؛ ۱- فرشتگان ساجد ۲- فرشتگان راکع
۳- فرشتگان قائم ۴- فرشتگان مُسَبِّح و شاید مقام اول ملائکه ساجد را باشد زیرا
ساجدان مقام فنا و استهلاکشان در حق بیشتر است چون که محورانیت و محق
هویت در مشاهده حضرت احدیت شده اند و دائم در حال سجود که مقام فنا است
«فناى ذاتی و صفاتی و افعالی» و مستغرق در شهود معشوقند و ابداً به شئون عالم و
آدم نظر ندارند و بالفطره مأموریتی جز شهود حق بر آنها نخواهد بود و در تکوین جز
مطالعه انوار الهی و مشاهده حسن و جمال نامتناهی آنان را به چیز دیگری توجه
نیست بلکه سراپا محو دیدار و محق انوارند و شاید منظور از ملائکه مهیمن در شرع
و انوار قاهره و عقول طولیه در لسان اشراق این طایفه از فرشتگان باشد. و ملائکه
راکع در رتبه به مقام ساجدان نرسند و فنا و استغراقشان کمتر از مقام ساجد است
زیرا حال رکوع مثل سجود استغراق و اندکاک هویت تام نیست. بعد از راکعان
فرشتگان قائمند که به رتبه ساجدان و راکعان نرسیده و مقامشان مادون آنها است. و
بعد از آنان فرشتگان مُسَبِّحند که به ذکر و تسبیح و تقدیس الهی و به یاد اوصاف

۱. تا آنجا که می گوید.

۲. بخش قصائد دیوان حافظ قسمتی از قصیده اول صفحه ۴۹۲.

جلال و جمال حق مشغولند و البته ذکر و تسبیح آنان شاید اعم از ذکر لسان باشد بلکه شامل هرگونه اظهار کمال و جمال حق خواهد بود، پس می‌توان فرشتگانی را که مأمور تربیت انواع حیوانات و نباتات و گل‌ها و میوه‌های رنگارنگ و معادن و آب و خاک و باد و آتش و غیره‌اند که هر کدام در حقیقت کارشان اظهار کمال قدرت و علم و حکمت الهی است و این خود تسبیح فعلی آنها می‌باشد «از ملائکه ساجد دانست» زیرا حمد و تسبیح اظهار کمال محمود است و آنان به زبان عمل به این کار مشغولند زیرا یکی مظهر یا رازق است و خدا را به این وصف تسبیح و ستایش می‌کند و یکی مظهر یا مصوّر است و یکی مظهر یا جمیل، یکی خدا را به وصف یا نور ستایش می‌کند. همه به ستایش اوصاف حق مشغولند علاوه بر ذکر زبان حق را ستایش و تسبیح تکوینی یعنی حمد فعلی که اتم و اکمل از حمد لسانی است می‌نمایند.^۱

در مورد ذکر زبانی ملائکه در سجود و غیر سجود روایات فراوان است و نقل شده که ذکر زبانی آنها «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» می‌باشد.^۲ در حدیث بسیار مفصل از امام صادق (ع) روایت شده که خدا در معراج به پیامبر بزرگوار (ص) چیزهایی تعلیم فرمود و محملی از نور در رنگهای مختلف بر آن حضرت فرود آورد سپس ملائکه در اطراف آسمان به استقبال پیامبر آمده و به سجده رفتند و گفتند: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» این نور چقدر به نور پروردگارمان شبیه است! پس از آن درهای آسمان گشوده شد و همه ملائکه اجتماع نموده بر پیامبر سلام دادند و... سپس به آسمان دوم تشریف برده زمانی که به آنجا نزدیک شد ملائکه آن آسمان نیز آمده به

۱. گزیده‌ای از صفحه ۳۵۵-۳۵۴ جلد ۲ حکمت الهی حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. جلد ۳۹ صفحه ۱۶۲ حدیث ۱ بحارالانوار. علامه مجلسی.

سجده رفتند و گفتند: «سبح قدوس رب الملائكة والروح»^۱... تا آخر حدیث. علامه مجلسی ذیل این حدیث مفصل توضیحی دارد.^۲

«۱۸» عقل کل

یکی از فضیلت‌های پیغمبران بزرگوار خصوصاً حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله این است که دارای عقل کامل بوده‌اند، لذا حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین را عقل کل گویند و روایاتی هم در این باب به ما رسیده است که مؤید این است که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله صاحب عقل کل بوده از جمله آن روایات است اینکه:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرموده‌اند:

خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرده مگر با عقل کامل، و عقل هر پیامبری به تنهایی از عقل‌های همه امت آن پیامبر افضل است.^۳

۲- امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی از پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله نقل فرموده که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نود و نه جزء از عقل را عطا فرموده و یک جزء باقیمانده را بین بقیه بندگان تقسیم نموده است.^۴ - پیامبران دیگر نسبت به امت خودشان از کاملترین عقل برخوردار بوده‌اند در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به همه مردم از اولین تا آخرین این فضیلت را دارا بوده و صاحب عقل کل می‌باشد -.

علی زور بازوی شاه رسل وزیر خرد خانه عقل کل^۵

۱. جلد ۱۸ صفحه ۳۵۴ حدیث ۶۶ و جلد ۷۹ صفحه ۲۳۷ حدیث ۱ و جلد ۶ صفحه ۳۳ فی معراج صلی الله علیه و آله بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. جلد ۱۵ صفحه ۴۶۸ حدیث ۱، مرآة العقول: علامه مجلسی.

۳. بخشی از حدیث ۱ صفحه ۲۲ در الاخبار من بحار الانوار: آیه الله سید مهدی حجازی شهرستانی به نقل از جلد ۱ صفحه ۹۱ حدیث ۲۲، بحار الانوار: علامه مجلسی.

۴. همان، بخشی از حدیث ۲ به نقل از جلد ۱ صفحه ۹۷ حدیث ۶ و همچنین در جلد ۱۶، صفحه ۲۲۴ حدیث ۲۶ بحار الانوار: علامه مجلسی نیز این روایت آمده است.

۵. صفحه ۱۹۶ دیوان صحبت لاری.

«۱۹» پرتو رخسار

اشاره است به آیه شریفه نور که می‌فرماید: ﴿خدا نور (وجود بخش) آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی باشد... و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود هدایت بخشد﴾^۱ تا آخر آیه.

نور بر چهار وجه است: ۱- نور متلالی چون آفتاب و ماه و کواکب ۲- نور متولد مثل متولد از اشعه اجرام مذکوره ۳- نور من حیث الصفا چون نور جوهر و هر چه در او صفائی باشد مانند آینه ۴- نور من طریق المدح که از جهت مدح است مانند این است که گویند: فلان نور العصر و نور البلد، فلانی هادی و منعم و محسن زمانه و بلد است و مراد در این مقام قسم چهارم است و بر هر وجه اطلاق نور بر خداوند سبحان بر حقیقت خود نیست بلکه بر سبیل مجاز است، زیرا نور از امارات حدوث است و خالی از طلوع و غروب و ارتفاع و هبوط و غیر آن از اعراض نیست. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروی است که ﴿الله نور السموات و الارض﴾ به این معنا است که حق تعالی نشر حق کرد در آسمان و زمین تا آنکه همه آسمان و زمین و ما بینهما به نور حق روشن گشتند یا آنکه اهل آسمان و زمین را به نور حق منور ساخت تا به حق عارف شدند.

﴿الله نور السموات و الارض﴾ یعنی خداوند صاحب نور آسمانها و زمین است، خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن است، زیرا هر چه از اجزای عالم هستی در بلندی و پستی نوری دارد چه آن نور ذاتی باشد یا عرضی همه از عطای فضل او است. و یا به معنی اینکه خداوند منور آسمانها و زمین است یعنی او روشن کننده آسمان به ملائکه مقربین و نور دهنده زمین به انبیاء و مرسلین یا روشنی بخش آینه

۱. سوره نور آیه ۳۵ معروف به آیه نور، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشاهی.

دل‌های ساکنان زمین و آسمان به انوار معرفت و توحید یا روشنی آسمان و زمین به وسیله خورشید و ماه و ستارگان یا به معنی مدبر باشد.^۱

آنچه در عالم ممکنات از کمالات وجودی و اخلاقی یافت گردیده تماماً از منبع فیض الهی و از دریای رحمت بی انتهای سبحانی ترشح نموده و به نور وجودش ظلمت عدم را از عوالم امکانی برداشته و همه از پرتو نور و وجود سرمدی او در صحرای وجود قدم زدند و شاید مقصود از نور خدا رحمت رحمانی و فیض منبسط صمدانی باشد که به تمام ممکنات احاطه نموده و همه را از فیض وجود خود بهره‌مند گردانیده است. از غزالی نقل شده که در شرح اسم نور گفته است:^۲ «نور ظاهری است که هر ظاهری به او ظاهر گردیده زیرا که نور چیزی را گویند که به خود ظاهر و ظاهرکننده غیر خود است و وقتی وجود و عدم را مقابل هم گرفتیم لامحاله ظهور برای وجود است و ظلمتی نیست که تاریکتر از عدم باشد، پس چیزی که ظلمت عدم را به ظهور وجود منتهی می‌گرداند سزاوار است که آن چیز نور نامیده شود و وجود نوری است که از نور ذات حق تعالی بر تمام اشیا فائض گردیده این است که او نور آسمان و زمین است و همین طوری که ذره‌ای از نور خورشید نیست مگر اینکه دلالت دارد بر وجود خورشید نورانی همینطور از وجود آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است ذره‌ای نیست مگر اینکه دلالت دارد بر وجود پدید آورنده او». و از صدر المتألهین است^۳ که نور یعنی منور و خدا کسی است که قلوب عارفین را به توحید منور گردانیده و اسرار و بواطن دوستان را به تأیید خود روشن می‌گرداند و گویند: نور چیزی است که اشیا را به تصویر و تنویر مکنون گردانیده و نیز گفته‌اند: نور

۱. منہج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.

۲. منہج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.

۱. گزیده‌ای از جلد ۶ صفحه ۳۱۲ منهج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.
۲. ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی کتابی مستقل به نام «مشکاة الانوار» در تفسیر آیه شریفه نور تألیف نموده است.

۳. جلد ۴ صفحه ۳۴۳ به بعد تفسیر القرآن الکریم: صدر المتألهین شیرازی (م ۱۰۵۰ ق ۱۲۰۱۹ ش).

است که قلوب را به ایثار حق هدایت نموده و او را برگزیده.^۱

نور موجودی است که به خود ظاهر است و دیگران از پرتو آن ظاهر گردیده و استفاده می‌کنند و چیزی که مبدأ ادراک مدرک و مدرک است وجود می‌باشد و هر چه را درک کنی نخست وجود آن را درک نموده‌ای، اگر چه متوجه این درک هم نباشی و ادراک وجودی او از آن نظر مخفی مانده که در غایت وضوح است و جای هیچ تعجبی نیست که پیدائی هر چیزی از نهایت ظهور اشیا بر اثر اضداد آنها است و موجودی که سایه وجودی او به جائی رسیده باشد که ضدی نداشته باشد ادراک آن بسی مشکل است، حال اگر چیزهایی در نظر مجسم گردند که برخی از آنها دلالت بر وجود خدا کنند و برخی دیگر این دلالت را نداشته باشند موجب تفرقه در قرب به او می‌شوند زیرا از یکی قرب الی الله حاصل می‌گردد و از دیگری نه، لیکن اگر همه آنها به یک میزان دلالت بر او داشته باشند کار سخت‌تر خواهد شد. برای نمونه نور خورشید که بر زمین می‌تابد، ما می‌دانیم که این نور عارضی است و هر وقت خورشید غروب کند این تابش هم محو می‌گردد. پس اگر نور خورشید همیشگی می‌بود و غروب نمی‌کرد در این صورت نمی‌فهمیدیم که این نورانیت از او است یا از چیزی دیگر فقط این گمان را داشتیم که اجسام هیئت‌ی جز رنگ‌هایشان ندارند اما خود نور به تنهایی قابل درک نیست، لکن با غروب خورشید و تاریکی عالم تفرقه صورت می‌گیرد و متوجه می‌شویم که نورانیت اجسام به واسطه نور خورشید بوده اکنون که خورشید غروب کرده وجود نور را در اثر فقدان آن متوجه می‌گردیم چنانچه اگر غروبی برای خورشید نمی‌بود از وجود تاریکی اطلاع حاصل نمی‌شد مگر با دشواری زیاد و این عدم اطلاع برای این است که همه اجسام را یکسان و بدون اختلاف می‌بینیم؛ چه در ظلمت و چه در نور. این معنا نسبت به نور خورشید بود که روشن‌ترین محسوسات است و به وسیله آن همه محسوسات قابل درک

۱. گزیده‌ای از صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۲ جلد ۹ مخزن العرفان: بانو اصفهانی.

می‌باشند. خدای متعال از همه چیز ظاهرتر است و ظهور همه چیز وابسته به او است که اگر غایب شود یا تغییر یابد آسمانها و زمین منهدم و ملک و ملکوت باطل می‌گردند. اینجا است که به خوبی می‌توان وجود و عدم را متوجه شد. اگر بعضی چیزها را موجود به واسطه او و بعضی دیگر را موجود به واسطه غیر او بدانیم به خوبی به تفرقه بین آن دو پی می‌بریم، لیکن دلالت به خداوند در همه چیز به یک اندازه است و وجود او همیشه دائمی است و خلافتش محال بوده لذا شدت ظهور باعث خفای او شده پس خفای او در اثر شدت ظهورش هست و این خفا اشکالی ندارد.^۱

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام راجع به صفات خداوند عزوجل فرموده‌اند: خدا نوری است که ظلمت در او نیست و علمی است که جهل در آن وجود ندارد و زنده‌ای است که نمی‌میرد.^۲

از امام کاظم و امام رضا علیه السلام تفسیر قول خداوند تبارک و تعالی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» سؤال شد در جواب فرمودند: خدا هدایتگر آسمانها و زمین و هدایتگر ساکنین آسمانها و زمین است.^۳

علامه مجلسی ذیل این حدیث شریف بیانی دارد که نور چیزی است که روشن‌گر خویش و سبب روشنی و ظاهر شدن غیرش باشد و خداوند سبحان کسی است که خودش موجود است و پدید آورنده غیر می‌باشد و همچنین خداوند ذاتاً عالم است و فیض رساننده علوم است بر دیگران و اوست هدایتگر اهل آسمان و زمین به وسیله آنچه خلق کرده و ظاهر نموده است از نشانه‌هایی که بیانگر وجود و علم و قدرت او است و به وسیله آنچه به اهل آسمان و زمین - مخلوقات عالم - افاضه فرموده از علوم و معارف.^۴

۱. باب چهارم انس و محبت فصل هشتم صفحه ۱۸۷، از کتاب الحقایق ملامحسن فیض کاشانی.

۲. جلد ۴ صفحه ۶۸ حدیث ۱۲ و صفحه ۶۹ حدیث ۱۲ و ۱۶ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۳. همان، جلد ۴، صفحه ۱۵ حدیث ۱ و ۳.

۴. جلد ۲ صفحه ۴۰ ذیل حدیث ۴، مرآة العقول علامه مجلسی.

«۲۰» صحبت سوزن

علت آنکه حضرت عیسی علیه السلام از آسمان چهارم فراتر رفت وجود سوزنی در جامه او بود، زیرا هنگامی که در عروج به طرف عرش الهی در حرکت بود جبرئیل را دید، جبرئیل به عیسی علیه السلام گفت: این چیست در گوشه عبای تو (یا در جیب تو)؟ عیسی گفت: سوزن است، جبرئیل گفت: حال که از مال دنیا همراه داری همین جا بمان و جلوتر مرو و عیسی علیه السلام در آسمان چهارم متوقف شد، برخی گفته‌اند که عیسی علیه السلام از وجود سوزن به همراه خود خبر نداشته است.^۱

«۲۱» خلع نعلین

اشاره است به «کریمة فاخلع نعلیک»^۲

یکی از پیامبران اولوالعزم حضرت موسی علیه السلام است.

در قرآن مجید می‌فرماید، «ندا شد که ای موسی! من پروردگار توام، تو نعلین از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.»^۳

اینکه حق سبحانه به خلع نعلین امر فرمود به جهت آن بود تا قدم موسی علیه السلام زمین مقدس را مس کند و برکت آن به پای وی رسد. محققان گفته‌اند که این درس یادگیری روش تواضع و ادب است که بر بساط بزرگان با نعلین نتوان رفت لذا طایفه‌ای پای برهنه سیر می‌فرمودند و به جهت این است که سنت است پای برهنه طواف کعبه کنند و همچنین چون به بقاع شریفه نزدیک شوند مانند ضریحهای مقدسه ائمه هدی علیهم السلام پای را برهنه کنند. اهل اشارت گفته‌اند که مراد آن است که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن یعنی در عالم تجرید و تفرید قدم به آن

۱. صفحه ۴۲۳ شماره ۱۱ فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا.

۲. سوره طه آیه ۱۲.

۳. سوره طه آیه ۱۰ تا ۱۲، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

کوی، نه و گویند که معنی آن است که دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن.^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده که یعنی نترس، خود را از هر دو ترس خارج نما؛ ترس از بین رفتن زن و فرزندش که آنها را تنها گذاشته بود و ترسش از فرعون^۲. و از حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) راجع به امر خدا به موسی در بیرون آوردن نعلین سؤال شد.^۳ حضرت - پس از بیان مطالبی - فرمود: موسی در وادی مقدس با پروردگار مناجات کرد و گفت: ای خدا! من محبت و دوستیم به تو را خالص نموده‌ام - فقط تو را دوست دارم - و دلم را از غیر تو پاک کرده‌ام. این در حالی بود که علاقه زیادی به زن و فرزندش هم می‌داشت. پس خداوند متعال فرمود: نعلینت را بیرون آر یعنی اگر واقعاً دلت را از میل به غیر من پاک نموده‌ای و محبتت را برای من خالص نموده‌ای - و به غیر من علاقه نداری - محبت زن و بچه‌ات را کنار بگذار.^۴

مقصود از نعلین محبت زن و بچه است، چون موسی علیه السلام در آن وقت برای اینکه زن و بچه‌اش در بیابان تنها و در سرما و سختی بودند و توجه موسی علیه السلام به آنها بود امر شد که تو در جایی می‌باشی که بایستی همه چیزها را از دل بیرون کنی و یک دله و یک جهت روی به حق آری و فرمان او را اطاعت نمایی، زیرا که تو در محل مقدسی می‌باشی.^۵

«۲۲» وادی ایمن

اشاره است به آیات شریفه‌ای که جریان رسیدن حضرت موسی علیه السلام را به کوه طور و سرزمین مقدسی که در آن به نبوت برگزیده شد بیان می‌فرماید:

۱. جلد ۵ صفحه ۴۷۳ تفسیر منهج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.

۲. جلد ۱۳ صفحه ۶۴ حدیث ۲ بحار الانوار: علامه مجلسی.

۳. همان، جلد ۵۲ صفحه ۸۴ حدیث ۱.

۴. جلد ۳ صفحه ۳۰۲ تفسیر صافی: ملامحسن فیض کاشانی.

۵. جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹ تفسیر مخزن العرفان: بانو اصفهانی.

«اکنون به وادی مقدسی قدم نهادی»^۱. چون موسی علیه السلام به آن آتش نزدیک شد از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت (مقدس) به او ندائی رسید که «ای موسی! هوش دار که منم خدای (یکتا) پروردگار جهانیان»^۲. «آیا خبر موسی عمران به تو رسیده، آنگاه که خدا او را در وادی مقدس طوی ندا کرد»^۳.

موسی علیه السلام زنش را برداشت رو به جانب بیت المقدس روانه شد، در شب تاری راه را گم کرد پس آتشی از دور دید و گفت با (عیال) خود که در اینجا مکث کنید که من آتشی دیدم شاید برای شما مقداری از آن آتش یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش رسید درختی سبز و خرم دید که از پائین تا بالای آن را آتش فرا گرفته است وقتی نزدیک آن رفت ندا رسید از جانب راست وادی در بقعه مبارکه از آن درخت که «ای موسی! به درستی که منم خداوندی که پروردگار عالمیانم» و ندا رسید که بینداز عصایت را، موسی عصایش را انداخت آن عصا به صورت اژدها شد و به حرکت آمد، موسی ترسید و گریخت. ندا به او رسید که برگرد. چون برگشت، گفت: خداوندا! این سخنی که می شنوم کلام تو است؟ فرمود: بله، پس مترس چون این خطاب به او رسید ایمن گردید اینجا بود که خطاب رسید «بکن نعلین خود را به درستی که تو در وادی مقدس و مطهری هستی که آن طوی است»^۴.

موسی صاحب شریعت و فاتح و منجی ملت یهود است. وی بین قرون سیزده تا پانزده قبل از میلاد ظهور کرده است، پس از پایان مدت قرار داد که اغنام و احشام فراوانی به دست آورده بود با همسرش صفورا عازم مصر شد. به فرمایش قرآن مجید موسی در بین راه هنگامی که برای تهیه هیزم به طرف وادی طوی در دامنه کوهستان رفت، نور حق در درختی تجلی نمود و ندائی از درخت برآمد^۵.

۱. سوره طه آیه ۱۲، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. همان، سوره قصص آیه ۳۰.

۳. همان، سوره نازعات آیه ۱۵ و ۱۶.

۴. جلد ۱ فصل دوم صفحه ۲۱۶ و همچنین صفحه ۲۲۰، حیات القلوب: علامه مجلسی.

۵. گزیده‌ای از گفتار ۸۹ صفحه ۶۱۶، اعلام قرآن: دکتر محمد خزائلی.

وادی ایمن دره‌ای است که موسی در آن نور الهی را به صورت آتش در درخت جلوه‌گر دید و در آنجا ندای «اخلع نعلیک^۱» بگوش او رسید و به رتبه نبوت مبعوث شد، چون از مدین به طرف مصر آیند این درّه در طرف راست کوه سینا واقع است و در تورات طوی نامیده شده و این نام در قرآن مجید^۲ نیز آمده است، وادی ایمن از آن جهت که محل جلوه نور حق شد و آتش موسی در آنجا ظاهر گردید در نظر عرفا تأویلاتی دارد، مخصوصاً ایمن را ریشه یمن گرفته‌اند و با صفات قدس و برکت که به آن وادی یا بقعه داده شده تأویلات و مضامین عرفانی ساخته‌اند.^۳

موسی چهل ساله بود که همراه با اهل و عیال خود متوجه مصر (بیت المقدس) گشت تا مادر و برادر و خواهرانش را زیارت کند، در شبی سرد و تاریک و به جهت ترس از پادشاهان از جاده منحرف شده رو به بیابان نهاد و راه را گم کرد، اتفاقاً زنش را وضع حمل رسید، چون هوا سرد بود و آتشی هم نمی‌یافت در کار خود حیران ماند و ندانست که چه کند و کجا رود. ناگاه از طرف طور آتشی را دید، به کسان خود گفت در همین مکان بمانید زیرا من آتشی دیدم شاید از آن آتش خبری برایتان بیاورم، یعنی از نزد کسانی که بر سر آتش هستند خبری تحقیق کنم که راه از کدام طرف است یا بیاورم مقداری از آن آتش را شاید گرم شوید. پس چون نزدیک آن آتش آمد از کنار رودخانه‌ای که جانب راست موسی قرار داشت در جایی که برکت داده شده بود ندا آمد ای موسی! منم خدا پروردگار عالمیانم.^۴ و همین بقعه مبارکه است که حق تعالی به موسی امر فرمود که «اخلع نعلیک اَنک بالواد المقدس طوی» و برکت آن از آن جهت است که معدن وحی و رسالت و کلام است و شنیدن موسی ندا و کلام را از درخت به این صورت بود که حق تعالی در آن

۱. طه / ۱۲

۲. نازعات / ۱۶

۳. گفتار ۹۴ صفحه ۶۵۱، اعلام قرآن: دکتر محمد خزانلی

۴. قصص / ۳۰

درخت ایجاد کلام نمود و آن درخت را محل کلام گردانید.^۱

خداوند به پیامبر اسلام ﷺ فرمود: آیا شنیده‌ای تو سخن موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم را وقتی که بخواند موسی را پروردگارش در وادی پاکیزه طوی، این نام آن وادی است یعنی به وادی مقدسی که آن طوی است و نزد بعضی طوی به معنی مرتین است و مراد کثرت لطافت و نظافت و طهارت آن است یا وادی پاکیزه که دو مرتبه در آن ندا کرده شد.^۲

در تفسیر صافی روایتی از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده که از آن حضرت درباره وادی مقدس سؤال شد که چرا به آن وادی، مقدس گفته می‌شود؟ حضرت فرمود: برای اینکه در آن سرزمین ارواح گرامی داشته و تقدیس می‌شود و همچنین ملائکه در آن سرزمین برگزیده شدند و محل تکلم خداوند عزوجل با موسی ﷺ است.^۴

سینه سینا کن از محبت یار تا شود دل به نور وادی، طور^۵

«۲۳» پرویز

خسرو دوم فرزند هرمز و نوۀ انوشیروان همگی از پادشاهان ساسانی بوده‌اند. وی به خسرو پرویز و کسری معروف است.

خسرو پرویز پادشاهی باشکوه و جلال و صاحب گنجهای فراوانی بوده است وی در شعر فارسی به حشمت و جلال شهرت یافته است و عشقش به دختری به نام شیرین^۶ زبانزد و موضوع داستانها و اشعار قرار گرفته است. خسرو برای تحریک

۱. جلد ۷ صفحه ۹۵ ذیل آیه شریفه ۲۹ قصص، منهج الصادقین: ملا فتح الله کاشانی

۲. همان، جلد ۱۰ صفحه ۱۴۲ ذیل آیه شریفه ۱۶ نازعات.

۳. جلد ۹ صفحه ۳۰۶ و جلد ۱۳ صفحه ۶۶ حدیث ۵؛ بحار الانوار علامه مجلسی.

۴. جلد ۳ صفحه ۳۱۰ ذیل آیه شریفه ۱۲ سوره طه، تفسیر صافی: ملا محسن فیض کاشانی.

۵. صفحه ۲۹۵ دیوان ناصح قمشه‌ای.

۶. مطالبی با عنوان بانوی ارمن راجع به شیرین، بیان خواهد شد.

حسادت شیرین به اصفهان رفت و با زنی پرآوازه و جمیل به نام شکر اصفهانی^۱ ازدواج نمود، شکر در مدت کوتاه زندگی‌اش با خسرو او را فریفت و کامش را برنیاورد و هر شب کنیزی را به جای خود به بستر او می‌فرستاد، ولی خسرو که مست بود از این فریب آگاه نمی‌شد. خسرو در عشق به شیرین رقیبی فرهاد^۲ نام داشت اما عاقبت او را از سر راه خود برداشت^۳.

در خانه خسرو پرویز سه هزار زن آزاد، دوازده هزار کنیز برای آواز خوانی و خوشگذرانی و اقسام خدمتها و شش هزار نگهبان بودند و هشت هزار و پانصد اسب خاص برای رکاب خود پادشاه به جز اسبان اطرافیان، نهصد و شصت رأس فیل دوازده هزار استر برای حمل بارها و بیست هزار شتر قوی هیکل وجود داشت. خسرو پرویز، بر نعمان بن منذر^۴ خشم کرد و او را از بادیه فراخواند و بکشت و زیر پای پیلانش انداخت، اموال و زن و فرزندانش را مباح شمرد و فرمان داد که آنها را به ارزانه‌ترین قیمت بفروشند. خسرو در بارمین کرمان آتشگاهی نهاد و اطراف آن را وقف این آتشگاه کرد.

نوزده سال از پادشاهی او می‌گذشت (که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ مبعوث

۱. شکر مطربی اصفهانی بوده که پرویز به رغم وجود شیرین عاشق او شد و با او ازدواج کرد که شیرویه، فرزند و قاتلش ثمره این ازدواج بود.

۲. فرهاد را برخی سنگتراش و برخی مهندس دانند و کار ساختن بعضی نقوش بناهای عصر خسرو پرویز منسوب به او است. وی که به کوه کن معروف است عاشق شیرین و رقیب خسرو بوده لذا خسرو او را به کندن کوه بیستون واداشت، فرهاد که شیفته شیرین بود با شوق و علاقه خاصی به این کار پرداخت و پاره‌های سنگین کوه که جابجائی آن بسیار مشکل بود را به راحتی می‌کند و می‌افکند. گویند: پیرزنی به دروغ خبر مرگ شیرین را به او داد، فرهاد با شنیدن این خبر از حسرت تیشه خویش را به فرق خود زد و جان داد.

۳. صفحه ۲۴۳ فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا

۴. ابو قابوس نعمان بن منذر بن عمرو القیس معروف به نعمان ثالث از مشهورترین پادشاهان شهری نزدیک کوفه به نام حیره بوده، وی بعد از پدرش به سال ۵۹۲ میلادی به فرمان انوشیروان به پادشاهی رسید و پس از بیست و دو سال حکومت در زمان خسرو پرویز مورد غضب واقع و عزل گردید و به خانیقین (یکی از شهرهای کوفه) تبعید و تا زمان مرگ حدود سال ۱۵ قبل از هجرت محبوس ماند و به نقلی وی را به فرمان خسرو پرویز زیر پای فیل انداختند تا هلاک شد.

گردید) عامل وی در یمن به نام باذان^۱ به او نوشت «در کوههای تهامه صاحب دعوتی پدید آمده که در نهان، مردم را به سوی خود می خواند و پیروانش اندکند و عربها جز گروه اندکی که آئین او را پذیرفته اند بقیه به جنگش برخاسته اند». پس از آن هجرت انجام گرفت که مصادف با سال سی و دوم پادشاهی خسرو پرویز بود رسول خدا ﷺ در سی و هشتمین سال^۲ سلطنت وی به او نامه نوشت و عبدالله بن حذیفه سهمی را به سوی او فرستاد و در همین سال خسرو پرویز درگذشت^۳.

خسرو نخستین پادشاهی بوده که پیامبر خاتم ﷺ نامه برایش نوشته و او را به دین مبین اسلام دعوت نموده، عبارات نامه پیامبر مورد اختلاف است ولی آنچه اکثر مورخین نوشته اند این است: «از محمد فرستاده خدا به کسری پسر هرمز، اما بعد اسلام بیاور تا سالم بمانی و گرنه به جنگ خدا و رسول او برخاسته ای^۴ و درود بر کسی که پیرو راه هدایت باشد^۵». وقتی نامه به خسرو پرویز رسید آن را پاره کرد و بابی اعتنائی گفت: «این چه کسی است که مرا به دین خودش دعوت نموده و نامش را قبل از اسم من آورده است» و مقداری خاک برای پیامبر فرستاد^۶. پیامبر ﷺ فرمود: «خدا حکومتش را سرنگون کند که نامه مرا پاره کرد، به زودی حکومتش فرو می پاشد و سزای خاک فرستادنش برای من این است که طولی نمی کشد که شما زمین او را می گیرید». پس همانگونه شد که پیامبر ﷺ پیش بینی نمودند، پرویز بلافاصله به عاملش فرماندار یمن باذان معروف به ابا مهران نامه نوشت که «نزد من

۱. باذان بن ساسان متوفی سال ۱۱ ق ۱۱ ش پس از آنکه وی از جانب خسرو پرویز حکمران یمن شده بود به پادشاهی آنجا رسید و جنگهای رسول خدا ﷺ با قبایل عرب در روزگار او انجام گرفت.

۲. سال هفتم هجری

۳. صفحه ۵۷ و ۱۴۰ کتاب تاریخ پیامبران و شاهان: حمزه اصفهانی (متوفی بین سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ ق ۳۳۹ ش).

۴. «فأذنوا بحرب من الله ورسوله» سورة بقره آیه ۲۷۹

۵. «والسلام علی من اتبع الهدی» سورة طه آیه ۴۷

۶. فرستادن خاک بیانگر غضب و خشم زیاد و نوعی توهین هم به حساب می آمده است.

بیاور این فردی را که ادعا می‌کند پیغمبر است و اسمش را قبل از اسم من آورده و مرا به دینی غیر از دین خودم فرا خوانده است».

باذان، فیروز دیلمی^۱ را همراه جماعتی با حکم صادره خسروپرویز خدمت پیامبر فرستاد، فیروز به پیغمبر عرض کرد «کسری^۲ به من دستور داده که تو را نزد او ببرم» پیامبر در جواب فرمود: «امشب را مهلت ده» فردا فیروز وحشت زده خدمت پیامبر رسید، حضرت فرمود «پروردگارم به من خبر داد که دیشب ارباب تو کشته شده خدا مسلط کرد بر او شیرویه^۳ را صبر کن تا خبرش به تو برسد». فیروز نزد باذان برگشت و جریان را به او گفت. باذان سؤال کرد: «چه احساسی به تو دست یافت وقتی او را ملاقات نمودی؟» فیروز گفت: «به خدا قسم با ابهت‌تر از او ندیده‌ام». اینجا بود که خبر کشته شدن پرویز که در همان شب و ساعتی که پیامبر فرمود اتفاق افتاده بود به آنها رسید و همگی مسلمان شدند، زمانی که عنسی^۴ به دروغ ادعای نبوت نمود، پیامبر فیروز را مأمور کشتن او نمود، فیروز هم امر پیامبر را اطاعت کرد و عنسی را به قتل رساند.^۴

«۲۴» بانوی ارمَن

شیرین معشوقه خسروپرویز و شاهزاده‌ای است ارمنی که در زیبایی بی نظیر بوده شیرین با آنکه علاقه مفروطی به خسرو داشت ولی در مقابل هوسرانی او مقاومت

۱. فیروز دیلمی (متوفی ۵۳ ق ۵۱ ش) از جمله افرادی بود که به حضور پیامبر اسلام ﷺ رسیده و از یاران ایشان گردید.

۲. شیرویه فرزند خسرو پرویز پس از به قتل رساندن پدرش - که ظاهراً روز سه شنبه بیستم جمادی الاولی سال ۷ هـ ش اتفاق افتاده - به سلطنت رسید و پس از شش ماه حکومت درگذشت. علت مرگش را برخی به واسطه زهری که شیرین به او خورانیده است می‌دانند. گویند: شکر اصفهانی مادر شیرویه بوده.

۳. عیله ابن کعب بن عوف العنسی معروف به اسودبن کعب و ملقب به ذی الحمار و کذاب (متوفی سال ۱۱ ق ۱۱ ش) گویند وی بمن را تصرف نموده است.

۴. جلد ۲۰ صفحه ۳۸۱ حدیث ۷ و صفحه ۳۷۷ بحار الانوار: علامه مجلسی

می نمود تا آنکه خسرو مجبور به ازدواج با او گردید، این زن عاشق دیگری به نام فرهاد هم داشته که گویند خسرو او را به کندن کوه بیستون^۱ گماشت، پس از کشته شدن خسرو، شیرین سینه خود را با خنجر درید و در کنار او در گور درگذشت شیرین از خسرو صاحب فرزندی بوده. داستان عشق شیرین با خسرو و فرهاد موضوع بسیاری از داستانهای داستانسرایان و منظومه‌ها است.^۲

داستان خسرو و شیرین از داستانهای معروف قبل از اسلام ایران بوده و شعرای زیادی همچون فردوسی^۳ و نظامی گنجوی^۴ و دیگران به آن اشاره نموده و به نظم کشیده‌اند.

شیرویه که پس از خسرو در سال ۶۲۸ میلادی به سلطنت رسید، بعد از کشتن پدرش خسرو، خواست با شیرین ازدواج نماید اما او نپذیرفت و به بهانه دیدن روی خسرو به دخمه او رفت و زهری را که با خود داشت نوشید و در کنار خسرو جان سپرد.^۵

«۲۵» خامه تقدیر

شاید اشاره باشد به حدیث مشهوری که از پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ نقل شده که آن حضرت فرموده است: الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه.^۶

۱. بیستون نام کوهی است در حوالی کرمانشاه که خسرو پرویز، فرهاد عاشق شیرین را در آنجا به کندن کوه گماشت.

۲. صفحه ۲۴۳ فرهنگ تلمیحات: دکتر سیروس شمیسا

۳. قسمت اول جلد ۵ شاهنامه فردوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی (م ۴۱۱ ق ۳۹۹ ش).

۴. خسرو و شیرین نظامی گنجوی (م ۶۱۴ ق ۵۹۶ ش)، شیرین و خسرو: امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ ق ۷۰۳ ش) عبدالرحمن جامی (م ۸۱۷ ق ۷۹۳ ش) و بسیاری دیگر در کتابهایی مستقل به صورت نظم یا نثر این جریان را نقل نموده‌اند.

۵. تاریخ حبیب السیر و حرف «ش» لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا.

۶. جلد ۵ صفحه ۹ حدیث ۱۳، بحار الانوار علامه مجلسی

بدبخت کسی است که از قبل از تولد در زمره بدبختها باشد و خوشبخت هم کسی است که از قبل از تولد خوشبخت باشد.

مجلسی اول پس از نقل این حدیث می نویسد: بدبخت حقیقی کسی است که در علم خداوند تعالی است که او بدبخت و شقی از دنیا خواهد رفت ولو اینکه اکنون خوشبخت و سعید باشد و در زمره بدبختها قرار نگرفته باشد و همینطور است سعید گر چه اکنون در ظاهر جزو اشقیا و بدبختان باشد. زیرا ملاک عاقبت انسان است و عاقبت را هم جز خدا هیچکس نمی داند. پس سزاوار است که مؤمن همیشه از خدا عاقبت به خیری بخواهد، از امام صادق علیه السلام نقل است^۱ که خدا قبل از اینکه خلق را بیافریند سعادت و شقاوت را خلق نموده است. پس هرکس را که خدا خوشبخت بیافریند یعنی از کسانی باشد که عاقبت به خیر از دنیا می رود به چنین فردی هرگز غضب نخواهد کرد و اگر مرتکب گناهی هم بشود عملش مغضوب قرار می گیرد نه خودش و اگر کسی بدبخت به دنیا بیاید خدا او را دوست نخواهد داشت و اگر عمل خوبی هم انجام دهد عملش نیکو بوده ولی خودش مغضوب خواهد بود، پس زمانی که خدا چیزی را دوست داشته باشد هرگز مورد غضبش قرار نمی گیرد و هرگاه چیزی را دوست نداشته باشد هرگز او را محبوب قرار نمی دهد، و در حدیث صحیحی از امام صادق علیه السلام^۲ روایت شده که آن حضرت فرمود: گاهی انسان سعید در مسیر اهل شقاوت قرار می گیرد تا جائی که مردم می گویند چقدر بدبخت شده است ولی پس از اصلاح سعادت مند می گردد و چه بسا انسان بدبختی که راه سعادت مندان را می پیماید به حدی که مردم می گویند چقدر خوشبخت و سعادت مند است ولی پس از مدتی شقاوت و بدبختی او ظاهر می گردد. هر که را خدا در لوح محفوظ خوشبخت و سعادت مند مقرر فرموده پایان

۱. جلد ۶۴ صفحه ۱۲۱ باب ۳ بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۵ صفحه ۱۵۹ حدیث ۱۵.

کار و عاقبتش هم به سعادت می‌انجامد، اگر چه از عمر دنیا چند لحظه‌ای هم بیشتر باقی نمانده باشد^۱ - او در این چند لحظه باقیمانده به خوشبختی و سعادت می‌رسد -

علامه مجلسی در این باب می‌نویسد: سعادت چیزی است که سبب ورود انسان به بهشت و راحتی ابدی و لذت‌های همیشگی می‌گردد و بدبختی و شقاوت چیزی است که موجب دخول در آتش و عقوبت همیشگی و دردهای دائمی می‌گردد، و سعادت‌مند کسی است که پایان عمر و زندگی او خیر باشد و بدبخت کسی است که پایان کارش شر باشد و مقصود از خلقت سعادت و شقاوت به مقدراتی است که در امور دنیویّه انجام می‌گیرد و در لوح‌های آسمانی از اهل بهشت یا جهنم نوشته شود که او اهل بهشت است یا اهل جهنم و این تقدیر و نوشته شدن موافق علم خداوند سبحان و علم خدا هم تابع آنچه است که انسانها بعد از به وجود آمدن و به تکلیف رسیدن با اراده و اختیار خود انجام می‌دهند و غرض از اینکه فرموده است: «فمن خلقه الله سعیداً» هر که را خدا سعادت‌مند قرار داد این است که یعنی به هر کس فهمانید که خوشبخت و سعادت‌مند است نتیجه‌اش این می‌شود که به او غضب نمی‌کند و کسی هم که شقی است یعنی خدا می‌داند که او در حال کفر و ضلالت و گمراهی از دنیا می‌رود هرگز او را دوست نخواهد داشت این دوست نداشتن به این معنا است که او را اهل بهشت قرار نمی‌دهد، پس اگر عمل نیکی هم انجام دهد عملش نیک است و ربطی به عاقبتش ندارد و این عمل است که موجب پاداش او می‌شود البته اگر عملی که سبب حبط آن کار نیک شود انجام نداده باشد. پس هرگاه خداوند چیزی را دوست بدارد چه آن چیز، شخص باشد یا عمل آن را مورد غضب قرار نمی‌دهد و همین‌طور اگر عمل یا شخصی را دشمن بدارد هرگز با او دوستی نخواهد کرد^۲.

۱. جلد ۱۳ صفحه ۶ ذیل حدیث ۱۵ و ۱۶، روضة المتقین: مولی محمد تقی مجلسی

۲. جلد ۲ صفحه ۱۶۵، مرآة العقول علامه مجلسی

کسی را که خدا سعادتمند می‌داند این سعادت را در لوح محفوظ برای او می‌نویسد نه در لوح محو و اثبات، خلاصه اینکه سعادت و شقاوت اخروی دائر مدار حسن عاقبت یا سوء عاقبت است، پس سزاوار است که انسان طلب حسن عاقبت کند و در رسیدن به این مقصود هم تلاش نماید و به درگاه الهی تضرع و زاری کند تا سعادت را نصیب و روزی او بگرداند، خدا ما و همه مؤمنین را عاقبت به خیر بگرداند.^۱

در حدیثی امام صادق علیه السلام راجع به ظهور امام دوازدهم علیه السلام فرموده است: این امر به شما نمی‌رسد جز بعد از... اینکه شقاوت به شقی و سعادت به سعید رسد.^۲ و می‌توان گفت: در حدیث شریف که سعادت و شقاوت را در بطن می‌داند مقصود از بطن أم، مطلق عالم طبیعت است زیرا أم مطلق و مشیمه تربیت اطفال طبیعت است.^۳

این حدیث که در بسیاری از مصادر روایی شیعه و سنی نقل گردیده دارای مباحث و شرحهای زیاد علمی، کلامی و فلسفی است که بسیاری از آن مباحث از پیچیدگی زیادی برخوردار است.

میزان و معیار سعادت و شقاوت را می‌توان در کلمات ائمه هدی علیهم السلام جستجو نمود، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: خردمند و عاقل با سعادت‌ترین مردم و نادان محروم‌ترین خلق است.^۴

۱. جلد ۲ صفحه ۱۷۰ مرآة العقول علامه مجلسی.

۲. جلد ۵ صفحه ۲۱۹ حدیث ۱۵ و جلد ۵۲ صفحه ۱۱۱ حدیث ۲۰، بحارالانوار علامه مجلسی

۳. جلد ۲ صفحه ۱۷۶ ذیل حدیث سی، بحث اقسام قلوب، اربعین حدیث، امام خمینی: ایشان پیرامون این حدیث شریف مطالبی دارند که گزیده‌ای از آن نقل گردید.

۴. صفحه ۱۵۱ کلمه ۱ مقاله هشتم حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی این کتاب با مقدمه و تصحیح و تعلیقه یکی از شاگردان مبرز حکیم الهی قمشه‌ای، آیت الله حسن زاده آملی مستقلاً به چاپ رسیده است. و صفحه

۴۱۴ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای.

و همچنین فرموده است: هر که زهدش در جهان بیشتر است سعادتش در دو عالم بالاتر است.^۱

و نیز فرموده است: با علما بنشین تا به سعادت رسی.^۲
و فرموده است: سعادت‌مند آن کس است که طاعت را خالص برای خدای بجای آورد.^۳

و فرموده است: چه سعادت بزرگی یافته آن کس که قلبش مباشر با برد یقین و اطمینان به خدای سبحان است.^۴

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود. یا علی! تو هدایت کننده امت من هستی. بدان که سعادت‌مند واقعی کسی است که تو را دوست بدارد و بعد از من راه و روش تو را به پیماید، همان‌گونه که بدبخت حقیقی هم کسی است که بعد از من با تو مخالفت و دشمنی ورزد و تا روز قیامت از راه و روش تو روی گردان باشد.^۵
از حضرت فاطمه زهرا علیه السلام نقل شده که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ فرمودند: سعادت‌مند واقعی کسی است که علی علیه السلام را در زمان حیات و بعد از آن دوست بدارد و بدبخت حقیقی هم کسی است که چه در زمان حیاتش و چه بعد از آن با او دشمنی نماید.^۶

و باز از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند: سعادت‌مند کسی است که - به

۱. صفحه ۱۵۷ کلمه ۹ مقاله ۸ حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی و صفحه ۴۱۸ حکمت الهی حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. همان، صفحه ۱۸۷ کلمه ۳۷ خاتمه مقالات و همان صفحه ۴۲۶.

۳. همان، صفحه ۷۷ کلمه ۱۰ مقاله ۲ و همان، صفحه ۳۸۶.

۴. همان، صفحه ۱۵۵ کلمه ۶ مقاله ۸ و همان، صفحه ۴۱۶.

۵. جلد ۲۱ صفحه ۱۴۳ حدیث ۶ و جلد ۲۷ صفحه ۲۲۱ حدیث ۶ و جلد ۳۹ صفحه ۲۵۶ حدیث ۳۷ بحارالانوار، علامه مجلسی.

۶. همان، جلد ۲۷ صفحه ۷۴ حدیث ۱ و جلد ۳۹ صفحه ۲۵۷ حدیث ۳۲ و صفحه ۲۷۶ حدیث ۵۳ و جلد ۴۰ صفحه ۸۱ خبر ۷.

خاطر دوستی - با ما سعادتمند گردد، چنانچه بدبخت کسی است که - به خاطر دشمنی - با ما بد بخت شود.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: بدبخت کسی است که آیات و نشانه‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره برادرش علی علیه السلام که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی بیان شده را مشاهده کند ولی باز هم با او مخالفت نماید و به او ظلم کند و او و اولادش را بکشد و...^۲

«۲۶» گنج وجود

شاید اشاره‌ای باشد به حدیث شریف قدسی، کنتُ کنزاً مخفياً فاحببتُ ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.^۳

گنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته شوم خلق را آفریدم تا اینکه شناخته شوم.

مقصود و خلاصه از آفرینش، وجود انسان بوده و هر چیزی از دو عالم را که وجود هست به تبعیت وجود انسان است و اگر نظر تمام افتد باز ببند که خود همه وجود انسان است و مقصود از وجود انسان، معرفت ذات و صفات خداوند است چنانچه حضرت داوود علیه السلام پرسید: یارب لماذا خلقت الخلق؟ قال عزوجل: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف^۴ و معرفت حقیقی جز از انسان درست نیاید اگر چه در تعبد، ملک و جن با انسان شریکند اما انسان در تحمل مشکلات بار امانت معرفت از همه ممکنات ممتاز گشت.^۵

۱. جلد ۱۷ صفحه ۱۳ حدیث ۲۵، بحار الانوار، علامه مجلسی.

۲. همان، جلد ۷ صفحه ۲۷۵ حدیث ۴۹.

۳. همان، جلد ۸۴ صفحه ۱۹۹.

۴. حضرت داوود علیه السلام از خداوند رحمان پرسید: پروردگارا! چرا و به چه علتی جهان را آفریدی؟ خداوند تبارک و تعالی در پاسخ به داوود علیه السلام فرمود: گنجی ناشناخته بودم دوست می‌داشتم شناخته شوم لذا عالم را آفریدم تا شناخته شوم.

۵. صفحه ۲، مرصاد العباد من المبدء الى المعاد: شیخ نجم الدین رازی (م ۶۵۴ ق ۶۳۴ هـ).

ابن ابی الحدید ضمن نقل اختلاف اقوال در خلقت عالم می نویسد: قول پنجم قول متکلمین است. بنابر قول متکلمین مسلمان، علت خلقت عالم را وجوهی است:

- ۱- خدا عالم را آفرید تا به موجودات احسان کند و به آنها نعمت عنایت فرماید.
- ۲- خدا عالم را آفرید تا به صاحبان عقل و خرد صفات حمیده و کمال و علم و قدرت بخشد، زیرا گفته اند: خبری رسیده که خدا فرموده است: «كنت كنزاً لا اعرف فاحببت ان اعرف»^۱.

خداوند در مشاهده، آخر و در وجود اول است و ما را از غایت وجود عالم خبر داده و فرموده است: كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا اعرف: پس ما را به این امر راهنمایی فرموده که او از جهت معروفیت غایت نهائی وجود می باشد همانطور که از جهت موجودیت فاعل و علت غائی وجود عالم می باشد^۲.

منظور از حجابهای نوری عقول مجرد از ماده است که در مرحله وجودی و در درجات نوری متفاوتند با وجود اینکه تمامی آنها نورهای خالص هستند که تاریکی عدم در آنها راه ندارد و این عقول مجرد دارای دو نوع وجود هستند: ۱- وجود اجمالی واجبی ۲- وجود تفصیلی که ویژه تک تک آنها است. این وجودات اجمالی قبلاً از یکدیگر جدا و متمایز نبوده لکن پروردگار عالمیان به خاطر خوان رحمت گسترده و بی نهایتش اراده نموده است که به هر کدام وجود تفصیلی ویژه عنایت کند و غرض خداوند از این اراده جز معرفت به ذات اقدسش نبوده است، زیرا منشأ همه وجودها صفات خداوند است و صفات او نیز عین ذاتش می باشد. به همین علت است که پروردگار عالمیان در پاسخ یکی از پیامبرانش که عرض کرد: پروردگارا! چرا خلق را آفریدی؟ فرمود: گنجی بودم نهان خواستم آشکار گردم، لذا موجودات را

۱. جلد ۵ صفحه ۱۶۲ شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی ذیل بحث خلق عالم

۲. جلد ۲، صفحه ۲۸۵ الحکمة المتعالیه، مرحله ششم از سفر اول اسفار اربعه: ملا صدرا شیرازی

پدید آوردم تا شناخته شوم، این آشکاری خداوند ویژه کسی است که عارف به خدا و اسماء و صفات الهی باشد و آن هنگامی حاصل می‌شود که عارف به این وجود تفصیلی برسد به این نحو خدا با نور کمال خود خویش را آشکار ساخته و با آفرینش جهان و علم و دانائی موجود در خلق، خداوند به کمال نمی‌رسد.^۱

در دعای قنوت بگو: اللهم تم نورک فهدیت «غایت کمالات نورانیت سبب هدایت موجودات گردیده» یعنی چون کمالات و انوارت کامل است بندگان به آن کمال هدایت شده‌اند همانگونه که فرموده‌ای: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.^۲

علامه مجلسی ذیل شرح یا من دلّ علی ذاته بذاته «یعنی ای خدائی که هستی‌اش دلیل هستی اوست»^۳ از دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌نویسد: این جمله یعنی اینکه خداوند سبحان معرفت رابه وسیله خود معرفت در دل انسان قرار داد نه اینکه کسی دیگر غیر خدا خداشناسی را به مردم یاد دهد بلکه خداشناسی را در فطرت بشر قرار داد، یا اینکه بگوئیم: خدا عقل را به بشر داد و چیزهائی را هم آفرید که عقل به وسیله آن چیزها به خدا می‌رسد - چیزهائی که عقل به وسیله آنها استدلال به وجود خدا می‌کند را آفرید - همانطور که روایت شده است که کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.^۴

«۲۷» کان کرم

اشاره است به کریمه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ...﴾ و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.^۵

۱. جلد ۶، صفحه ۳۰۱ الحکمة المتعالیه، ملاصدرا شیرازی.

۲. جلد ۲، صفحه ۷۱۰ باب قنوت نماز وتر، روضة المتقین: مولی محمد تقی مجلسی

۳. صفحه ۱۰۹ مفتاح الجنان: حاج شیخ عباس قمی ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۴. جلد ۸۴ صفحه ۳۴۴ بحارالانوار: علامه مجلسی

۵. آیه ۷۰ سوره اسراء (بنی اسرائیل) قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای

در منهج می‌نویسد: کاشفی در تفسیر خود آورده که علما را در تکریم انسان سخن بسیار است. صاحب بحر الحقایق فرموده که کرامت انسان بر دو قسم است: جسمانی و روحانی، جسمانی تمام انسانها از مؤمن و کافر را شامل می‌شود و آن تخمیر طینت ایشان است به بدن و تصویر در رَجَم و حسن صورت و مزاج نزدیک به اعتدال و راستی قامت... و تمییز به عقل و افهام به نطق و اشارت و خط و راه یافتن به اسباب معیشت و تمکن از حرفه‌ها و صناعات و روحانی بر دو قسم است: عام و خاص، در عام مؤمن و کافر شریکند چون نفخ روح و اخراج از صلب آدم و استماع قول «الست بربکم» و انطاق به جواب «بلی^۱» و عهد بر عبودیت و ایلاذ بر فطرت و ارسال رسل و انزال کتب برای ایشان و ترغیب به ثنوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل معجزات برای ایشان، اما کرامات روحانیه خاص آن است که انبیاء و اولیاء و مؤمنان را به آن گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبودیت بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی به جذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقاء به هویت و کرامات دیگر که نسبت به او در حد و حصر نیاید. محمد بن کعب (م ۱۰۸ ق ۱۰۵ ش) گفته است که کرامت آدمیان به آن است که حضرت خاتم الانبیاء ﷺ از ایشان است و در حقایق سلمی^۲ آمده که گرامی ساختیم آدمیان را به معرفت و توحید و ایشان را برداشتیم در برّ (خشکی) نفس و بحر قلب و گفته‌اند: برّ آن است که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه است که مستور می‌باشد از حقایق ذات. و در تأویلات کاشی آورده که برّ

۱. اشاره است به آیه ۱۷۲ سوره اعراف که فرموده است: ای رسول ما! به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی. قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. جلد ۱ صفحه ۳۹۲ ذیل آیه شریفه ۷۰ سوره اسراء، حقایق التفسیر معروف به تفسیر سلمی: محمد بن حسین بن موسی الازدی سلمی (م ۴۱۲ ق ۴۰۰ ش).

عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشان است از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طبیات علوم و معارف و آنان را بر بیشتر مخلوقات فضیلت ارزانی داشتیم^۱ یا اینکه ایشان را به عیوب خودشان بینا ساختیم و گفته‌اند که جنس ملائکه یا خواص ایشان مستثنی هستند و علما را در فضیلت ملک و بشر بر یکدیگر مباحث زیادی است. آنچه اکثر علما بر آنند آن است که پیامبران بنی آدم افضل از پیامبران ملائکه و پیامبران ملائکه از اولیای بنی آدم برتر و اولیای بنی آدم از اولیای ملائکه شریفترند و صلحای اهل ایمان از عوام ملائکه افضلند و عوام ملائکه از فساق مؤمنان بهترند. قشیری^۲ گفته که مراد از بنی آدم - در این آیه - مؤمنانند زیرا کفار به نص «و من یهن الله فماله من مکرّم»^۳ از تکریم هیچ نصیبی ندارند - و تکریم یعنی اکرام زیاد پس زمانی که اکرام برای کافر حرام باشد چگونه می‌توان او را تکریم کرد - و تکریم مؤمنان به آن است که ظاهر ایشان را به توفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشان را به تحقیق مشاهده منور ساخت و چنانچه کافه مؤمنان را تکریم تام ارزانی داشت امت حضرت رسالت ﷺ را به تکریم خاص اختصاص داد و از جمله ایشان را مرتبه رضا که «رضی الله عنهم و رضوا عنه»^۴ عبارت از آن است که در سلک درجه «یحیهم و یحبونه»^۵ آورده به خلعت شریف «فاذکرونی اذکرکم»^۶ مخلع گردانید. علی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت

۱. جلد ۱ صفحه ۷۲۴ ذیل آیه شریفه مذکور، تفسیر دو جلدی منسوب به ابن عربی، تأویلات القرآن، عبدالرزاق کاشی (م ۷۰۳ ق ۷۰۸ ش).

۲. جلد ۲ صفحه ۱۹۶ ذیل همین آیه شریفه، کتاب لطائف الاشارات یا تفسیر قشیری، ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک القشیری نیشابوری (م ۴۶۵ ق ۴۵۱ ش).

۳. و هر که را خدا خوار و ذلیل گرداند دیگر کسی او را عزیز و گرامی نتوان کرد. سوره حج آیه ۱۸، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای

۴. خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنودند، همان، سوره مائده آیه ۱۱۹

۵. قرمی که خدا آنها را بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، همان، سوره مائده آیه ۵۴

۶. بس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، همان، سوره بقره آیه ۱۵۲

انسان است که از مخلوقات مرآة صافی جهت انعکاس صفات الهی او است و بس.^۱ و در تنزیه الانبیاء و اعتقادات^۲ ابن بابویه قمی مذکور است که اعتقاد ما در انبیاء و رسل و حجج که ائمه معصومینند آن است که ایشان از جمیع ملائکه افضلند زیرا که آدم علیه السلام مسجود همه ملائکه شد و مسجود افضل از ساجد است و این به جهت علوم کثیره‌ای بود که حق تعالی در او به ودیعت نهاده بود و ارواح انبیاء و اولیاء و ائمه هدی در صلب او ابداع فرموده بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که «انا افضل من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و الملائكة المقربین و انا خیر البریه و سید ولد آدم^۳» و صحیح آن است که مؤمن نیز افضل از ملائکه است، چنانچه ابوهریره (م ۵۹ ق ۵۷ ش) از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که «المؤمن اكرم على الله من الملائكة الذين عنده^۴». زید بن اسلم (م ۳۳ ق ۳۲ ش) روایت کرده که فرشتگان به خدا گفتند: بار خدایا! تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمتها دادی که از آن می‌خورند و تنعم می‌کنند در عوض به ما در آخرت عطا فرما. خطاب آمد که من خودم متولی فرزندان آدم شدم و به دست قدرت خود تخمیر طینت او کردم^۵ لذا آنان را با کسانی که گفتیم: موجود شوید پس موجود شدند برابر نکنم^۶. در مجمع آورده^۷ که بعضی استدلال کرده‌اند به کریمه و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً بر اینکه ملائکه از انبیاء برترند زیرا قوله علی کثیر دالّ است بر اینکه بنی آدم بر همه ملائکه فضیلت ندارند زیرا ایشان نیستند

۱. جلد ۲ صفحه ۴۳۶، مواهب علیه یا تفسیر حسینی، کمال الدین حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ ق ۸۸۳ ش)
۲. باب ۳۴ «فی شأن الانبیاء والرسل و الحجج و الملائكة» صفحه ۱۱۰ کتاب الاعتقادات، ابن بابویه قمی شیخ صدوق

۳. جلد ۲۶ صفحه ۳۴۸ حدیث ۱۲، بحار الانوار علامه مجلسی

۴. همان، جلد ۵۷ صفحه ۲۷۵ و در جلد ۶۶ صفحه ۱۹ حدیث ۲ از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

۵. اشاره است به حدیث قدسی خمرث طینه آدم بیدی اربعین صباحا که در باب ۱۲ (آخرین باب) صفحه ۴۹۸، نجم الثاقب: محدث نوری بیان گردیده است.

۶. جلد ۵۷ صفحه ۲۷۵ بحار الانوار علامه مجلسی.

۷. جلد ۵ صفحه ۶۶۲ تفسیر مجمع البیان: ابی علی فضل بن الحسن طبرسی (م ۵۴۸ ق ۵۳۲ ش)

مگر ملائکه که به اتفاق بنی آدم افضلند از جمیع حیوانات غیر از ملائکه و این عقیده و گفته غلط است.^۱

ظاهراً این آیه وقتی با آیات قبل جمع شود دلالت دارد که در مقام امتنان به بشر برآمده و مشتمل بر نعمتهای فراوان و مشوب به عتاب و خطاب گردانیده که ما اولاد آدم را گرامی داشتیم هم به جهات صوری از توازن اعضا و استحکام قوا و تعادل بین مشاعر و آلات و آنچه لازمه وجود و کمال صوری او بود از حسن صورت و اندام زیبا و قدر عنا و آنچه کمالات معنوی آن منوط به آن بود از عقل و تدبیر در امور و تمیز بین خوب و بد و ادراک زیباییها و قدرت بر صنعتگریها و او را به توسط اسباب مثل کشتی بر دریاها و مثل مرکوبهای فراوان بر گردش در اطراف زمین استیلا دادیم و از چیزهای نیکو و اطعمه‌های لذیذ او را روزی گردانیدیم و نیز از جمله نعمتهائی که به بنی آدم کرامت نموده این است که به او تذکر می‌دهد که بنی آدم را بر بسیاری از مخلوقات فضیلت و برتری دادیم.^۲

«۲۸» حدود و قدّم

از مباحث امور عامه و نعوت کلیه وجود، بحث در مفهوم قدیم و حادث است و آن بنا به رأی حکیم بر دو قسم است:

- ۱- قدم و حدوث ذاتی ۲- قدم و حدوث زمانی. قدیم زمانی آن است که زمان بر وجود او سبقت نگرفته باشد یعنی در هر حد و آنی از حدود غیر متناهی زمانی آن قدیم موجود باشد. بنا به رأی حکیم، واجب تعالی قدیم ذاتی و زمانی است و عقول و نفوس مجرد قدیم زمانی و حادث ذاتی می‌باشند و بنا به رأی متکلمین، قدیم زمانی منحصر در ذات احدیت عز اسمه است و مقابل قدیم زمانی حادث

۱. جلد ۵ صفحه ۲۹۸، منهج الصادقین: ملا فتح الله کاشانی

۲. جلد ۱۱ صفحه ۳۳۷، مخزن العرفان: بانو اصفهانی

زمانی است، یعنی زمانِ عدمش بر زمان وجود سبقت گرفته باشد یعنی در زمانی پیش از آنکه موجود شود در حقیقت معدوم باشد. و بنا به رأی حکما فقط افراد انواع مرکبه که محتاج به ماده‌اند حادث زمانی است ولی بسائط و کلیات انواع اشخاص و کرات و افلاک که حرکت آنها راسم زمان است همه قدیم زمانی‌اند مانند عقول و نفوس مجرده اما حدوث و قدم ذاتی اصلاً مربوط به زمان نیست.

قدیم ذاتی آن که موجود بودنش به ذات خود است و مسبوق به وجود غیر نباشد و حدوث ذاتی آنکه به ذات خود عدم و معدوم باشد و به سبب غیر موجود شده و مسبوق به وجود آن غیر باشد، پس حادث ذاتی را دو حالت وجود و عدم است منتها وجودش از غیر و عدمش از ذات خود است و چون آن حالتی که در اشیاء به حسب ذات آنها است مقدم بر حالتی است که به حسب غیر در اشیاء پیدا شده پس عدم در حادث ذاتی مقدم است بر وجودش و تمام ما سوی الله را حکما حادث ذاتی دانند زیرا از عدم در مرتبه ذات به وجود از قبیل غیر آمده‌اند و این به منزله آن است که از عدم در زمان مقدمی به وجود در زمان متأخر آمده باشد. پس حکیم به این نظر اطلاق حدوث کند بر کلیه موجودات از سلسله مجردات عقلیه و نفسیه و افلاک و کرات و بسائط و مرکبات چه کلی و انواع آنها و چه جزئی و افراد آنها.

هر چه قدیم ذاتی است، قدیم زمانی نیز هست ولی هر چه قدیم زمانی است لازم نیست قدیم ذاتی هم باشد و در حدوث به عکس قدیم است یعنی هر چه حادث زمانی است، حادث ذاتی نیز هست ولی هر چه حادث ذاتی است لازم نیست حادث زمانی هم باشد.

پس واجب تعالی که قدیم ذاتی است قدیم زمانی نیز می‌باشد ولی عقول و نفوس محرکه و اجسام و افلاک متحرکه و وجود زمان همه قدیم زمانی هستند نه ذاتی زیرا ذاتاً ممکن العدمند و چون با نظر به ذاتشان عدم مقدم بر وجود آنها است

پس حادثند بالذات و اما حوادث زمانی که اوضاع و اشخاص و انواع مرکبات تامه و ناقصه اند آنها نیز ذاتاً حادثند زیرا ذاتاً ممکن العدمند ولی کلیات مرکبات و مجردات و زمان و علل آن، همه حادث زمانی نیستند ولی ذاتاً حادثند زیرا ممکن الوجودند.

چون همه ما سوای واجب الوجود، بالذات محتاجند پس همه را باید حادث زمانی بدانیم والا لازم آید ممکن که محتاج به واجب است محتاج نباشد و این خلف است.

در مسائل حدوث حکیم گوید: هر حادث محتاج به ماده و مدت است یعنی قبل از آنکه چیزی از عدم زمانی به وجود آید باید در آن زمان عدم در ماده استعداد حادث پیدا شود تا آن ماده حامل امکان حدوث آن حادث شود.

پس چون هر حادث زمانی قبلاً نبوده و بعداً پیدا شده و آن هم با عوارض خاصی که مشخص آن است و در ماده و محل خاصی وقتی معین به ظهور رسیده از این رو باید هر چه حادث است سابق بر آن ماده و مدت باشد و این دلیل است بر آنکه خود ماده و مدت حادث نتوانند بود زیرا اگر حادث باشد آن هم محتاج به ماده و مدت باشد دور یا تسلسل لازم آید و باطل است.

در سبب حدوث حوادث و ربط حادث به قدیم حکیم گوید: هر چیز حادث علت تامه و سبب آن نیز باید حادث باشد زیرا اگر قدیم باشد لازم آید که یا معلول حادث قدیم گردد یا علت قدیم حادث شود یا علت تام از معلول انفکاک یابد و این هر سه محال است.

(گفته شد که) حادث ذاتی یعنی موجودی که به ذات خود معدوم باشد و اقتضای هستی نکند و قدم ذاتی این است که به ذات خود موجود است و اقتضای هستی بکند، در مقابل آن حدوث و قدم دهی است، بیشتر حکما گویند عالم، قدیم زمانی و حادث ذاتی است یعنی هیچ وقت جهان مسبوق به عدم نبوده که

پس از آن موجود شده باشد بلکه حدوث آن ذاتی است، به این معنا که ذات او اقتضای هستی نکند و در وجود نیازمند به علت باشد و چون ذات او که بذاته «نیست» است مقدم است بر «هستی» که بالعرض از علت به او می‌رسد، از این نیستی ذاتی تعبیر به حدوث شده و این حدوث را «حدوث ذاتی» گویند و قدم ذاتی مانند واجب الوجود که به ذات خود اقتضای وجود کند و او هم قدیم ذاتی و هم زمانی است چون مسبوق به ذات و زمان نخواهد بود. اما متکلمین، عالم را حادث به حدوث زمانی دانسته و گویند: عالم پس از آنکه معدوم بوده در قسمتی از زمان بعد از آن به وجود آمده و چون زمان نیز از موجودات این عالم است و بر آن اشکال وارد می‌شود که چگونه حادث است.^۱

«۲۹» حضرت عیسیٰ علیه السلام و صباغ

روایت شده که حضرت مریم علیها السلام فرزندش عیسیٰ علیه السلام را به صباغی داد تا رنگریزی بیاموزد. پس جامهٔ بسیاری نزد صباغ جمع شد و او را کاری پیش آمد، به عیسیٰ گفت: این جامه‌ها هر کدام می‌باید به رنگی شود و برای هر کدام رشته‌ای به همان رنگ میانشان گذاشته‌ام تا من می‌آیم اینها را رنگ کن، حضرت عیسیٰ همهٔ جامه‌ها را در یک خُم انداخت چون صباغ برگشت پرسید چه کردی؟

عیسیٰ فرمود: رنگ کردم، پرسید کجا گذاشتی؟ گفت: همه در میان خُم است، صباغ گفت: همه را ضایع کردی در خشم شد. عیسیٰ علیه السلام فرمود: تعجیل مکن و برخاست جامه‌ها را از خُم بیرون آورد هر یک را به همان رنگی که صباغ می‌خواست! تا همه را بیرون آورد. صباغ متعجب شد و فهمید که این کار از ناحیه خدا است و به آن حضرت ایمان آورد.^۲

۱. تلخیص و گزیده‌ای از فصل پنجم، جلد اول، صفحه ۲۵ به بعد و بخشی از فصل هفتم، صفحه ۷۵ و ۷۶، کتاب حکمت الهی: حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. جلد ۱ صفحه ۵۶۹، باب ۲۸ پایان فصل دوم حیات القلوب: در بیان فضائل و معجزات حضرت عیسیٰ علیه السلام و جلد ۱۴ صفحه ۲۶۸ باب ۱۸ کتاب النبوه بحار الانوار علامه مجلسی.

و در نقل دیگری است که: صباغ به عیسی علیه السلام گفت: این جامه را قرمز و این یکی را زرد و دیگری را سیاه کن. ولی عیسی همه را یک رنگ نمود. وقتی صباغ برآشفست عیسی علیه السلام گفت: اشکال ندارد، جامه‌ها را به همان رنگی که می‌خواهی از خم بیرون آور. پس صباغ جامه‌ها را به همان رنگی که می‌خواست بیرون آورد و به عیسی علیه السلام گفت: من صلاحیت ندارم که مثل تو شاگردی داشته باشم.^۱

«۳۰» عود و رباب

در مورد عود یا بربط در شماره ۸ صفحه ۱۷۴ به قدر کفایت مطالبی بیان گردید. رباب: سازی است مشهور مانند تنبور بلکه بزرگتر که دارای دسته‌ای کوتاه است و روی آن به جای چوب، پوست آهو می‌کشیدند، تعداد سیم‌های این ساز شش یا سه سیم جفتی است که با هم صوت کوک می‌شوند.^۲

«۳۱» حقیقت و مجاز

شاید اشاره باشد به اصطلاح معروف «المجاز قنطرة الحقيقة» یعنی رسیدن به حقیقت از راه مجاز ممکن است. چنانچه گفته شده که عشق‌های انسانی بر دو نوع است: حقیقی و مجازی. عشق مجازی نیز بر دو قسم است: نفسانی و حیوانی، عشق مجازی از جمله عشقهائی است که مربوط به نفس اماره می‌گردد. آنچه باید دانست این است که عشق مجازی اگر چه در زمره فضائل است لکن از فضیلت‌هائی است که متصف به آن، میان دو درجه قرار می‌گیرد: عقل مفارق محض و نفس حیوانی و این گونه فضیلت‌ها چنین نیست که همیشه و در همه حال و از همه کس پسندیده و شریف باشد بلکه باید این نوع عشق و محبت را در اواسط سیر و سلوک

۱. جلد ۳۹ صفحه ۷۳ باب ۷۳ بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. جلد ۵ صفحه ۲۲۹ کتاب مردان موسیقی سنتی و نوین ایران: حبیب‌الله نصیری‌فر.

به کار برد یعنی هنگامی که نفس رقیق گشته و از خواب غفلت و کسالت طبیعت بیدار گشته و از دریای شهوات حیوانی بیرون رفته لیکن زمانی که نفس توسط علوم الهی به کمال رسید و با عقل بالفعل منقلب شد و به علوم کلیه احاطه یافت و اتصال به عالم قدس ملکه اش گردید، دیگر عشق مجازی به این صورتهای زیبای گوشتی و شمایل لطیف بشری سزاوار او نیست زیرا اکنون مقام نفسش رفیع تر از آن گشته که مشغول به مقامات مجازی و ظاهری گردد. از این جهت است که گفته شده که مجاز پل و راه رسیدن به حقیقت است و زمانی که گذر از این مسیر به عالم حقیقت تحقق یافت دیگر بازگشت از مسیری که پیموده است زشت و از رذائل می باشد.^۱ «یعنی وقتی شخصی از مسیری گذر نمود و به حقیقت رسید، بازگشت او از راه حق و حقیقت از رذائل و قبايح می باشد و مورد مؤاخذه قرار می گیرد».

«۳۲» آهنگ حجازی

حجاز یکی از دوازده مقام موسیقی است که در ابوعطا آمده است. مقام یا گوشه حجاز مربوط به دستگاه شور است و در آواز ابوعطا بکار رفته اما چون ابوعطا کم کم از دستگاه شور فاصله گرفت و مایه آوازی جداگانه ای شد در زمان کنونی گوشه حجاز را در آواز ابوعطا می شناسند، باید توجه داشت که با الهام از یک یا چند گوشه آوازی می توان آهنگی موزون یا تصنیف ساخت، نمونه بارز این آهنگ که برای همه شناخته شده است آهنگ فیلم محمد رسول الله ﷺ است زیرا آهنگ و تنالیت این فیلم از گوشه حجاز گرفته شده است و به آن نیز ختم می گردد، از قاریان مشهور قرآن کریم در عصر حاضر عبدالباسط (م ۱۳۶۷ ش ۱۴۰۸ق) در قسمتی از ترتیل به سبک خود گوشه حجاز را عجین با آیات کلام الله مجید می کند. اگر کسی خوب دقت کند آنجا که زیر و بم صدایش وجد و حال و شور دیگری به

شنونده می‌دهد و با آهنگ خاصی که اغلب بر روی آیات کوتاه اجرا می‌شود گوشه یا مقام آوازی «حجاز» را اجرا می‌کند. در بین موسیقی دانان و علاقه‌مندان به آهنگها و نواهای عربی گوشه حجاز گوشه‌ای شناخته شده است. و در آهنگها، تصنیف‌ها نواها و ملودی‌ها کاربرد فراوان دارد مثل مایه آوازی دشتی که برای مردم ایران بسیار شناخته شده است.

شور: یکی از بهترین دستگاههای موسیقی ایران است به طوری که آن را مادر موسیقی ایران گفته‌اند و شامل گوشه راهوی یارهاب یا رهاوی، نغمه، زیرکش سلمک، سلمک، گلریز، صفا، بزرگ، دو بیتی، خارا، قجر، حزن، شهناز، قَرچَه، رضوی، بیات گُرد، جامه‌دران، روح الارواح، «حجاز»، چهارپاره، بیدگانی و گریلی می‌باشد. این دستگاه ریشه بسیار قدیمی دارد و اساس غالب موسیقی‌های محلی و موسیقی معمولی در ایلات به شمار می‌رود. دستگاه شور دارای چهار نغمه یا آواز می‌باشد که عبارتند از: ۱- ابو عطا ۲- بیات ترک ۳- افشاری ۴- دشتی، این چهار نغمه در ردیف موسیقی ایران بسیار معمول است و هر یک به تنهایی استقلال داشته و دارای گوشه‌های مهم دیگری نیز هستند.^۱

«۳۳» جلوه الهی

اشاره است به آیه شریفه... ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فِتْمَ وَجَهَ اللَّهِ...﴾ پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید.^۲

در حدیث جاثلیق است وقتی که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام راجع به مسائلی سؤال نمود و حضرت جواب او را می‌داد در ضمن سئوال‌ها گفت: ^۳ مرا از وجه الله

۱. گزیده‌ای با اندکی تصرف و اضافات از صفحات ۲۵۷ و ۲۵۲ و ۲۵۹ جلد ۲ مردان موسیقی و سنتی نوین ایران: حبیب ا... نصیری فر.

۲. آیه ۱۱۵ سوره بقره: قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۳. جلد ۳ صفحه ۳۲۸ حدیث ۲۸ بحار الانوار: علامه مجلسی.

تبارک و تعالیٰ مطلع کن. پس حضرت علی علیه السلام آتش و هیزمی طلبید و آنرا افروخت، وقتی آتش شعله ور شد، حضرت از او سؤال کرد: وجه این آتش کجاست؟ آن فرد نصرانی در جواب حضرت گفت: این از هر طرفی دارای وجه می‌باشد. پس حضرت فرمود: این آتش که ساخته دست بشر است وجهش شناخته و دیده نمی‌شود، آیا آفریننده‌اش به آن نمی‌ماند؟ **(و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله)** یعنی مغرب و مشرق از آن خدا است پس به هر کجا که رو آورید در آنجا وجه خدا است و باز از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده است^۱: وجه الله ائمه هستند که خدا آنها را به خود و رسولش نزدیک نموده و بر بندگان اطاعت و پیروی از آنها را واجب کرده است همانگونه که اطاعت از خودش را بر آن بندگان واجب دانسته است.^۲

به هر طرف رو آورید و توجه نمائید در آنجا روی خدا است، مقصود از وجه خدا صورت جسمانی نیست زیرا که خداوند منزّه و مبرا از اوصاف ممکنات است و شاید مقصود از وجه خدا که هر کجا رو آورید در آنجا روی خدا است و به قرینه مشرق و مغرب که محل طلوع و غروب نور است، اشعه نور حقیقی و انبساط رحمت رحمانی واحد ازلی باشد که فیض وجود او و اشراق نور رحمت وی تمام موجودات را فرا گرفته و همان طوری که نور خورشید موقع طلوع تمام مادیات را فرا می‌گیرد و همه به نور او پدید و روشن می‌گردند و در نور آن نشو و ارتقاء می‌نمایند همینطور نور حق تعالی و فیض منبسط او تمام از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات را فرا گرفته و همه به او موجودند و به قیومیت او باقی و لاینقطع از او فیض می‌گیرند. مؤمن پاک اعتقاد هر وقت متوجه به حق گردد به هر چه رو آورد در آنجا رحمت حق و فیض وجود او را مشاهده می‌نماید زیرا که فیض وجود او مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته پس اگر همه موجودات را مشمول فیض حق بدانی و در

۱. ج. ۹۰، ص ۱۱۸ بحار الانوار علامه مجلسی.

۲. جلد ۱، صفحه ۱۸۳ تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی.

هر حال روی نیازمندی به در خانه بی نیاز مطلق آوری بدان که به هر چه روکنی به او رو کرده‌ای و به هر چه سجده کنی او را سجده نموده‌ای.^۱

کعبه اگر قبله قرار داده شده برای تجلی وحدت مسلمانان و تجدید خاطرات ایثارگری و شرک ستیزی ابراهیم علیه السلام است و به این خاطر دارای قداست و احترام می‌باشد. از نکته‌ها و پیام‌های این آیه این است که قبله و یا به شرق و غرب رو نمودن موضوعی تربیتی و سیاسی است، آنچه اصل و مقصود است ارتباط با خداوند می‌باشد و دیگر اینکه این آیه بشارت به این است که شما نباید مایوس باشید و یا احساس ناامیدی و بی‌پناهی بکنید زیرا تمام جهان هستی مرکز عبادت و همه جای هستی قبله گاه است. هر کاری که به فرمان خداوند بوده و رنگ الهی داشته باشد وجه الله و عبادت است.^۲

حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه شریفه اولی الامر^۳ می‌فرماید: آنها وجه الله هستند همانی که خداوند عزوجل فرموده: ﴿فاینما تولوا فثم وجه الله﴾.^۴

امام سجاد علیه السلام فرمود: ما هستیم وجهی که یوتی الله منه.^۵

امام رضا علیه السلام فرمود: وجه الله، انبیا و رسل و حجج (یعنی ائمه) طاهرین علیهم السلام هستند و آنها پند کسانی که توسط آنها به خدا توجه پیدا می‌شود.^۶

امام عسکری از امام هادی علیه السلام نقل فرموده: خدا نازل کرد آیه ﴿و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله﴾ را یعنی زمانی که به سوی خدا توجه کردید و روی آوردید پس همان است وجهی که از آن وجه خدا را قصد کرده و امیدوار به ثواب از ناحیه او هستید.^۷

۱. جلد ۲ صفحه ۴۵ تفسیر مخزن العرفان: بانو اصفهانی.

۲. جلد ۱ صفحه ۲۳۷ تفسیر نور: محسن قرائتی.

۳. ﴿... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾ سورة نساء، آیه ۵۹.

۴. جلد ۹۰ صفحه ۱۱۸ ذیل حدیث ۱، بحار الانوار: علامه مجلسی.

۵. همان، جلد ۴، صفحه ۵، حدیث ۷ و ۸.

۶. همان، صفحه ۳، ذیل حدیث ۴ و صفحه ۳۱ ذیل حدیث ۶.

۷. همان، صفحه ۱۰۷، ذیل حدیث ۱۸.

«۳۴» کنت ترابم

اشاره است به آیه شریفه... ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ و کافر در آن روز آرزو کند که ای کاش خاک بود (تا چنین به آتش کفر نمی سوخت^۱).

در بعضی روایات آمده که معنی آیه این است که منکر ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز قیامت تمنا می کند که کاش من از شیعه بوتراب می بودم تا این همه درجه و کرامت که ایشان دارند من نیز می داشتم و بعضی از عرفا معنی این آیه را این گونه تزیل داده اند که ظالم جاهل متکبر روز قیامت می گوید: ای کاش من، مسکین فقیر خاضع ذلیل می بودم مثل خاک.^۲

از ابن عباس سؤال شد: ^۳ چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بوتراب نامید؟ ابن عباس گفت: زیرا علی بن ابیطالب صاحب زمین و بعد از پیامبر حجت خدا بر ساکنین زمین است و به خاطر وجود آن بزرگوار است که زمین باقی است و آرامش آن نیز به خاطر آن حضرت است. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: روز قیامت وقتی کافران آن درجات و فضائل و کراماتی که خدا به شیعیان علی بن ابیطالب داده است، می بینند می گویند: ای کاش من هم خاک می بودم یعنی ای کاش من نیز شیعه علی (علیه السلام) می بودم و این است معنی قول خداوند عزوجل که فرمود: ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.^۴

روزی که پرده ها کنار رود و صحیفه اعمال باز می گردد و هر کس به صحیفه اعمال خود نظر می کند آن وقت کافر چنان متأسف و پریشان حال می گردد که گوید کاش خاک بودم و به دنیا نیامده بودم یا گوید: کاش بعد از مردن که خاک گردیده بودم دیگر بازگشت نکرده بودم که امروز به این بدبختی و عذاب گرفتار شوم این

۱. آیه ۴۰ سوره نبا، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۲. جلد ۱۰، صفحه ۱۳۵، منهج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.

۳. جلد ۶۵ صفحه ۱۲۳ حدیث ۵۰ و جلد ۳۵، بخشی از حدیث ۴ صفحه ۵۱ بحارالانوار: علامه مجلسی.

۴. جلد ۵ صفحه ۲۷۸ تفسیر صافی: ملامحسن فیض کاشانی.

طور آرزو در آن روز از کافر است که همانطور که در دنیا امیدوار به رحمت نیست در قیامت نیز مأیوس از رحمت خدا است لکن مؤمنین و لو آنکه از جهت خطا و معاصی خود را در معرض عذاب و سخط ببینند ولی همین طور که در دنیا امیدوار به رحمت الهی بودند در آنجا نیز امید عفو و بخشش دارند.^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر این کریمه فرموده‌اند: قول خداوند تبارک و تعالی که فرموده است: ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۲ یعنی ای کاش علوی می‌بودم و اباتراب را دوست می‌داشتم.^۳

و همچنین فرمودند: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ یعنی کاش شیعه ابوتراب می‌بودم.^۴ و باز فرمودند: یعنی ای کاش علوی می‌بودم و به همین خاطر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین، علی علیه السلام را اباتراب نامید.^۵

«۳۵» سود و زیان

شاید اشاره‌ای باشد به حدیث علوی معروفی که امیرالمؤمنین و سید الموحدين علی علیه السلام فرموده است: خدایا! تو را به خاطر ترس از آتش جهنم یا به خاطر طمع بهشت عبادت نکرده‌ام بلکه تو را سزاوار بندگی و عبادت یافتم، پس عبادت کردم.^۶ هیچ عملی عبادت و طاعت الهی محسوب نمی‌شود به گونه‌ای که اجر اخروی بر او مترتب باشد مگر عبادتی که به قصد تقرب الی الله و به خاطر آخرت باشد یعنی از آن عبادت وجه الله و رسیدن به ثواب یا نجات از عقاب اراده شود زیرا

در حدیث آمده است:

۱. جلد ۳ صفحه ۳۱۰ تفسیر مخزن العرفان: بانو اصفهانی.

۲. روزی که هر کس هر چه (از نیک و بد کرده در) پیش روی خود حاضر ببیند و کافر در آن روز آرزو کند که ای کاش خاک بود (تا چنین به آتش کفر نمی‌سوخت). آیه ۴۰ سوره نبا قرآن مجید ترجمه: «بیم الهی قمشهای».

۳. جلد ۲۴ صفحه ۲۶۲ حدیث ۱۹ و ۲۰ بحار الانوار: علامه مجلسی.

۴. همان، جلد ۷ صفحه ۱۹۴ حدیث ۵۹.

۵. همان، جلد ۳۶ صفحه ۷۱، حدیث ۱۹ و جلد ۸۹ صفحه ۶۱.

۶. همان، جلد ۴۱ صفحه ۱۴ حدیث ۴.

امثال دستور خدا در کارهایی است که بندگان را به آن دستور داده و وعده پاداش بر آن عمل داده باشد و اجر بر عمل هم به اندازه قدر و منزلت و نیت بندگان است، پس هر کس خدا را از راه جمال و جلال و لطف شناخته باشد قطعاً به او علاقه‌مند می‌گردد و مشتاق او می‌شود لذا عبادت خود را خالص برای او بجا می‌آورد زیرا خدا را شایسته عبادت می‌داند و این علاقه‌ای که آن شخص به خدا دارد سبب می‌شود که خدا هم او را دوست داشته و به او اخلاص عنایت کند و او را برای خود برگزیند و به خویش نزدیک گرداند و به او تقرب معنوی و روحانی دهد همانگونه که در حق بعضی افراد که چنین خصلتی دارند فرموده است ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَّآبٍ﴾^۱ و او (حضرت سلیمان) نزد ما بسیار مقرب و نیکو منزلت است.^۱ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم فرموده است: نه به خاطر ترس از آتش بندگی‌ات را کردم و نه به خاطر طمع بهشت بلکه تو را سزاوار بندگی یافتم پس بندگی و عبادت نمودم. بعضی از مردم خدا را این گونه شناخته‌اند که او خدائی است که جهان را آفریده و توانا است و بر همه موجودات غالب و دانا است و او را بهشتی است که فرمان‌بران را در آن نعمت می‌دهد و دوزخی است که نافرمایان را در آن عذاب می‌نماید. بنابراین خدا را عبادت می‌کنند فقط به خاطر برخورداری از بهشت یا رهیدن و خلاصی از آتش، البته خداوند اینگونه افراد را به خاطر بندگی و فرمانبرداری وارد بهشت خواهد ساخت و از دوزخ رهایی خواهد داد، همانگونه که بارها در قرآن مجید نوید داده است^۲ زیرا به هر فرد تنها چیزی تعلق می‌گیرد که آن را قصد و نیت کرده باشد.

بعضی می‌گویند: اگر منظور از انجام عبادت به دست آوردن ثواب و پاداش یا رهایی از عذاب باشد عبادت باطل است زیرا این گونه قصد و نیت با اخلاص در

۱. سوره ص آیه ۴۰ قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. مثل سوره زلزال آیه ۷ و ۸ سوره نمل آیه ۹۰ سوره بینه آیه ۶ تا ۸ سوره دهر آیه ۱۳ تا ۱۷ و ...

عبادت که تنها اراده وجه الله سبحانه است منافات دارد و کسی که چنین قصدی بکند در حقیقت قصد جلب منفعت به سود خویش نموده است و می‌خواسته است ضرر و زیان را از خود دور کند و منظورش خدا و وجه الله نیست. البته به این سخن نباید اعتنا نمود و اینگونه عقیده را باید کنار گذاشت، زیرا این سخن کسی است که از حقایق و واقعیت‌های تکالیف الهی و درجات مردم در انجام تکالیف اطلاعی ندارد چرا که اکثر مردم از انجام عبادت خالصاً لوجه الله و بدون در نظر داشتن ثواب و عقاب - به مفهوم یاد شده - ناتوان و معذورند زیرا آنها از خدا فقط بیم و امید را می‌شناسند نهایت اینکه وقتی به یاد جهنم بیفتند نفسشان را از عذابش بیم دهند و وقتی بهشت را متذکر شوند نفسشان را به پاداش و نعمتهایش امیدوار سازند به ویژه کسی که میل به دنیا بر دلش غلبه کرده چنین فردی به ندرت عمل خیری که ثواب اخروی در آن باشد را انجام می‌دهد، چه رسد به اینکه بخواهد به نیت تجلیل از خداوند و به خاطر اینکه او شایسته فرمانبرداری و بندگی است عبادتش نماید زیرا بسیار کمند کسانی که این نوع عبادت را درک کنند، چه رسد به اینکه انجام دهند. مردم در نیت عبادات چند دسته‌اند: پائین‌ترین گروه افرادی هستند که به خاطر ترس و پرهیز از آتش عملی را انجام می‌دهند. دسته‌ای هم به خاطر امید و رغبت به بهشت عبادت می‌کنند. درست است که این دو نوع قصد و عمل در مرتبه پائین‌تر از عبادتی که بدون اینگونه قصدها و فقط برای خدا و لوجه الله است قرار دارد، اما از نیت‌های صحیح است زیرا گرایشی است به سوی چیزی که وعده اجر اخروی به آن داده شده است، هر چند آن عمل از نوع اعمالی باشد که به انجام آن در دنیا دلبستگی دارد. نتیجه اینکه نیت کامل دارای اعتبار در عبادات برای شخص عبادت کننده به دست نمی‌آید مگر با میل و رغبت به ثواب و سرکوب نمودن هر چیزی که با آن منافات دارد و چنین کاری میسر نیست مگر با خالی کردن دل از امور

دنیوی و پاک نمودن نفس و جان از صفات ذمیمه و زشت و قطع نظر نمودن از کلیه لذت‌های زودگذر دنیوی.^۱

عبادت خدا دارای اقسامی است: یک قسم آن عبادت محبان است که به سبب کثرت عبادت و بندگی به درجهٔ محبت که اعلیٰ درجات کمال است رسیده‌اند بلکه معشوق حقیقی گردیده‌اند زیرا هرگاه محبت در دل قرار گرفت دیگر در اعمال غیر از محبت و جز رضای محبوب چیزی نمی‌خواهد اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود می‌داند و اگر در جهنم باشد و رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان می‌داند.^۲

سعادت حقیقی آن است که مطلوب انسان از طاعت خدا خود حق و شهود جمال الهی باشد، چنانکه در کلام حضرت امیر علیه السلام بل وجد تک اهلاً للطاعة عشق خدا موجب عبادتش گردد نه عشق بهشت یا خوف دوزخ یا اغراض دیگر، پس انسان آنگاه به سعادت رسد که مطلوبش خدا و معشوقش جمال آن حُسن آفرین است.^۳ امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: گروهی خدا را به خاطر شوق به بهشت عبادت می‌کنند اینگونه عبادت مانند عمل افرادی است که در مقابل عمل خویش طلب اجر و مزد می‌کنند و گروهی نیز به خاطر ترس از جهنم و عذاب الهی خدا را عبادت می‌کنند، اینگونه عبادت هم مثل اطاعت بنده‌ای است که به جهت ترس، مولایش را اطاعت و پیروی می‌نماید، گروهی هم خدا را عبادت می‌کنند به خاطر اینکه شکر نعمت‌های او را بجا آورده باشند - و طالب اجر و پاداش نیستند و به خاطر ترس از عذاب نیز عبادت نمی‌کنند - این نوع عبادت، عبادت آزادگان است.^۴

۱. خلاصه‌ای از صفحه ۳۶۱ جلد ۴ باب ۴۷ باب نية العباد ذیل شرح حدیث ۱، وافى فیض کاشانی، ضمناً این مطالب عیناً و بدون کم و زیاد در جلد ۶۷ صفحه ۱۸۵ ذیل حدیث ۱ باب ۵۳ بحارالانوار و جلد ۸ صفحه ۸۸ ذیل حدیث ۱ همان باب، مرآة العقول علامه مجلسی نقل گردیده است.

۲. گزیده‌ای از صفحه ۲۲ فصل سوم در باب اخلاص در عبادت، عین الحیوة علامه مجلسی.

۳. صفحه ۷۸ مقاله دوم حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی و صفحه ۳۸۶ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای.

۴. جلد ۴۱ صفحه ۱۴ حدیث ۴ بحارالانوار، علامه مجلسی.

امام صادق علیه السلام فرموده است که عبادت کنندگان خدا بر سه دسته و گروهند: گروهی به خاطر ترس از عذاب خدا را پرستش می‌کنند... گروهی به خاطر کسب اجر و ثواب... و گروهی دیگر خدا را عبادت می‌کنند به خاطر اینکه به او علاقه مندند و او را دوست دارند و این اطاعت آزادگان و از بهترین عبادات است.^۱

علامه مجلسی ذیل این روایت می‌نویسد: آزادگان کسانی هستند که خود را از شهوات خالی نموده و از نفس اماره اطاعت نمی‌کنند و آنها در عبادتشان جز رضایت خداوند و رسیدن به او را در نظر ندارند و انتظار بهشت و جهنم را نمی‌کشند و این از بهترین عبادات است.^۲

امام صادق علیه السلام فرموده است: من خدا را عبادت می‌کنم به خاطر محبت و علاقه‌ام به او و این نوع عبادت موجب امن و امان است زیرا خداوند فرموده است: ﴿هُمْ مِنْ فِرْعَیَوْمَئِذٍ أَمِنُونَ﴾ «کسانی که (در قیامت) نیکوکار آیند پاداش بهتر از آن یابند و هم از هول و هراس قیامت ایمن باشند»^۳ پس کسی که خدا را دوست بدارد خدا هم او را دوست دارد و هر که را خدا دوست بدارد از آمنین است.^۴

امام سجاده علیه السلام فرموده است: من دوست ندارم به خاطر غرضی خدا را عبادت کنم زیرا در این صورت مثل بنده طمعکار می‌باشم که هرگاه طمع داشت اطاعت می‌کند وگرنه مطیع نخواهد بود و همچنین دوست ندارم به خاطر ترس از عذاب خدا را عبادت کنم زیرا در این صورت مثل بنده خطاکاری خواهم بود که اگر ترسی نداشت عملی انجام نمی‌دهد. از حضرت سؤال شد: پس چرا خدا را عبادت می‌کنی؟ فرمود: زیرا او را شایسته عبادت می‌دانم به خاطر نعمت‌های فراوانی که به من عطا فرموده است.^۵

۱. جلد ۴، صفحه ۳۶۶ حدیث ۴ وافی فیض کاشانی.

۲. جلد ۸ صفحه ۸۶ حدیث ۵ مرآة العقول، علامه مجلسی.

۳. آیه ۸۹ سوره نمل، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۴. جلد ۸ صفحه ۱۰۱ مرآة العقول، علامه مجلسی.

۵. همان.

«۳۶» خونبها

اشاره است به بخشی از این حدیث قدسی شریف که خداوند عزوجل فرموده است: «وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَيْ دِيْتِهِ وَ مَنْ عَلَيَّ دِيْتِهِ فَأَنَا دِيْتُهُ»^۱ و هر کس را من کشتم - توفیق شهادت و ملاقات همیشگی با خویش را به او عطا نمودم - پس خون بهای او به عهده من است و هر کسی که خون بهایش به عهده من باشد، خودم خون بهای او هستم.

ابوالفتح رازی ذیل آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرد.^۲ این روایت قدسی شریف را نقل کرده و می نویسد: حق تعالی تو را بخرد به انواع اکرام و اعزاز و تو را در دنیا باز داشت، زیرا الدنيا سجن المؤمن^۳ آنگه در زندان - دنیا - با تو، به راز در آمد از سرناز با تو راز گفت که مَنْ دعائی اجبته... گفت: هر که مرا بخواند اجابتش کنم و هر که از من بخواهد به او عطا کنم و هر که طاعت من بدارد شکرش کنم و هر که بر من عاصی شود او را باز پوشم و هر که به سوی من آید و قصد من کند مقصودش را بدهم و هر که مرا بشناسد متحیر و والهش کنم و هر که مرا دوست دارد به بلایش ابتلا کنم و هر که را من دوست بدارم او را بگشم و هر که را من بگشم دیه او را من بدهم و آن را که دیه او با من باشد خودم دیه او باشم. آنگه پس از حبس - در زندان دنیا - و قتل پادشاهی به دست تو دهد که «وَاذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا

۱. جلد ۱۸ صفحه ۴۱۹ حدیث ۲، چاپ جدید و جلد ۳ صفحه ۲۸۹ آخر بحث دیات چاپهای رحلی، مستدرک الوسائل: محدث نوری، تمام حدیث بنابراین نقل چنین است: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ مَنْ دَعَانِي أَجِبْتُهُ وَمَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَنْ اطَاعَنِي شَكَرْتُهُ وَمَنْ عَصَانِي سَتَرْتُهُ وَمَنْ قَصَدَنِي أَقْبَيْتُهُ وَمَنْ عَرَفَنِي خَيْرْتُهُ (حَبْرَتُهُ) وَمَنْ أَحْبَبَنِي ابْتَلَيْتُهُ وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَيْ دِيْتِهِ وَمَنْ عَلَيَّ دِيْتِهِ فَأَنَا دِيْتُهُ.

۲. سوره توبه آیه ۱۱۰ قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشده ای.

۳. جلد ۶ صفحه ۱۵۴ حدیث ۹ از امام سجاد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله ﷺ و صفحه ۱۶۹ حدیث ۴۱، بحار الانوار علامه مجلسی.

کبیرا^۱ - و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی نهایت بزرگ خواهی یافت.^۲

در شرح فصوص قیصری ذیل بحث جزای اعمال بندگان می نویسد: بدان که جزای اعمال صادره از بندگان بستگی به نیت های آنان دارد، پس هر کس عملش برای رسیدن به بهشت باشد بهشت را به او می دهند و هر کس تنها برای خدا باشد نه به خاطر رغبت به بهشت یا ترس از جهنم پس خدا است جزای او نه غیر خدا همانگونه که در حدیث قدسی آمده است که من احبنی قتلته^۳....

«۳۷» نصر الله منصور

مقصود از نصرالله منصور، حکیم نصرالله قمشه ای - از شاگردان حکیم حاج ملا هادی سبزواری صاحب کتاب منظومه - است که وی استاد حکیم اسدالله می باشد. شرح حالش در پاورقی گفتار سوم از مقدمه در صفحه ۴۶ بیان گردید.

«۳۸» ابونصر فارابی

معلم ثانی ابونصر محمد بن طرخان معروف به ابونصر فارابی ترکی، حکیمی صاحب شهرت و تألیفاتی ارزشمند در منطق و موسیقی و علوم دیگر است. وی از بزرگترین فلاسفه اسلامی بوده که کسی از فلاسفه مسلمان به پایه او نرسید. ابوعلی سینا از کتاب های فارابی استفاده فراوان نموده و از کلماتش بهره مند گردیده و در وصف او گفته است که فارابی از مردم ترکستان بوده، دوران کودکی را در

۱. روض الجنان و روح الجنان ذیل آیه شریفه ۱۱۰ سوره توبه، تفسیر ابوالفتح رازی (م بین سالهای ۵۱۰ تا ۵۳۳ ق ۴۹۵ تا ۵۱۷ هـ)

۲. سوره دهر (انسان) آیه ۲۰ قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

۳. صفحه ۵۲۲ فص نوحیه شرح فصوص الحکم ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد بن عربی الحامی الطائی (م ۶۳۸ ق ۶۱۹ هـ) شارح محمد داود قیصری رومی (م ۷۵۱ ق ۷۲۸ هـ).

زادگاهش فاراب^۱ سپری نموده سپس به قصد مسافرت از زادگاهش بیرون و به سفرها رفته تا به بغداد رسید. فارابی زبان ترکی و برخی لغات و زبان‌های دیگر غیر از عربی را می‌دانست. زبان عربی را نیز فراگرفت تا حدی که کاملاً به عربی هم مسلط گردید و شروع به تحصیل علم حکمت نمود. فارابی پس از مدتی به حرّان رفت و منطق را - نزد یوحنا بن خیلان که در ایام خلافت مقتدر عباسی (هیجدهمین خلیفه بنی عباس م ۳۲۰ ق ۳۱۰ ش) در بغداد از دنیا رفته - فراگرفت. سپس به بغداد بازگشت و در آنجا علوم فلسفه را تکمیل نمود و به فراگیری کلیه کتاب‌های علم منطق ارسطو اهتمام ورزید. از فارابی سؤال شد: در علم فلسفه تو استادتر و ماهرتری یا ارسطو پاسخ داد اگر من در زمان ارسطو می‌زیستم از بهترین شاگردان او می‌بودم. فارابی در تمام علوم اسلامی مهارت داشته و محقق نمونه بشمار می‌آمده است. وی مشکلات علوم و فنون را به بهترین و آسانترین روش توضیح می‌داده و در نوشتار خویش عباراتی شیرین و شیوا به کار برده. آثار او از هر جهت کامل و کافی است، مواد پنجگانه منطق^۲ را بسیار جالب به کار برده و ثابت کرده است که چگونه باید از آنها استفاده برد. گویند: وی از بغداد خارج نشد و آنجا پیوسته به تحصیل و تدریس مشغول بوده تا زمانی که از بهترین حکمای عصر گردید و بر حکمای آن زمان پیشی گرفت و بیشترین کتاب‌های خود را در بغداد تألیف نموده و پس از آن به دمشق عزیمت نمود، ولی در آنجا ماندگار نشده به مصر رفت. در کتاب سیاست مدنی‌اش نوشته است که در بغداد شروع به تألیف آن کرده و در مصر به اتمام رسانیده است. فارابی بار دیگر از مصر به دمشق رفته و این بار ماندگار شد. فارابی از همه مردم دنیا پارساتر بوده و نسبت به امور دنیوی مثل تهیه کسب و منزل بی‌توجه بوده و به آن اهمیتی نمی‌داده است. وی در فن موسیقی مهارت زیاد و در شعر گوئی

۱. فاراب در منطقه عمارلوی رودبار رشت واقع است.

۲. مواد پنجگانه یا صناعات خمس در علم منطق عبارتند از: ۱. برهان ۲. جدل ۳. خطابه ۴. مغالطه ۵. شعر.

هم ید طولائی داشته است. سرانجام در سال ۳۳۹ قمری ۳۲۹ شمسی در دمشق چشم از دنیا فرو بست.^۱

«۳۹» صدر المتألهین

فاضل حکیم متأله محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا، وی بر بسیاری از علمای بزرگوار قبل از خویش تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق ۶۵۲ ش) برتری داشته. وی پایه حکمت اشراق را به گونه‌ای چشمگیر استوار نموده و روش مشاء را مردود شناخته. ملاصدرا که در علم حکمت عالم‌ترین افراد در زمان خودش بوده از کلیه علوم زمان نیز بهره‌مند بوده. از استادان او سید محقق، امیر محمد باقر داماد (م ۱۰۴۰ ق ۱۰۰۹ ش) و شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ ق ۱۰۰۰ ش) بوده‌اند. تألیفات صدر المتألهین فراوان است که از آن جمله می‌باشد: شرح اصول کافی که تا باب آن الاثمه و لایة امر الله و خزنته از کتاب الحجة را شرح کرده، به نظر می‌آید این بهترین شرحی باشد که بر احادیث اهل بیت علیهم السلام تدوین شده و از کلیه کتابهایی که به شرح این احادیث پرداخته با ارزش تر و سودمندتر است. دیگر از تألیفاتش: کتاب شواهد الربوبیه، اسفار اربعه، شرح هدایه اثیری، حاشیه بر الهیات شفا، شرح حکمت اشراق، رساله حدوث عالم، تفسیر القرآن الکریم که در پنج جلد منتشر گردیده، کتاب المشاعر، حکمت عرشیه، کسر اصنام الجاهلیه در رد صوفیه و مفاتیح الغیب و کتابهایی دیگر می‌باشد. ملاصدرا در سال ۱۰۵۰ قمری ۱۰۱۹ شمسی در راه عزیمت به بیت الله الحرام در بصره وفات یافت و همانجا مدفون گردید.^۲

۱. جلد ۷، صفحه ۳۲۱ روضات الجنات: آیه الله سید محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی.

۲. همان، جلد ۴ صفحه ۲۴۰.

«۴۰» بوعلی

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا به سال ۳۷۵ قمری ۳۶۴ شمسی در افشنه بخارا^۱ دیده به جهان گشود. او می‌گوید: پدرم مرا در نوجوانی به معلم قرآن سپرد و پس از آن مرا در اختیار معلم ادبیات گذاشت و من در آن مکتب هر اندازه درسی که دیگر شاگردان می‌خواندند حفظ می‌کردم. کتابهایی که در آن موقع استاد به من یاد می‌داد عبارت بود از: کتاب الصفات، غریب المصنف، ادب الکاتب، اصلاح المنطق، العین، شعر الحماسه، دیوان ابن الرومی (م ۲۸۳ ق ۲۷۴ ش)، تصریف مازنی (م ۲۴۸ ق ۲۴۰ ش) و الکتاب سیبویه (م ۱۷۹ ق ۱۷۴ ش). من این کتاب‌ها را به علاوه درس دیگر شاگردان در ظرف یک و نیم سال فرا گرفتم، اگر استاد تأخیر نمی‌داشت، کمتر از این مدت هم می‌توانستم بیاموزم. هنگامی که به سن ده سالگی رسیدم مردم بخارا از هوش و ذکاوت و معلومات من بهت زده شده بودند، از آن پس شروع به فراگیری فقه نمودم و در سن دوازده سالگی در بخارا به آئین ابوحنیفه (م ۱۵۰ ق ۱۴۵ ش) فتوا می‌دادم. سپس به فراگیری علم طب پرداخته و به سن شانزده سالگی کتاب قانون را نوشتم، در کتابخانه به کتاب‌های ابونصر فارابی (م ۳۳۹ ق ۳۲۹ ش) دست یافته، شب و روز به مطالعه آنها پرداختم تا علم حکمت را کاملاً فرا گرفتم. وقتی به سن بیست و چهار سالگی رسیدم با خود فکر کردم همه علوم را یاد گرفته‌ام و چیزی از علوم را باقی نگذاشته‌ام. ابن سینا فن حساب و جبر و مقابله را نزد بقالی به نام محمود مساح و منطق و اقلیدس و مجسطی را نزد حکیم ابو عبدالله ناتلی (از حکمای اواسط قرن چهارم هجری) فرا گرفته است.

پس از آن به حکمت طبیعی و الهی روی آورده و سپس به فراگیری علم طب پرداخت و در مدت زمانی کوتاه به پایه‌ای رسید که قبل از او هیچ دانشمندی به آن

۱. بخارا شهری است در ازبکستان و بخار بمعنی علم می‌باشد، چون علم و عالم در آن منطقه فراوان بوده آنجا را بخارا نامیدند.

پایه نرسیده بود. بوعلی در آن اوقات به محضر اطبای ماهر حضور می یافت و ضمن یادگیری طب از فقه و اصول نیز بهره مند می شد. وی شبها کم می خوابید و همیشه در تحصیل مطالبی که می آموخت قواعد منطقی را مراعات می نمود، هرگاه مسئله ای برایش مشکل می شد به مسجد جامع می رفت، دو رکعت نماز در کمال خضوع و خشوع به جا می آورد و به دعا و استغاثه می پرداخت و مشکل خویش را از این راه حل می کرد. از بوعلی نقل شده که من خودم را از یادگیری علم مابعدالطبیعه مأیوس می دیدم تا وقتی که به یکی از کتاب های فارابی دست یافتم و به وسیله آن از آنچه مأیوس بودم، بهره مند گردیدم و به پاس این عنایتی که از ناحیه خداوند به من شد چندین مرتبه سجده کردم و به قدر توان به بینوایان کمک نمودم. برخی از آثار بوعلی سینا عبارتند از: ۱- کتاب الشفاء در حکمت ۲- النجاة ۳- الاشارات ۴- القانون در طب و رساله هایی هم در علوم مختلف از جمله موسیقی نگاشته است. بوعلی اضافه بر آن همه مراتب علمی شعر هم می سروده است. از سروده های او به زبان فارسی در خداشناسی این بیت است:

کس را به کمال و کنه ذات ره نیست بر فعل تو می کنند ذات تو قیاس

.....

در معرفت چو نیک فکری کردم معلوم شد که هیچ معلوم نشد

در ستایش از مقام مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده است:

بر صفحه چهره ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو یای معکوس از حاجب و عین و انف با خط جلی

.....

تا باده عشق در قدح ریخته اند و ندر پی عشق عاشق انگيخته اند

در جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر به هم در آميخته اند

ابن سینا هنگامی که آثار مرگ را در خود مشاهده نمود از اعمال ناشایست دوران

جوانی خویش توبه کرد و همه اموال خود را به بینوایان بخشید و بردگان خود را آزاد کرد و به تلاوت و ختم قرآن پرداخت تا سرانجام در روز جمعه سوم ماه مبارک رمضان سال ۴۲۷ قمری ۴۱۴ شمسی به دیار باقی شتافت.^۱ مقبره او در همدان مشهور است.

«۴۱» سقراط حکیم

سقراط چهارصد و هفتاد سال قبل از میلاد می زیسته. گویند: از علوم طبیعی بحث نمی کرده و این علوم زمانی و مادی را لایق به صرف عمر نمی دانسته و عمری به علوم الهی و معرفت الله و حکمت علمی و عملی و اخلاق با زهد و تقوا اشتغال داشته. وی اصول عالم وجود را سه اصل دانسته: ۱- علت فاعلی عالم که خدای یکتا است ۲- عنصر که مرادش ماده عالم کون و فساد است ۳- صورت حال در ماده و البته چون او موحد و یکتاپرست بوده مقصودش از اصل در واجب، وجوب ذاتی است به خلاف اصالت در ماده و صورت، وی به مبدأ و معاد قائل بوده و به دو اصل دین (خدا و قیامت) خلق را دعوت کرده است و از سخنان اوست که «مبدع عالم (خدا) را غایت در صنع نیست و حد و نهایت در وجود نیست و او را چون نهایت نیست از صورت جسمانی و اعراض مادی منزّه است» و می گوید: «آن وجود نامحدود را حس و عقل محدود در نیابد» و از کلمات اوست که «از حیات مادی غمگین باشید و به موت که انتقال به عالم نشاط و صفا و زندگی ابد است، شاد خاطر باشید» و گوید: «قلب را دو آفت است؛ یکی غم که به آن آدمی به خواب رود و یکی هم که به آن بیدار ماند». شاید غرضش غم دنیا و هم آخرت است و نیز گوید: «دل های اهل معرفت منابر فرشتگان آسمان است» و گوید: «اولاد خود را به اکراه

۱. گزیده ای از جلد ۳ صفحه ۵۰۸ روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات: آیه الله سید محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی.

و اداری بر کار و آثار خود مکنید که آنان بر زمانی غیر زمان شما خلق شده‌اند». و گوید: «زندگی ما برای مرگ نیست بلکه مرگ ما برای زندگی ابد است» و البته این گفتار رجال وحی است. لذا چون او را از سلطان وقت که عزم قتلش داشت می‌ترسانیدند می‌گفت: «سقراط خُمی است و آبی، خُم را توانند شکست و آب باقی است و به دریا باز خواهد رفت»، یعنی روح را مرگ و فنا نیست و به عالم بقا خواهد شتافت. و نیز گوید: «حق و حقیقت بیش از حکمت است بلکه اعم و مبسوط‌تر از علم و حکمت می‌باشد، اما روشن و هویدا نیست و حکمت اخص از حقیقت است لیکن واضح و روشن است. پس حق انبساطش از حکمت بیشتر و حکمت وضوح و ظهورش بیشتر است و حکمت موضح و مبین حق مبسوط است» و نیز گوید: «مرغ خیال و اندیشه بلند عقول خلق به اوج معرفت خدا پرواز نتواند کرد» (لایزاله غوص الفطن^۱) و به اشاره و وضع و ترتیب جسمانی چون نامتناهی است در نیاید (و من اشار الیه فقد حدّه).

پس این حکیم طبق روش انبیاء و اولیاء به خدائی بی حد و نهایت در وجود و صفات کمال و اسماء جمال و افاضه فیض بی نهایت دعوت کند و حق را منزّه از اوصاف خلق داند، رحمه الله تعالی و او چون به خدا و قیامت ایمان یقینی داشت کاسه زهر را که به او دادند تا بنوشد بآب خندان گرفت و به شاگردان گفت: «ابدأ بر من مگریید که مرگ بر من گوارا و شیرین است زیرا به واسطه مرگ به زندگی ابد

۱ و ۲. کلماتی است از خطبه توحیدیه، اولین خطبه نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام که ترجمه آن از صفحه ۲۳۵ و ۲۳۷ جلد ۲ کتاب حکمت الهی، حکیم الهی قمش‌ای که مربوط به شرح و ترجمه این خطبه است نقل می‌گردد، «عقول عالیّه هوشمندان در دریای حقیقتش غوص نتواند» «و دلیل جهل به توحید ایزد اشاره کردن به او است...».

می‌رسم و حضور حکیمان الهی می‌روم» (ينقلب الی اهلہ مسرورا^۱) پس رتبه این حکیم بسی بلند است که به مقام علم الیقین رسیده است (و ما خلق الله شیئاً اقل من الیقین^۲) اما باز

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
سقراط استاد افلاطون بوده است^۳ (سقراط سرانجام در سال ۳۹۹ پیش از میلاد در سن هفتاد سالگی از طرف برخی منتقدان آتنی^۴ محاکمه و محکوم به مرگ شد).

«۴۲» فخر رازی

ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن علی تمیمی معروف به امام فخر رازی و ملقب به ابن الخطیب است. وی پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۵۴۳ یا ۵۴۴ قمری ۵۲۷ شمسی در شهر ری متولد گردید. او که یکتای عصر خویش و پرورش یافته فضل و دانش بوده، در علم کلام و علوم معقول بر هم عصرانش برتری داشته و در علوم گوناگون آثار مفیدی تألیف کرده و به یادگار گذاشته است که از آن جمله می‌توان تفسیر قرآن کریم را که در آن انواع مطالب ارزشمند و مفید را گرد آورده است نام برد گرچه این تفسیر به اتمام نرسیده لکن یک جلد تمام به تفسیر سوره مبارکه حمد اختصاص دارد و از دیگر کتابهایش؛ المطالب العالیه در علم کلام و نهاية العقول و الاربعین و المحصل و کتاب البیان و البرهان در رد اهل طغیان و سرکشان و المباحث المعادیه که در آن به مباحثی راجع به معاد پرداخته و کتاب‌های فراوان دیگری است، تمامی آثارش با ارزش می‌باشد و موجب سعادت او گردیده است. وی در پند و اندرزگوئی ید طولاً و مهارت خاصی داشته و به لغت

۱. سوره انشقاق آیه ۹ «و او به سوی کسان و خویشان مسرور و شادمان خواهد رفت» قرآن مجید: ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. جلد ۶۹ صفحه ۱۱۹ حدیث ۱۵، بحار الانوار علامه مجلسی.

۳. جلد ۲ صفحه ۳۱۴ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای.

۴. آتن پایتخت یونان که کشوری است در جنوب شرقی اروپا می‌باشد.

فارسی و عربی مردم را موعظه می‌کرده. گاهی هنگام وعظ و نصیحت به مردم شور و حالی به او دست می‌داده و زیاد می‌گریسته است.

فخرالدین ابتدا نزد پدرش به تحصیل علم پرداخته و پس از مرگ پدر نزد کمال سمنانی ادامه تحصیل داد. سپس به ری بازگشت و پس از مدتی تحصیل به همراه استادش جهت تداوم تحصیلات به مراغه رفت و مدت زیادی در درس کلام شرکت جست و پس از مسافرت هائی مجدداً به ری بازگشت. فخرالدین در حالی که از علوم و کمالاتی برخوردار بوده، شعر هم می‌گفته است. زمانی که در هرات منبر می‌رفته برای تحریک عواطف حاضرین در مجلسش این بیت شعر را زمزمه می‌کرده است:

المرء مادام حیاً یستهان به و یعظم الرزء فیه حین یفتقد

یعنی آدم تا زنده است مورد اهانت و خواری هم‌نوعانش قرار می‌گیرد، وقتی از دنیا برود او را گرامی داشته و برایش سوگواری می‌کنند. این رباعی به زبان فارسی هم از او است.

درویشی جوی و روی در شاه مکن وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو در چاه بزی و طلب جاه مکن
از جمله عقاید او این است که به چهار دلیل عقلی و نقلی فرشته را از انسان برتر می‌دانسته و در کتاب معالشی^۱ دلیل نبوت خاصه را بنا به عقیده فلاسفه ثابت نموده و همچنین گفته است: به نظر می‌رسد که برای اثبات بقاء نفوس بعد از نابودی و از بین رفتن اجزای بدن جز تمسک به فرمایش پیامبران عالیقدر و اولیای بزرگوار دلیل دیگری نداریم و با ادله قانع‌کننده عقلیه تأکید نموده و این نظر را ثابت کرده

۱. کتاب اصول دین معروف به معالم اصول دین باب ۸ صفحه ۱۲۰ مسئله ۵ و ۶ راجع به بقاء نفس و باب ۷ صفحه ۱۰۷ و ۱۰۸ مسئله ۱۰۴ فضیلت ملک و در مسئله ۶ می‌نویسد: پیامبر ما افضل از سایر انبیا است زیرا انتفاع اهل دنیا با دعوت محمد ﷺ کاملتر از انتفاع سایر امتها به دعوت سایر انبیا بوده پس لازم است که محمد ﷺ افضل از سایر انبیا باشد.

است و چهار دلیل عقلی نیز برای آن آورده است که دلیل چهارم این است که گفته است: «بر اثر ریاضت‌های سخت و طاقت فرسا نفس به پیشرفت‌ها و ترقیاتی می‌رسد و مقاماتی ملکوتی را می‌پیماید و به آن مقامات می‌رسد به گونه‌ای که به بهترین وجه از عالم غیب باخبر می‌گردد» هر وقت این اعتبارات عقلیه را با فرمایشات انبیاء و اولیاء و با نظریات بزرگان از علما و حکما که در این باب به ما رسیده در نظر بگیریم به بقاء نفس یقین پیدا می‌کنیم و می‌فهمیم که بدن‌ها بعد از مرگ نیز پدیدارند.

فخر رازی سرانجام در روز دوشنبه اول ماه شوال المکرم سال ۶۰۶ قمری ۵۸۸ شمسی در هرات وفات یافت.^۱

«۴۳» انبأذقلس

انبأذقلس یکی از حکمای الهی و بزرگ یونان است. وی اول مخلوق عالم تجرد را عنصر و جوهر بسیط عقلی دانسته و در عالم جسمانی از او نقل شده که عناصر اربع^۲ را مبدأ پیدایش موجودات مرکبه عالم جسم شناخته و به عنصر دیگری بسیط‌تر از آن عناصر قائل نیست و اشیاء را کامن و بارز از یکدیگر دانسته (یعنی قائل به مذهب کمون و بروز که به وجهی صحیح است گردیده) و واجب تعالی را به وجهی ساکن و به وجهی متحرک دانسته، شاید مقصودش این است که ذات حق تعالی جل جلاله ساکن و بی‌تغییر است و فعلش بالاضافه به خلق، متحرک و متغیر می‌باشد.^۳

۱. گزیده‌ای از صفحه ۳۹ به بعد جلد ۸ روضات الجنات: آیه‌الله سید محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی.
۲. عناصر اربع عبارتند از: ۱- آتش که داغ خشک ۲- هوا که داغ مرطوب ۳- آب که سرد مرطوب ۴- زمین که سرد خشک است.

۳. جلد ۲ صفحه ۳۱۲ حکمت الهی: حکیم الهی قمشه‌ای.

«۴۴» میرزا محمد مهدی قمشه‌ای

آیه الله جامع المعقول و المنقول میرزا محمد مهدی قمشه‌ای (معروف به میرزا) از علما و مجتهدین بزرگ و معروف و طراز اول بوده که در سال ۱۲۶۱ قمری ۱۲۲۳ شمسی متولد شده است. آن مرحوم مقدمات صرف و نحو و ادبیات عرب را نزد مرحوم ملا محمد لاری و استادانی دیگر فراگرفت. حکمت و کلام و فقه را خدمت علما و فلاسفه مهمی چون ملا محمد باقر قمشه‌ای (متوفی ۱۲۹۶ ق ۱۲۵۷ ش) و حکیم صهبا (متوفی ۱۳۰۶ ق ۱۲۶۷ ش) و حاج ملاهادی سبزواری و علمای دیگر کسب فیض نمود و به بالاترین مدارج حکمت و اجتهاد نائل گردید و از بعضی مجتهدین و فقهای عالیمقام آن دوران اجازه اجتهاد دریافت کرده است. از آثار و تصنیفات آن مرحوم حاشیه‌ای است بر اسفار ملاصدرا و رساله‌ای است که در استصحاب و سایر ابواب اصول استدلالی و هم فقه استدلالی نگاشته است که از وی باقیمانده است.

مرحوم آیه الله میرزا در هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۳۰ قمری ۱۲۹۰ شمسی در شهرضا از دنیا رفت و بنا به وصیت خود مرحوم جنازه به نجف اشرف انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شده است.^۱

«۴۵» عیسی بن مریم

حضرت عیسی بن مریم از پیامبران اولوالعزم^۲ بوده که بنابر مشهور روز بیست و

۱. به نقل از صفحه ۱۴ و ۱۵ نشریه فرهنگی سال ۱۳۲۹ و صفحه ۳۱ سالنامه فرهنگ شهرضا سال ۱۳۳۶.
۲. بنا به فرمایش معصومین علیهم‌السلام پیامبران اولوالعزم پنج نفرند: ۱. حضرت نوح ۲. حضرت ابراهیم ۳. حضرت موسی ۴. حضرت عیسی علیه‌السلام ۵. پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌السلام که سید و افضل همه آنها است و علت اینکه آنها را اولوالعزم نامیده‌اند بنا به روایات به خاطر دلایلی بوده که از آن جماعه است اینکه آنها بر شرق و غرب عالم و بر جن و انس مبعوث شدند. دیگر اینکه این انبیا از پیامبرانی هستند که در اقرار به وجود خدا از دیگران پیشی گرفتند و به نبوت همه پیامبرانی که قبل و بعد از خود بودند اقرار کردند و عزم سربیش را

پنجم دسامبر^۱ (برابر با چهارم دی ماه سال‌های شمسی) سال ۷۴۷ رومی ۶۳۲ سال قبل از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در فلسطین متولد شد و سال تولد او مبدأ تاریخ میلادی گردید. نام حضرت عیسی مسیح ﷺ بیش از هفتاد بار در آیات و سوره‌های مختلف قرآن مجید ذکر گردیده است که به چگونگی ولادت، نبوت، معجزات و سرانجام کار وی اشاره گردیده است.^۲

راجع به سرانجام کار حضرت عیسی ﷺ در قرآن مجید چنین آمده است: «ای عیسیٰ همانا من روح تو را قبض نموده و بر آسمان (قرب خود) بالا برده و تو را پاک و منزّه از معاشرت و آلایش کافران گرداندم و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری دهم. پس آنگاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود که به حق حکم کنم در آنچه که بر سر آن با یکدیگر به خلاف و نزاع بر می‌خواستید.»^۳

بعضی گفته‌اند: توفی به معنای مرگ است و خدا اول او را میراند بعد از سه روز او را زنده کرد به آسمان برد، بعضی گفته‌اند: مردن آن حضرت بعد از آمدن به زمین خواهد بود در آخرالزمان؛ این یکی از معجزات قرآن مجید است که خبر داده است به آینده.^۴

و هم از این رو که (به دروغ) گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم



بر صبر کردن جزم کردند با وجود اینکه آنها را تکذیب و اذیت می‌کنند. دیگر اینکه از آنها درباره حضرت محمد ﷺ و اوصیای بعد از او و مهدی قائم (عجل الله فرجه) و سیرت او عهد گرفتند و همه آنها عزمشان را بر این عهد جزم کرده و اقرار نمودند که چنین باشند. (جلد ۱۱ صفحات ۲۸ و ۳۲ حدیث ۲۵ و صفحه ۳۵ حدیث ۳۰ و ۳۱ و صفحه ۱۱۲ حدیث ۳۰ و جلد ۲۴ صفحه ۳۵۱ حدیث ۶۵ بحارالانوار علامه مجلسی)

1. 25 December

۲. آل عمران از آیات ۴۱ تا ۵۹، نساء از آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹، مائده آیات ۴۶، ۷۲، ۷۵، و همچنین از ۱۱۰ تا ۱۱۸ و توبه آیات ۳۰ و ۳۱، مریم آیات ۱۶ تا ۳۵، زخرف ۵۹ تا ۶۴، حدید آیه ۲۷ و در جلد ۱۴ صفحه ۳۳۵ باب ۲۳ حدیث ۳ بحارالانوار علامه مجلسی، شرح حال و نبوت حضرت عیسی نقل شده است.

۳. آیه ۵۵، سوره آل عمران، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشاهی.

۴. جلد ۱ فصل ششم، صفحه ۴۳۸ حیات القلوب، علامه مجلسی.

در صورتی که او را نکشتند و نه به دار کشیدند بلکه امر به آنها مشتبه شد و همانا آنانکه درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید بود و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و به طور یقین (شما مؤمنین بدانید که) مسیح را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خدا (بر همه ملک وجود) مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.^۱

در قرآن مجید آمده است که «ماقتلوه و ما صلیوه و لکن شُبّه لهم» در کیفیت اشتباه اختلاف است از ابن عباس مروی است^۲ که چون خدا کسانی که به عیسی دشنام داده و به مادرش تهمت زدند را مسخ کرد. خبر مسخ به پادشاه یهودیان رسید، پادشاه ترسید که عیسی او را نیز نفرین کند لذا یهودیان را جمع کرد و برکشتن عیسی اتفاق کردند. پس حق تعالی جبرئیل را به حمایت آن حضرت فرستاد. وقتی آنها خواستند عیسی را به قتل رسانند، جبرئیل آن حضرت را به سوی سقفی که در آنجا بود و روزنه‌ای به بیرون داشت برد و از آن روزنه به آسمان برد. پادشاه فردی از اصحاب خود به نام ططیانوس را فرستاد که بالای سقف رود و عیسی را پائین بیاورد چون رفت عیسی را در آنجا نیافت حق تعالی ططیانوس را شبیه عیسی نمود به طوری که هر کس او را می‌دید خیال می‌کرد عیسی است. چون ططیانوس بیرون آمد تا به آنها بگوید که عیسی را ندیده او را گرفتند و کشتند و به دار کشیدند. نزدیک به این مضمون^۳ از امام حسن عسکری علیه السلام نیز منقولست که وقتی ططیانوس را به گمان اینکه عیسی است کشتند، امر بر ایشان مشتبه شد گفتند: اگر آنکه ما کشتیم ططیانوس بوده پس عیسی چه شد و اگر عیسی بود ططیانوس کجا رفت؟ این جهت

۱. آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء، قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشاه‌ای.

۲. جلد ۱۴ صفحه ۳۴۰ ذیل حدیث ۱۵ بحارالانوار علامه مجلسی.

۳. بیان طبرسی است در جلد ۱۴ صفحه ۳۴۰ به بعد بحارالانوار علامه مجلسی. که ذیل آیه ۱۵۶ سوره نساء جلد ۳ صفحه ۲۰۸ مجمع البیان آمده است.

مشتبه ماندن قضیه برای آنان شد. روایت دیگر آن است^۱ که چون عیسی از یهود گریخت همراه هفده نفر از حواریون داخل خانه‌ای شد. یهودیان آن خانه را احاطه کردند وقتی داخل خانه شدند خدا همه را به صورت عیسی کرد، یهودیان گفتند: سحر کردید بگوئید کدامیک از شما عیسی هستید و گرنه همه را می‌کشیم. عیسی به اصحاب خود گفت: کیست که امروز قبول کند که کشته شود و داخل بهشت رود؟ شخصی به نام سرجس قبول کرد و بیرون آمد و گفت: منم عیسی لذا او را گرفته و کشتند و به دار کشیدند. خدا عیسی را در همان روز به آسمان برد. بعضی گفته‌اند که چون عیسی را به آسمان بردند لذا یهود به او دست نیافتند به ناچار شخصی را گرفته به جای بلندی بر دار کشیدند و نگذاشتند کسی نزدیک او برود به این سبب امر بر مردم مشتبه شد ﴿و ما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه﴾.

از امام باقر علیه السلام منقولست که^۲ قبل از آنکه خدا عیسی را به آسمان ببرد او از دوازده نفر از اصحاب دعوت نمود تا برای شب گرد هم آیند. پس آنان را به خانه‌ای برد که چشمه‌ای در آن خانه بود. عیسی در آن چشمه غسل نمود و نزد میهمانان رفت در حالی که از سرش آب می‌چکید و به میهمانان گفت: خدا به من وحی نموده که مرا در این ساعت به آسمان ببرد و از دست یهود نجات دهد، در بین شما کدامین قبول می‌کنید که شبیه من شود و به خاطر شباهت به من او را بکشند و به دار کشند، و در قیامت در بهشت با من باشد؟ جوانی در میان آنان بود قبول کرد و گفت: ای روح الله! من قبول می‌کنم، عیسی فرمود: تو قبول می‌کنی پس حق تعالی عیسی را از گوشه خانه به آسمان برد و آنها دیدند پس وقتی یهود به طلب عیسی آمدند آن کسی را که عیسی فرموده بود گرفتند و بردند و بردار کشیدند. در حدیث موثق از

۱. جلد ۱۴، صفحه ۳۴۰ ذیل حدیث ۱۵، بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. همان، صفحه ۳۳۶ حدیث ۶.

حضرت امام رضا علیه السلام منقول است^۱ که کشته شدن و مردن هیچکدام از پیغمبران و حجت‌های خدا بر مردم، مشتبّه نشد مگر عیسی علیه السلام زیرا او را زنده از زمین بالا بردند و روحش را در میان آسمان و زمین قبض کردند. چون به آسمان رسید حق تعالی روح او را به بدنش برگردانید چنانچه می‌فرماید «انی متوفیک و رافعک» و از عیسی حکایت می‌نماید که «فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم^۲» پس هر دو آیه دلالت بر وفات آن حضرت دارد. و در حدیث معتبر از امام رضا علیه السلام منقول است^۳ که چون یهود خواستند عیسی را بکشند خدا را سوگند داد به حق ما اهل بیت پس خدا او را نجات داد و به آسمان برد. به سندهای معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است^۴ که حضرت عیسی در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان به آسمان رفت^۵. و این واقعه در ۳۳ سالگی^۶ یعنی سال ۳۳ میلادی به وقوع پیوسته است.

صاحب منهج ذیل آیه ۴۴ سوره آل عمران بعد از نقل کیفیت به دار آویخته شدن شبهه عیسی و بالا رفتن آن حضرت به آسمان می‌نویسد: چون مریم علیها السلام را خبر دادند که عیسی را به دار آویختند همراه با زنی که به دعای عیسی علیه السلام از دیوانگی نجات یافته بود به زیر آن درخت آمدند و می‌گریستند، عیسی از آسمان پائین آمد و به آنها گفت: چرا جزع می‌کنید؟ گفتند: بر عیسی که پیغمبر خدا بود، عیسی گفت: بروید و گریه و جزع مکنید که من عیسی هستم، حق سبحانه مرا نگاه داشت، آنها خوشحال

۱. جلد ۱۴، صفحه ۲۳۸ حدیث ۱۱، بحارالانوار علامه مجلسی.

۲. بخشی از آیه ۱۱۷ سوره مائده، و چون روح مرا به قبضه تصرف گرفتی باز تو خود نگهبان و ناظر احوال آنان بودی. قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۳. جلد ۱۱ صفحه ۶۹ حدیث ۲۷ و جلد ۲۶ صفحه ۳۲۵ حدیث ۷ و جلد ۱۴ صفحه ۳۳۹ ذیل حدیث ۱۴ بحارالانوار علامه مجلسی.

۴. همان، جلد ۱۴ صفحه ۳۲۵ حدیث ۲ و در حدیث ۳ آمده است بعد از ۳۳ سال.

۵. کلیه این مطالب از جلد ۱، فصل ششم در بیان بالا رفتن عیسی علیه السلام به آسمان صفحه ۴۲۸ حیات القلوب، علامه مجلسی نقل گردیده در ضمن در جلد ۳، از صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۶ ذیل آیه شریفه ۱۵۶ سوره نساء تفسیر منهج الصادقین ملافتح الله کاشانی عیناً همین مطالب آمده است.

۶. جلد ۱۴ صفحه ۲۴۷ حدیث ۲۷ بحارالانوار علامه مجلسی.

شدند و برگشتند و بعد از هفت روز عیسیٰ به زمین آمد و حواریون را جمع کرد و به آنها سفارشات نمود و هر کدام را جهت تبلیغ و ارشاد به ناحیه‌ای فرستاد تا مردم را به دین خدا خوانند و باز به آسمان رفت.^۱

گرروی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو^۲

«۴۶» منصور، واقف اسرار

حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج متوفی ۳۰۹ قمری ۳۰۵ شمسی شرح حالش مفصل در شماره ۱۳ همین بخش صفحه ۱۸۷ بیان گردید.

«۴۷» میثم تمار

میثم تمار بنده زنی از طایفه بنی اسد بوده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را از آن زن خرید و آزاد کرد. سپس از او سؤال کرد: نام تو چیست؟ عرضه داشت: سالم، حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که نام واقعی تو که پدر و مادرت تو را در عجم به آن اسم نامیده‌اند میثم است. عرض کرد: خدا و رسولش و همچنین تو ای امیرالمؤمنین راست می‌گوئید، به خدا نام من میثم است. حضرت فرمود: پس به همان نام که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نامید بازگرد و نام سالم را کنار گذار، پس به نام میثم بازگشت و کنیه‌اش را ابوسالم نهاد، روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میثم فرمود: همانا تو پس از من گرفتار خواهی شد و به دار آویخته می‌شوی، چون سه روز از دار زدنت بگذرد از بینی و دهانت خون بیرون آید به اندازه‌ای که ریش را رنگین نماید. منتظر آن روز باش، تو را به در خانه عمرو بن حرث (م ۸۵ ق ۸۲ ش) به دار می‌زنند

۱. جلد ۲ صفحه ۲۳۷ ذیل آیه ۵۴ سوره آل عمران، منهج الصادقین: ملافتح الله کاشانی.

۲. صفحه ۴۰۲ دیوان حافظ.

و دهمین نفری^۱ خواهی بود که در آنجا به دار آویخته می شوی و چوبه دار تو کوتاه تر از چوبه دار آنها است.

بیا تا برویم و آن درختی را که به آن به دار کشیده می شوی، به تو نشان دهم حضرت آن درخت را به میثم نشان داد، تا زمانی که میثم زنده بود می رفت و نزدیک آن درخت نماز می خواند و عبادت می نمود و می گفت: «چه فرخنده درختی هستی من برای تو آفریده شده ام و تو به خاطر من آبیاری می شوی» و همواره با آن درخت دیدار تازه می کرد تا زمانی که آن درخت را قطع کردند، میثم رفت و مکانی را که در آن او را به دار می زنند پیدا کرد و هرگاه عمرو بن حریث را می دید به او می گفت: من همسایه تو خواهم شد حق همسایگی را با من خوب به جا آور ولی عمرو نمی دانست مقصود میثم چیست. در همان سالی که قرار بود میثم را به دار زنند برای آخرین بار حج به جا آورد و به کوفه بازگشت. عبید الله بن زیاد (م ۶۷ ق ۶۵هـ) دستور دستگیری میثم را صادر نمود لذا او را دستگیر کردند و نزد عبیدالله آوردند و گفتند: این مرد از بهترین مردمان نزد علی علیه السلام بود، عبیدالله از میثم سؤال کرد: خدای تو کجاست؟ میثم در جواب گفت: در کمین ستمکاران^۲ است و تو یکی از آنان هستی، عبیدالله گفت: آقایت علی درباره کردار من نسبت به تو چه گفته

۱. به دنبال فرمایش حضرت علی علیه السلام که به میثم تمار فرمودند: تو دهمین نفری هستی که در آنجا به دار آویخته می شوی در تحقیقی بدنبال نه نفر دیگر برآمده که در نتیجه به روایاتی برخورد شد که حضرت به میثم فرموده اند: فلان درخت را قطع می کنند و به چهار قسمت تقسیم می کنند: ۱- تو را به یک قسمت آن ۲- حجر بن عدی (م ۵۱ ق ۴۹هـ) را به قسمت دیگر ۳- محمد بن اکثم را به قسمت سوم ۴- خالد بن مسعود را هم به قطعه دیگر آن به دار می آویزند ۵- دیگر از آن نه نفر رشید هجری، ۶- جویری بن مسهر ۷- مذرع می باشند. (جلد ۴۲ صفحه ۱۳۱ حدیث ۱۴ و صفحه ۱۴۸ حدیث ۱۱ بحارالانوار علامه مجلسی). اسامی سه نفر دیگر به دست نیامد لکن به احتمال زیاد آن سه نفر هم از کسانی بوده اند که همراه حجر بن عدی به شهادت رسیدند و الله اعلم.

۲. اشاره است به آیه ۱۴ سوره شریفه فجر ﴿إِنَّ رَبِّكَ لَبَالْمُرْصَادِ﴾ ای رسول، خدای تو البته در کمین ستمکاران است. قرآن مجید، ترجمه حکیم الهی قمشه ای.

است؟ میثم گفت: به من خبر داده که تو مرا به دار می‌کشی و نشانه‌ها را گفت، عبیدالله گفت: ما برخلاف گفته علی عمل خواهیم کرد، میثم گفت: نمی‌توانی با گفته او مخالفت کنی زیرا پیغمبر ﷺ به او چنین گفته است و پیامبر ﷺ هم از قول خدای تعالی خبر داده عبیدالله، میثم را به زندان انداخت. پس از مدتی او را بیرون آوردند تا به دار کشند شخصی به میثم گفت: ای میثم! تو کسی را نداشتی که جلو کشته شدنت را بگیرد؟ میثم خندید و اشاره کرد به چوبه و گفت: من برای این درخت آفریده شده‌ام. چون میثم را بالای آن چوب به دار کشیدند، مردم تجمع کردند. عمرو بن حرث گفت: به خدا سوگند او به من می‌گفت که همسایه‌ات خواهم شد من منظورش را ندانستم میثم شروع کرد به بیان فضائل بنی هاشم^۱. خبر به ابن زیاد رسید، ابن زیاد گفت: دهانش را ببندید، پس از گذشت سه روز^۲ حربه به او زدند و او تکبیر می‌گفت. در آخر آن روز از بینی و دهانش خون سرازیر شد و به شهادت رسید.

این جریان ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به عراق اتفاق افتاد.^۳
(اواخر ماه ذیحجه سال ۶۰ قمری اوائل مهرماه سال ۵۹ شمسی).

۱. به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و اولاد کرام آن بزرگواران بنی هاشم گویند زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله و او فرزند عبدالمطلب و او فرزند هاشم بن عبدمناف می‌باشند، عبدالمطلب که نامش عامر و شبیه بوده ده فرزند داشته که یکی از آنها عبدالله پدر بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یکی عمران (ابوطالب) پدرگرامی حضرت علی علیه السلام بوده‌اند از این جهت این خاندان به بنی هاشم نامیده و شناخته شده‌اند.

۲. در زمان‌های گذشته چوبه‌های دار به گونه‌ای بوده که هر کس را به آن آویزان می‌کردند آنقدر او را نگه می‌داشتند و از خوردن و آشامیدن محروم می‌ساختند تا اینکه در اثر گرسنگی، تشنگی، سرما و گرما و شکنجه بالای دار جان می‌داده و مدت زنده ماندن هر کسی بستگی به قدرت جسمی او داشته است و مثل این زمان‌ها نبوده که به محض حلق آویز شدن خفه شود و در دم جان دهد.

۳. گزیده‌ای از صفحه ۳۴۳ جلد ۴۱ بحارالانوار: علامه مجلسی این جریان در جلد ۴۲ صفحه ۱۲۴ حدیث ۷ همان کتاب نیز آمده است.

«۴۸» شهید شیخ فضل الله نوری

شهید آیه الله شیخ فضل الله نوری اعلی الله مقامه دوّم ذیحجه سال ۱۲۵۹ قمری ۱۲۲۱ شمسی در لاشک کجور^۱ دیده به جهان گشود، در آغاز جوانی به تحصیل علوم متداول عصر خویش پرداخت. سپس جهت تکمیل تحصیلات به نجف اشرف مهاجرت نمود. وی پس از تسلط بر فقه و اصول و حکمت و عرفان کم کم در شمار شاگردان مورد توجه استادان خویش قرار گرفت و به مرتبه عالی فقاقت و اجتهاد نایل آمد و در سال ۱۳۰۰ قمری ۱۲۶۱ شمسی به اشاره میرزای شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ ق ۱۲۷۳ ش) برای ارشاد و هدایت مردم از نجف به تهران بازگشت و از روحانیون طراز اول و زمامدار روحانیت شد و علی رغم تلاش و خواست سیاست مداران وابسته به سفارتخانه های انگلیس و روس وی به ریاست مذهبی رسید و علاوه بر تدریس و ارشاد و رسیدگی به امور مردم و قضاوت و امثال آن در زمینه تألیف کتاب اهتمامی فراوان داشت که آثار قلمی زیادی از خود باقی گذاشته است.

در بدو تشکیل مشروطیت - که در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ قمری ۲۲ دی ماه ۱۲۸۴ شمسی دوران سلطنت مظفرالدین شاه قاجار (متوفی ۱۸ دی ماه ۱۲۸۵ ش) کم کم آغاز و در مهرماه ۱۲۸۶ دوران سلطنت محمدعلی شاه (م ۱۳۴۳ ق ۱۳۰۴ ش) عملاً آغاز گردید- وقتی صحبت از عدالتخانه به میان آمد شیخ با رغبت از آن پشتیبانی کرد، چون کلمه عدل تبدیل به مشروطه گردید باز حمل بر صحت می کند که دستگاهی است برای عمل به همان عدالت و همچنان تا صدور فرمان مشروطیت می کوشد ولی وقتی مشروطه مغز حقیقی خود را می نمایاند که دموکراسی اروپائی است این را ناسازگار با اصول اسلامی دانسته و مخالفت می کند و مشروطه مشروعه را مطرح می کند.

بالاخره به خاطر مخالفت با مشروطه و پافشاری بر عدم تشکیل حکومت

۱. لاشک کجور از توابع شهرستان نوشهر استان مازندران است.

مشروطیت تهی از مشروعیت روز یازدهم ماه رجب سال ۱۳۲۷ قمری نهم مرداد ماه ۱۲۸۸ شمسی تعدادی مسلح ارمنی به منزل این مجتهد عالیقدر یورش برده و خانه او را محاصره نمودند و از دیوارها بالا رفته و پشت بامها را اشغال نمودند سپس شیخ را کشان کشان بیرون برده و در عمارت نظمیه زندانی کردند.

شخصی به نام مدیر نظام خاطره‌ای از چند روز قبل از اعدام شیخ تعریف می‌کند او می‌گوید: نیمه شب نزدیک بود پیغامی برای شیخ آورند که «در سفارت روس اتاق مناسبی برای شما آماده است شما برای حفظ جانتان بیایید اینجا» شیخ ناراحت شد و گفت: «شما حفظ جان خود کنید لازم نیست جان مرا حفظ کنید. وای بر اسلام، دیگر چه باقی می‌ماند اگر اجانب بگویند علمای اسلام که سنگ دیانت بر سینه می‌زنند و از خود گذشتگی نشان می‌دهند پای جان که در میان می‌آید به کفر پناهنده می‌شوند». فردی دیگر از طرف دولت عثمانی پیام آورد که «آقا به سفارت کفر نروید به کشور عثمانی تشریف بیاورید که مسلمان است» مرحوم شیخ گفت: «من از علی بن ابیطالب علیه السلام بدی ندیده‌ام که به دیگری پناهنده شوم، بر فرض مرا نکشند و بمانم در دنیا، دو، سه خروار گندم هم خوردم آخرش چه؟ وقتی قرار است انسان بمیرد چه بهتر که شرافتمندانه بمیرد» فرد سومی به شیخ پیشنهاد کرد که «بیرق هلند را بر بالای خانه‌تان بزنید دیگر حتی لازم نیست به سفارت هلند تشریف بیاورید» شیخ در پاسخ به این پیشنهاد خندید و به استهزاء گفت: «باید بیرق ما را روی سفارت اجنبی بزنند، چطور ممکن است که صاحب شریعت که من یکی از مبلغین احکام آن هستم اجازه فرماید به خارج از شریعت او پناهنده شوم» آنگاه آیه شریفه ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱ و چند آیه دیگر را خواند سپس ادامه داد «من حاضر صد مرتبه زنده شوم و ایرانیان و مسلمین مرا مثله کنند و بسوزانند ولی به اجنبی پناهنده نشوم».

۱. قسمتی از آیه ۱۴۱ سوره نساء ﴿و خدا هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود﴾ قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

فردی به شیخ گفت: «شما که می دانستید با مخالفت نتیجه ای نمی گیرید چرا مخالفت کردید؟ از اول معلوم بود که از پس اینها بر نمی آئید» شیخ گفت: «تا اگر صد سال بعد از این بعضی از مسلمانان به قعر زیر زمین و داخل سرداب ها رفتند و در آنجا با کمال ترس درد دل کردند و گفتند: صد سال قبل عده ای دست به دست هم دادند و ریشه اسلام را کردند لا اقل یک نفر هم بگوید که در میان آن عده یک آخوند طبرسی و یارانش مخالفت کردند».

ساعاتی قبل از اعدام در حالی که چوبه دار آماده بود و شیخ را محاکمه می کردند یکی از رجال وقت با عجله برای شیخ پیغام آورد که «جناب عالی حرمت مشروطه را لغو کنید و امضاء نمائید و خود را از کشتن رها سازید» شیخ پاسخ داد: «شب قبل پیامبر ﷺ را در خواب دیدم، فرمود: فردا شب میهمان من هستی، حاضر نیستم این فرصت را از دست بدهم و من چنین امضائی نخواهم کرد و این مشروطه ابدالدهر حرام است».

قبل از اعدام، شیخ رو به جمعیت نمود و نگاهی به آن همه زن و مردی که زمانی برایش سلام و صلوات می فرستادند و او را قبله گاه معنویت و مادیت خویش می دانستند، افکند در حالی که با انگشت سبابه رو به قبله اشاره کرد شهادتین می گفت، سپس گفت: «هذه كوفة الصغیرة» این تشبیه عجیب ترین کلامی بود که از دهان آن مجتهد عالیقدر که به تصدیق دوست و دشمن نظیری برای او در آن عصر یافت نمی شد بیرون آمد، سپس با لبخند غم آلود و سیمای متأثر در حالی که کوچکترین هراسی از او مشاهده نمی شد این بیت را خواند:

اگر بار گران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم

سپس به دژخیمان که برای انجام تکلیف منتظر بودند فرمود: «کار خود را بکنید» در قسمتی از اعلامیه ای که قبل از اعدام خوانده شد و در سطح شهر منتشر گردید آمده بود: «اینها طرح و نقشه ریختند که بلاد اسلامی را به دست اجانب بدهند و

دیگران را بر ایران حکمفرما سازند همه سعی آنها تهدید ملت و فروش مملکت بود و اینکه در واقع اجانب را به مملکت دعوت کنند» و چنین تبلیغ کردند که دست اجانب پشت سر شیخ است، عده‌ای هم فریب این جو سازی‌ها را خوردند و پای جنازه شیخ کف زدند و هورا کشیدند. این واقعه روز یازدهم مردادماه سال ۱۲۸۸ شمسی مصادف با سیزدهم ماه رجب - روز تولد امام علی (علیه السلام) - در سال ۱۳۲۷ قمری اتفاق افتاد، جنازه شیخ شهید را در منزلش دفن کردند ولی مردم که اینک متوجه شده بودند که عجب کلاهی سرشان رفته کنار خانه شیخ می‌آمدند و فاتحه می‌خواندند، مشروطه چیان دستور دادند جنازه را به جای دیگر منتقل کنند لذا پس از گذشت چند ماه نبش قبر کردند و جنازه را که کاملاً سالم بود به قم منتقل نموده و در اتاقی در صحن مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) دفن نمودند که هم اکنون محل زیارت مردم است.^۱

«۴۹» میرزا علی آقا شیرازی

ادیب اریب و فقیه و طبیب عالیمقام و عارف زاهد بزرگوار حاج میرزا علی آقا شیرازی یکی از معارف اهل دانش و زهد و عرفان معاصر بود که در اصفهان مظهر قدس و تقوا و فضیلت به شمار می‌رفت و همگان او را از جان و دل می‌ستودند و به ارادتش تبرک می‌جستند، سالها در نجف خدمت استادان بزرگ به تعلم پرداخت و آنگاه به اصفهان آمد و تا آخر عمر در اصفهان به تعلیم و ارشاد مبادرت نمود. از نظر فضیلت اخلاقی بسیار کم نظیر بود قیافه‌ای متبسم و در عین حال با ابهت داشت. پیوسته از ریاست و تشریفات دنیوی به دور بود. مال نمی‌اندوخت و در کمال

۱. کلیه مطالب، منتخبی است از چند کتاب در مورد شهید شیخ فضل الله نوری، از جمله آن کتابها است کتاب شیخ فضل الله نوری و مشروطیت نوشته مهدی انصاری و کتاب نخستین فریادگر مشروطه در بیداد مشروطه نوشته مصطفی بروجردی و مقدمه تحلیلی بر تحولات اجتماعی سیاسی ایران: موسی نجفی.

قناعت زندگی می‌کرد. با اینکه مرجع بسیاری از جوّها بود ولی خود دیناری نداشت و همه را در اسرع وقت به مستحقین می‌رساند. بازیچه‌های دنیوی و مال و متاع او را نمی‌فریفت. به محراب و القاب علمی دل خوش نکرده بود. وجود مبارکش در اصفهان منبع خیرات و برکات و سیمای او مصداق حدیث «من یذكرکم الله رؤيته»^۱ بود. بیان او در کمال شیوایی بود و فقط در راه دین و فضیلت به کار می‌رفت روزها در مدرسه صدر اصفهان علوم چندی تدریس می‌فرمود از آن جمله قانون بو علی سینا (متوفی ۴۲۷ ق ۴۱۵ ش) با توجه به شرح آن از قطب الدین محمود شیرازی صاحب کتاب درّة التاج متوفای ۷۱۰ ق (۶۸۹ ش) همچنین درس فقه و اخلاق و ادب و معمولاً یکی از درسهای او تحلیل و شرح نهج البلاغه بود. خُطَب نهج البلاغه را به بهترین وجهی تشریح می‌نمود و به مناسبت اشعار و روایات و آیات می‌آورد، در ادب عربی و فارسی در بین متأخرین بی نظیر بود و توجه او از معارف اسلامی بیشتر به اخلاق مصروف می‌گشت و در فقه و حدیث و رجال و کلام نیز استادی مسلم و نیز عارفی وارسته و زاهد و دانشمندی بزرگوار بود. هیچگونه تکبر علمی در او دیده نمی‌شد با همگان از وضع و شریف یکسان معاملت می‌نمود. افعال و اطوار او واقعاً نمونه یک انسان را تداعی می‌کرد. من کسی را چون او ندیدم که همگان از هر صنف چه از اهل دانش و بینش و چه از اهل ریاست و مال و هنر در مقابل او خاضع و خاشع باشند. گاهی به منبر می‌رفت و سیمای ملکوتی او بیانات گرم و آتشین او که از دل باصفای او بر می‌خاست، اشکهای او که بر محاسن سپیدش سرازیر می‌گردید، شوری که از روح گرم و پراز یقین او جوش می‌زد، قلق و اضطراب را از بین می‌برد و شک و ناامیدی را

۱. جلد ۱ صفحه ۲۰۳ حدیث ۱۸ و جلد ۱۴ صفحه ۳۳۱ حدیث ۷۱ و جلد ۶۷ صفحه ۳۲۲ و جلد ۷۱ صفحه ۱۸۹ و جلد ۷۴ صفحه ۱۴۹ بحار الانوار: علامه مجلسی و صفحه ۱۸۹ ذیل کلمه ۴۰ خاتمه مقالات حکمت عملی و صفحه ۴۲۷ حکمت الهی، حکیم الهی قمشه‌ای.

می‌سوزاند و فروغی از اطمینان به مستمعین می‌بخشید که تا مدت‌ها از آن شور و احساس گرم بودند و همه را با خود به دریای نور می‌برد. آنجا که از پلیدیها، طمع‌ها حسدها خبری نیست. همه جا امید و فروغ تابناک انسانی تجلی می‌کند. هنوز هیاهوی بیانات او احساسات پرشور او از یقین و معنویت زبان او در نعت باری تعالی تحلیل کلمات نهج البلاغه، زمزمه‌های عاشقانه او، جذبه‌های معنوی و سجایا و صفات عالی انسانی او در خاطرها مانده و حکایت از ایمان مردی می‌کند که حقیقت دیانت را باز دانسته و از فلسفه رسالت پیامبران و تعالیم آنها مطلع بوده و می‌خواسته مردم را به جوهر دستوره‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله که تهذیب نفس و آراسته شدن به صفات کمالیه و سجایای عالی انسانی است هدایت نماید. ذره‌ای ریب و ریا و شک در عقاید او راه ندارد، به انسان‌ها مهر می‌ورزد، ارشاد می‌کند آن هم نه از روی مطامع دنیوی و از پشت دکان زرق و ریا. تولدش هفدهم شعبان ۱۲۹۲ یا ۱۲۹۴ قمری (۱۲۵۳ شمسی) و وفاتش بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۷۵ قمری (۱۳۳۴ شمسی) در اصفهان رخ داد. جنازه او را برحسب وصیتش به قم حمل نمودند و در مقبره باغملی (شیخان) دفن کردند.

تقریرات او در شرح نهج البلاغه اگر در یکجا جمع شود مسلماً از بهترین شروح نهج البلاغه خواهد بود. از کارهای دیگر او تصحیح و طبع تفسیر تبیان شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ ق ۴۴۶ ش) و الذریعه الی مکارم الشریعه راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲ یا ۵۶۵ قمری) است. حجره‌ای در مدرسه صدر اصفهان داشت که معمولاً روزها در همان حجره می‌ماند و تدریس او در کمال بی‌پیرایگی برگزار می‌گشت. گاه در باغچه مدرسه روی خاک‌ها و در مقابل گل‌ها به تدریس مشغول می‌شد. از استادان او در اصفهان یکی آخوند ملا محمد کاشانی متوفای شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۳ شمسی) و حکیم جهانگیرخان قشقایی متوفای شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۸ شمسی) و آیه الله سید محمد باقر درچه‌ای متوفای ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ شمسی) و همچنین شهید حاج شیخ فضل الله نوری

(متوفی ۱۳۲۷ ق ۱۲۸۸ ش) می‌باشند. از مصاحبین و معاشرین او یکی آیه الله حاج آقارحیم ارباب (متوفی ۱۳۶۹ ق ۱۳۵۵ ش) و دیگر عارف فرزانه محمدباقر الفت (م ۱۳۸۴ ق ۱۳۴۳ ش) و دیگر شیخ اسدالله قمشه‌ای متخلص به دیوانه و بسیاری از رجال دیگر اصفهان بودند. استاد شهید و متفکر بزرگ اسلام، شهید مطهری در مقدمه کتاب سیری در نهج البلاغه می‌نویسد: ^۱ «در تابستان سال هزار و سیصد و بیست برای فرار از گرمای قم به اصفهان رفتم. تصادف کوچکی مرا با فردی آشنا با نهج البلاغه آشنا کرد. او دست مرا گرفت و اندکی وارد دنیای نهج البلاغه کرد آن وقت بود که عمیقاً احساس کردم این کتاب را نمی‌شناختم. از آن پس چهره نهج البلاغه در نظرم عوض شد، مورد علاقه‌ام قرار گرفت و محبوبم شد گویی کتاب دیگری است غیر آن کتابی که از دوران کودکی آن را می‌شناختم. احساس کردم که دنیای جدیدی کشف کرده‌ایم. دریغ است از آن بزرگمردی که مرا اولین بار با نهج البلاغه آشنا ساخت و درک محضر او را همواره یکی از ذخایر گرانبهای عمر خودم که حاضر نیستم با هیچ چیز معاوضه کنم، می‌شمارم و شب و روزی نیست که خاطره‌اش در نظرم مجسم نگردد، یادی نکنم. به خود جرأت می‌دهم و می‌گویم او به حقیقت یک عالم ربّانی بود. یادم هست که در برخورد با او همواره این بیت سعدی در ذهنم جان می‌گرفت:

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند / مرد اگر هست به جز عالم ربّانی نیست ^۲
او هم فقیه و هم حکیم و هم ادیب و هم طبیب بود. فقه و فلسفه و ادبیات عربی و فارسی و طب قدیم را کاملاً می‌شناخت و در برخی متخصص درجه اول به شمار می‌رفت، قانون بوعلی را که اکنون مدرّس ندارد او به خوبی تدریس می‌کرد و فضلا

۱. شهید مطهری این قضیه را بسیار شیوا و مفصل در اول کتاب سیری در نهج البلاغه نقل نموده که در اینجا تلخیص شده بیان گردید.

۲. بیت ۹ قصیده ۷ بخش قصاید فارسی «موعظه و نصیحت» صفحه ۹ کلیات سعدی (م ۶۴۹ ق ۶۷۳ ش)

در حوزهٔ درسش شرکت می‌کردند، اما هرگز نمی‌شد او را در بند یک تدریس مقید ساخت، یگانه تدریسی که با علاقه می‌نشست نهج البلاغه بود، نهج البلاغه به او حال می‌داد و روی بال و پر خود می‌نشانده و در عوالمی که ما نمی‌توانستیم درک کنیم سیر می‌داد. او با نهج البلاغه می‌زیست، با نهج البلاغه تنفس می‌کرد، روحش با این کتاب همدم بود، نبضش با این کتاب می‌زد و قلبش با این کتاب می‌تپید. این کتاب ورد زبانش بود و به آنها استشهاد می‌نمود، غالباً جریان کلمات نهج البلاغه بر زبانش با جریان سرشک از چشمانش همراه بود. ادیب محقق، حکیم متأله، فقیه بزرگوار، طبیب عالیقدر، عالم ربّانی، مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی اصفهانی رحمه الله راستی مرد حق و حقیقت بود. از خود و خودی رسته و به حق پیوسته بود.

با همهٔ مقامات علمی و شخصیت اجتماعی احساس وظیفه نسبت به ارشاد و هدایت جامعه و عشق سوزان به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام موجب شده بود که منبر برود و موعظه کند، مواعظ و اندرزهایش چون از جان برون می‌آمد، لاجرم بر دل می‌نشست، هر وقت به قم می‌آمد علمای طراز اول قم از او می‌خواستند که منبر برود و موعظه نماید، منبرش بیش از آنکه قال باشد حال بود^۱.

شهید مطهری در جایی دیگر چگونگی آشنائی خویش با میرزا علی آقا شیرازی را اینگونه بیان می‌نماید.

از استاد خودم عالم جلیل القدر مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی اعلی الله مقامه که از بزرگترین مردانی بود که من در عمر خود دیده‌ام و به راستی نمونه‌ای از زهاد و عباد و اهل یقین و یادگاری از سلف صالح بود که در تاریخ خوانده‌ایم برای اولین بار در اصفهان با آن مرد بزرگوار آشنا شدم و از محضرش استفاده کرده. البته این آشنائی، بعد تبدیل به ارادت شدید از طرف من و محبت و لطف استادانه و

۱. جلد ۱ صفحات ۲۲۲ و ۵۲۲ کتاب رجال اصفهان، دکتر سید محمدباقر کتابی اصفهانی.

پدرانه از طرف آن مرد بزرگ شد، به طوری که بعدها ایشان به قم آمدند و در حجره ما بودند و آقایان علمای بزرگ حوزه علمیه که همه به ایشان ارادت می‌ورزیدند در آنجا از ایشان دیدن می‌کردند. در سال [هزار و سیصد و] بیست که برای اولین بار به اصفهان رفتم، هم مباحثه گرامیم که اهل اصفهان بود و یازده سال تمام با هم هم مباحثه بودیم و اکنون از مدرسین و مجتهدین بزرگ حوزه علمیه قم است به من پیشنهاد کرد که در مدرسه صدر، عالم بزرگی است نهج البلاغه تدریس می‌کند، بیا برویم به درس او. این پیشنهاد برای من سنگین بود، طلبه‌ای که کفایه الاصول می‌خواند چه حاجت دارد که به پای تدریس نهج البلاغه برود؟! نهج البلاغه را خودش مطالعه می‌کند و با نیروی اصل برائت و استصحاب مشکلاتش را حل می‌نماید! چون ایام تعطیل بود و کاری نداشتیم و به علاوه پیشنهاد از طرف هم مباحثه‌ام بود پذیرفتم. رفتم اما زود به اشتباه بزرگ خودم پی بردم، دانستم که نهج البلاغه را من نمی‌شناختم و نه تنها نیازمند به فراگرفتن از استاد، بلکه باید اعتراف کنم که نهج البلاغه استاد درست و حسابی ندارد. به علاوه دیدم با مردی از اهل تقوا و معنویت روبرو هستم که به قول ما طلاب ممن ینبغی آن یشد الیه الرحال از کسانی است که شایسته است از راههای دوربار سفر ببندیم و فیض محضرش را دریابیم. او خودش یک نهج البلاغه مجسم بود. مواعظ نهج البلاغه در اعماق جاننش فرو رفته بود، برای من محسوس بود که روح این مرد با روح امیرالمؤمنین علیه السلام پیوند خورده و متصل شده است. راستی من هر وقت حساب می‌کنم بزرگترین ذخیره روحی خودم را درک صحبت این مرد بزرگ می‌دانم. رضوان الله علیه و حشره مع اولیائه الطاهرين و ائمة الطيبين. من از این مرد بزرگ داستانها دارم.

مرحوم حاج میرزا علی آقا اعلی الله مقامه ارتباط قوی و بسیار شدیدی با پیغمبر اکرم و خاندان پاکش صلوات الله و سلامه علیهم داشت؛ این مرد در عین اینکه فقیه (در حد اجتهاد) و حکیم و عارف و طیب و ادیب بود و در بعضی از

قسمتها مثلاً طب قدیم و ادبیات از طراز اول‌ها بود و قانون بوعلی را تدریس می‌کرد، از خدمتگزاران آستان مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود، منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد و ذکر مصیبت می‌فرمود، کمتر کسی بود که پای منبر این مرد عالم مخلص متقی بنشیند و منقلب نشود، خودش هنگام وعظ و ارشاد که از خدا و آخرت یاد می‌کرد در حال یک انقلاب روحی و معنوی بود و محبت خدا و پیامبرش و خاندان پیامبر در حد اشباع او را به سوی خود می‌کشید، با ذکر خدا دگرگون می‌شد، مصداق قول خدا بود: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱ نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام را که می‌برد اشکش جاری می‌شد. یک سال حضرت آیه الله بروجردی اعلی الله مقامه (م ۱۳۸۰ ق ۱۳۳۹ ش) از ایشان برای منبر در منزل خودشان در دهه عاشورا دعوت کردند، منبر خاصی داشت، غالباً از نهج البلاغه تجاوز نمی‌کرد. ایشان در منزل آیه الله منبر می‌رفت و مجلسی را که افراد آن اکثراً اهل علم و طلاب بودند سخت منقلب می‌کرد به طوری که از آغاز تا پایان منبر ایشان، جز ریزش اشک‌ها و حرکت شانه‌ها چیزی مشهود نبود.^۲

والحمد لله أولاً و آخراً

پایان

۱. آیه ۲ سوره انفال، مؤمنان آنها هستند که چون ذکر از خدا شود (از عظمت و جلال خدا) دلهایشان ترسان و لرزان شود و چون آیات خدا را بر آنها تلاوت کنند بر مقام ایمانشان بیفزاید و به خدای خود در هر کار توکل می‌کنند. قرآن مجید ترجمه حکیم الهی قمشه‌ای.

۲. مطالبی از صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۳ کتاب عدل الهی، شهید مرتضی مطهری.

فهرست‌ها و منابع

- فهرست آیات
- فهرست روایات
- فهرست ادعیه
- فهرست نام پیامبران و معصومین علیهم‌السلام
- فهرست نام ملائکه
- فهرست اعلام
- فهرست امکنه
- منابع و مآخذ

فهرست آیات

اذقال الله يا عيسى انى متوفيك ورافعك الى / آل عمران / ٥٥.....	٢٧٢
اذناده ربه بالواد المقدس طوى / نازعات / ١٦.....	٢٢٨
اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم / نساء / ٥٩.....	٢٥٣
الله نور السموات و الارض... / نور / ٣٥.....	٢٢٢
الم اعهد اليكم يا بنى آدم / يس / ٦٠.....	٢٠٥
امن يجيب المضطرا اذا دعاه و يكشف السوء... / نمل / ٦٢.....	٨٩
انا عرضنا الامانة... / احزاب / ٧٢.....	٢٠٦
ان الله اشترى من المؤمنين... / توبه / ١١١.....	٢٦٠ - ٢٠٣
ان تنصروا الله ينصركم... / محمد / ٧.....	٢٠٥
ان ربك لبالمرصاد / فجر / ١٤.....	٢٧٧
انك بالواد المقدس طوى / طه / ١٢.....	٢٢٨ - ٢٢٩
انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم / انفال / ٢.....	٢٨٨
ان المتقين فى جنات و نهر / قمر / ٥٤.....	٢٠٥
ان المتقين فى مقام امين / دخان / ٥١.....	٢٠٥
انا سخرنا الجبال معه / ص / ١٨.....	١٧٨
انى آنست نارا / طه / ١٠ / نمل / ٧ / قصص / ٢٩.....	٩٣
انى انا الله رب العالمين / قصص / ٣٠.....	٢٢٨ - ٢٢٩

- انی متوفیک و رافعک / آل عمران / ۵۵ ۲۷۵
- أو تقولوا إنما اشرك آباؤنا... / اعراف / ۱۷۳ ۲۰۴
- اوفوا بعهدی اوف بعهدکم / بقره / ۴۰ ۲۰۵
- بل رفعه الله اليه ... / نساء / ۱۵۷ ۲۷۴-۲۷۳
- بل قالوا اضغات احلام بل افتراه بل هو شاعر... / انبياء / ۱۵ ۳۳-۳۲
- ثم تولوا عنه و قالوا معلّم مجنون / شعراء / ۲۷ ۳۲
- ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم / تکاثر / ۸ ۲۰۷
- خم / آیه ۱ سوره های غافر / فصلت / شوری / زخرف / دخان / جاثیه / احقاف ۹۳
- رضی الله عنهم و رضوا عنه / مائده / ۱۱۹ / توبه / ۹۹ / مجادله / ۲۲ / بینه / ۸ ۲۴۳
- طه / طه / ۱ ۹۳
- ...فاخلع نعلیک... / طه / ۱۲ ۲۲۹-۲۲۸-۲۲۶
- فاذكرونی اذ کرکم / بقره / ۱۵۲ ۲۴۳
- فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله / بقره / ۲۷۹ ۲۳۲
- فاینما تولوا فثم وجه الله / بقره / ۱۱۵ ۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱
- فتولّٰی بڑکنه و قال ساحرّٰ او مجنون / ذاریات / ۳۹ ۳۲
- فلما توفیتنی كنت انت الرقیب علیهم / مائده / ۱۱۷ ۲۷۵
- فمن شاء فلیؤمّن... / كهف / ۲۹ ۲۱۳
- فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر / قمر / ۵۵ ۲۰۵
- قال انّ رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون / شعراء / ۲۷ ۳۲
- قل من كان عدواً لجبریل فانه نزله علی قلبک / بقره / ۹۷ ۱۵۷
- قل هاتوا برهانکم... / بقره / ۱۱۱ / انبياء / ۲۴ / نمل / ۶۴ / قصص / ۷۵ ۲۶
- كما ارسلنا فیکم رسولاً / بقره / ۱۵۱ ۲۰۵
- لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار / انعام / ۱۰۳ ۱۷۳

لا تقنطوا من رحمة الله / زمر / ۵۳	۸۴
من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه / احزاب / ۲۳	۲۰۳
واخذنا منهم ميثاقاً غليظاً / نساء / ۱۵۴ / احزاب / ۷	۲۰۴
واذا رأيت ثم رأيت نعيماً / انسان (دهر) / ۲۰	۲۶۰
واذا اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب / آل عمران / ۱۸۷	۱۹۰
واذا اخذ ربك من بنى آدم / اعراف / ۱۷۲	۲۰۴-۲۰۵-۲۴۲
واذا اخذنا من النبيين ميثاقهم / احزاب / ۷	۲۰۴
وان له عندنا لزلفى وحسن مآب / ص / ۲۵ و ۴۰	۲۵۶
... وبئر معطلة وقصر مشيد / حج / ۴۵	۲۱۱
وتلك حجتنا ... / انعام / ۸۳	۲۶
واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة ... / بقره / ۴۵	۲۱۱
وسخرنا مع داود الجبال يسبحن ... / انبياء / ۷۹	۱۷۸
... والسلام على من اتبع الهدى / طه / ۴۷	۲۳۲
والشعراء يتبعهم الغاوون / شعراء / ۲۲۴	۳۱-۴۰
والطير محشورة كل له اواب / ص / ۱۹	۱۷۸
... وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري / توبه / ۷۱	۲۰۵
وعلم آدم الاسماء كلها ... / بقره / ۳۱	۱۶۸
وقال ربكم ادعوني استجب لكم / غافر / ۶۰	۱۶۵
وقالوا يا ايها الذى نزل عليه الذكر انك لمجنون / حجر / ۶	۳۲
وقولهم انا قتلنا المسيح عيسى بن مريم / نساء / ۱۵۷	۲۷۲
ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا ... / آل عمران / ۱۶۹	۲۰۱
ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات ... / بقره / ۱۵۴	۲۰۱
ولقد آتينا داود منا فضلاً ... / سبأ / ۱۰	۱۷۸

- ٢٤ ولقد آتينا لقمان الحكمة / لقمان / ١٢ ٢٤
- ٢٤١ ولقد كرمنا بني آدم... / اسراء / ٧٠ ٢٤١
- ٢٨٠ ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا / نساء / ١٤١ ٢٨٠
- ٣٢ وما علمناه الشعر... / يس / ٦٩ ٣٢
- ٢٧٣ وما قتلوه وما صلبوه / نساء / ١٥٧ ٢٧٣
- ٢٧٤ وما قتلوه يقينا / نساء / ١٥٧ ٢٧٤
- ٢٤٣ ومن يهن الله فما له من مكرم / حج / ١٨ ٢٤٣
- ٢٥٩ وهم من فزع يومئذ آمنون / نمل / ٨٩ ٢٥٩
- ٢٦ ويحيى من حى عن بينة... / انفال / ٤٢ ٢٦
- ٢٥٥-٢٥٤-١٢١-٧٥ ويقول الكافر ياليتنى كنت ترابا / نباء / ٤٠ ٢٥٥-٢٥٤-١٢١-٧٥
- ٢٦٨ وينقلب الى اهله مسرورا / انشقاق / ٩ ٢٦٨
- ٢٣٠-٢٢٨ هل اتاك حديث موسى / طه / ٩ و نازعات / ١٥ ٢٣٠-٢٢٨
- ٢١ يؤتى الحكمة من يشاء... / بقره / ٢٦٩ ٢١
- ٢٤٣ يحبهم ويحبونه / مائده / ٥٤ ٢٤٣
- ٩٣ يس / يس / ١ ٩٣
- ١٥٨ يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج / ق / ٤٢ ١٥٨

فهرست روایات

۲۷۴	 اتى عيسى و معه سبعة عشر من الحواريين
۲۱۴	 اذا قال احدكم لا اله الا الله
۲۳۷	 اسعد الناس العاقل
۲۳۸	 اعظم الناس سعادة اكثرهم زهادة
۲۰۷	 الامانة الولاية من ادعاها
۲۰۷	 الامن و الصحة و ولاية على بن ابيطالب عليه السلام
۲۵۸-۲۵۵	 الهى ما عبدتك خوفا
۲۲۵	 الله نور السموات و الارض
۲۴۴	 انا افضل من جبرئيل
۲۱۴	 ان الله تعالى جعل لآخى على بن ابيطالب فضائل
۲۰۷	 ان الله عزوجل لايسأل عباده عما تفضل
۱۸۱	 انا عند المنكسرة قلوبهم
۲۰۹	 انت سيد فى الدنيا و سيد فى الآخرة
۲۷۷	 ان جويرية بن مسهر وقف على باب القصر
۱۸۲	 ان الخضر شرب من ماء الحياة
۲۱۵-۲۰۹	 ان رسول الله صلى الله عليه و آله نظر الى على عليه السلام فقال
۲۳۸	 ان السعيد كل السعيد حق السعيد

- ٣٥ انّ علياً عليه السلام اشعر الصحابة
- ٢٧٥-٢٧٤ انّ عيسى لما اراد اليهود قتله
- ٢٧٤ انّ عيسى و عد اصحابه
- ٣٥ انّ فاطمه لما ماتت انشأ علي عليه السلام
- ٢٥٨ انّ قوماً عبدوا الله رغبة
- ٢٣٣ انّ كسرى كتب الى فيروز
- ٣٤-٣٣ انّ لله تحت العرش كنوزا
- ٢٧١ انّما سموا اولوا العزم، اولى العزم
- ٢٧١ انّما سموا اولوا العزم لانهم عهد اليهم
- ١٧٠ انّما سمى ادريس لكثرة درسه
- ٢٢ انّما هو نور يقذقه الله فى قلب
- ٣٤ انّ المؤمن مجاهد بسيفه و لسانه
- ٣٤-٣٣ انّ من الشعر لحكما
- ٣٤-٣٣ انّ من الشعر لحكمة
- ١٨٣ انّ موسى بن عمران حين اراد
- ٢٢٧ انّ موسى ناجى ربّه
- ٢٥٩ انّ الناس يعبدون الله على ثلاثة اوجه
- ٢٣٢ انّ النبى كتب الى كسرى
- ٢١٠ انّ ولايتنا صعب مستصعب
- ٢١٤ انّ ولايتنا ولاية الله
- ١٧٩ انّه خرج يقرأ الزبور و كان
- ٢٣٠ انّه سأل النبى ﷺ عن الواد
- ٢٥٩ انى اكره انّ اعبد الله لاغراض لى

- ۳۶ انّی قد قلت فیک قصیده
- ۴۱ انّی كنت ذات ليلة اطوف
- ۱۸۱ اوحى الله تعالى الى موسى ﷺ
- ۲۷۱ اول من سبق من الرسل الى بلّی
- ۲۵۵ اى علویاً و ذلك انّ رسول الله كنى امير المؤمنين
- ۲۵۵ اى من شيعة ابى تراب
- ۲۱۱ بنى الاسلام على خمس اقامة الصلوة
- ۲۱۱ بنى الاسلام على خمس على الصلوة
- ۲۱۱ بنى الاسلام على خمس الولاية
- ۲۱۱ بنى الاسلام على خمسة اشيا
- ۲۰۷ تسأل هذه الامة عما انعم الله عليهم
- ۲۲۰ ثم خرّت سجداً فقالت سبوح قدوس
- ۲۳۸ جالس العلماء تسعد
- ۲۳ جالس العلماء وزاحمهم بركبتك
- ۲۳۷ الجاهل اشقى الناس
- ۲۳ حب الدنيا يفسد العقل و...
- ۲۱۰ حب على بن ابيطالب حسنة
- ۲۳ الحكمة ضالة المؤمن فاطلبوها
- ۲۳ الحكمة ضالة المؤمن فليطلبها
- ۲۳ الحكمة ضالة المؤمن ياخذها
- ۲۱ الحكمة ضياء المعرفة
- ۲۴ خذ الحكمة و لو من افواه المجانين
- ۲۴۴ خمرت طينة آدم بيدى اربعين صباحا

٢٦٠	الدنيا سجن المؤمن
٢٢	رأس الحكمة مخافة الله
٢٣	رأس الحكمة مداراة الناس
١٦٩	سئل ابو عبد الله عليه السلام عن بدء النسل
٢٢٠	سبوح قدوس رب الملائكة والروح
٢٣٨	السعيد من اخلص الطاعة
٢٣٤	السعيد من سعد فى بطن امه
٢٤٨	سلمت مريم عيسى عليه السلام الى صباغ
٢٣٤	الشقى من شقى فى بطن امه
٢٥٩	العباد ثلاثة قوم عبدوا الله عز وجل
٢٢	العلم نور يقذفه الله
١٧٢	عميت عين لا تراى
٢٢١	فاعطى الله محمداً ﷺ تسع و تسعين
٢٧٣	فبعث يهودا رأس اليهود رجلاً من اصحابه
٢٥٢	فدعا على عليه السلام بنار و حطب
٢٠٧	فقال طائفة هو الماء البارد
٢٣٩	فالسعيد من سعد بنا
٢٧٥	فى ليلة احدى و عشرين
٢٤٤	قالت الملائكة ربنا انك اعطيت بنى آدم دنيا
١٨٣	قال الخضر لموسى يا موسى
٢١٢	قال الرضا عليه السلام بشروطها و انا من شروطها
٢١٤	قال لى رسول الله ﷺ يا على والذى نفسى
١٦٧	قدم ابراهيم بن ادهم الكوفه

- القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله ۱۷۱
- قلب المؤمن عرش الرحمن ۲۰۰
- كان آخر ما اوصى به ۱۸۳
- كان ابوبكر يقول الشعر ۳۵
- كان عمر عيسى في الدنيا ۲۷۵
- كان الميثاق ماخوذاً عليهم لله بالر بوييه ۲۰۴
- كان ميثم التمار ۲۷۶
- كل ظاهر غيره غير باطن ۱۷۳
- كنت كنزاً مخفياً ۹۳ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
- لا تجنه البطون عن الظهور ۱۷۴
- لا والله ما يكون ماتمدون اليه اعينكم حتى يشقى من يشقى ۲۳۷
- لا يشكر الله من لا يشكر الناس ۱۳
- لا يناله غوص الفطن ۲۶۷
- لشهاد سبب خصال من الله ۲۰۲
- لم اكن بالذى اعبد رباً لم اره ۱۷۱
- لم تحط به الا وهام بل تجلى لها به ۱۷۳
- لم سمي المقدس ۲۳۰
- لم كنى رسول الله ﷺ علياً ابوتراب ۲۵۴
- لم يسعنى سمائي ولا ارضي ووسعنى ۲۰۰
- لما اراد الله تعالى ان يكشف ۱۹۳
- لما خلق آدم فسأل ربه ان يريه ذريته ۱۶۹
- لما عرج بى الى السماء وقفت ۲۰۹
- لما مسخ الله الذى سبوا عيسى و أمه ۲۷۳

- ٣٤ لن يزال معك روح القدس
- ١٧٦ لن ينقضى عنى يوم من البلاء
- ٢٠٩-٢٠٨ لو اجتمعت الخلايق على
- ٢٠٨ لو اجتمع الناس كلهم
- ٢٢ ما اخلص عبد لله عزوجل اربعين صباحا الأجرت ينابيع الحكمة
- ٢٣٨ ما اعظم سعادة من بوشرقليه
- ٣٥ ماذا على المشتتم تربة احمد
- ٢٠١ ما سبيل من سبل الله افضل
- ٢٧٥ ما شبه امر احد من انبياء الله و حججه عليه السلام
- ٣٤ ما قال فينا قائل بيت شعر
- ٣٥ ما قال فينا مؤمن شعر
- ٢١٠ ما من عبد ولا امة يموت و فى قلبه
- ٢٠١ المؤمن اكرم على الله من ان يجعل
- ٢٤٤ المؤمن اكرم على الله من الملائكة
- ٢١٢ معاشر الناس اعلمو ان لله باباً
- ٢١١ معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل
- ٢١٠ من آمن بى و بنبى و تولى علياً
- ٢٠٩ من احب ان يجاور الجليل فى داره
- ٢٤١ من احبنى قتلته
- ٢٢ من اخلص العبادة لله اربعين صباحا
- ٢٢ من اخلص لله اربعين يوماً
- ٢٦٠ من دعانى اجبته
- ٢٣ من زهد فى الدنيا اثبت الله الحكمة فى قلبه

- من عرف الحكمة لم يصبر من الازدیاد ۲۳
- من قال فینا بیت شعر ۳۴
- من كان باطنه فى ولايتى اكبر من ظاهره خفت موازينه ۲۱۱
- من معجزات امير المؤمنين عليه السلام انّ ميثم التمار كان ۲۷۶
- منهم خمسة اولوا العزم من الرسل ۲۷۱
- من يذكركم الله رؤيته ۲۸۳
- نحن النعيم ۲۰۷
- نحن الوجه الذى يؤتى الله منه ۲۵۳
- نزلت فى الذين غيروا دين الله ۳۱
- النعيم الذى انعم الله به عليكم ۲۰۷
- نفسى على زفرتها محبوسة ۳۵
- و اعطاه صوتاً لم يسمع بمثله حسناً ۱۷۹
- والله ما هو الطعام والشراب ۲۰۷
- والله يا كميث لو كان عندنا مال ۳۴
- وانزل الله والله المشرق والمغرب ۲۵۳
- وان شئت ثلثت بداود ۱۸۰
- وسئل اين الله فقال عند المنكسرة قلوبهم ۱۸۱
- وسلمته امه مريم الى صباغ ۲۴۸
- وقد سلك بالسعيد فى طريق الاشقياء ۲۳۷
- وكان يقول عليه السلام لا يزال مؤيداً ۳۷
- ولا بعث الله رسولاً ولا نبيا حتى يستكمل العقل ۲۲۱
- ولكن الشقى كل الشقى من ۲۳۹
- ولكن وجه الله انبياؤه ورسله وحججه ۲۵۲

- ٢٠٨ ولاية على بن ابيطالب عليه السلام حصنى
- ٢١٣ ولاية على بن ابيطالب ولاية الله
- ٢١٢ ولاية على مكتوبة فى صحف جميع الانبياء
- ٢١٢ ولايتى لعلى بن ابيطالب احب الى من ولادتى
- ٢٧٧ ولتقطعن النخلة التى فى الكناسة
- ٢٦٨ ولم يخلق الله خلقاً اقل من اليقين
- ٢١٤ ولولا ان تقول فيك طوايف
- ٢٧١ ومعنى اولوا العزم أنهم سبقوا
- ٢٦٧ ومن اشار اليه فقد حذّه
- ٢٦٠ ومن قتلته فعلى ديته
- ١٩٤ ومنهم الحسين بن منصور الحلاج
- ٢٧١ وهم خمسة نوح و ابراهيم و موسى
- ٢٥٣ وهم وجه الله الذى قال
- ١٧٠ ويسند القائم (عج) ظهره على الكعبة
- ٢٢٥ هاد لاهل السماء و هاد لاهل الارض
- ٢٢٥ هادى من فى السموات و هادى
- ٣١ هل رأيت شاعراً يتبعه احد
- ٢٥٣ هم بقيه الله يعنى المهدي عليه السلام و هم وجه الله الذى قال فايئنا
- ٣٢ هم قوم تعلموا و تفقهوا بغير علم
- ٢٢٥ هو نور لاظلمة فيه
- ٢٣ يا بنى تعلم الحكمة تشرف
- ٢٧٧ يا جويزيه ألحق بى لأبالك
- ٣٦ يا دهراف لك من خليل

- ۱۷۹ یا رجل انه اذا كان يوم القيمة اعطى الله علياً عليه السلام
- ۲۱۳ یا علی انت امیر المؤمنین و امام المتقین
- ۲۳۸ یا علی انت هادی امتی
- ۲۱۰ یا علی لاتبال بمن مات و هو مبغض لك
- ۲۱۲ یا علی من برء من ولايتك فقد برء من ولايتی
- ۲۵۴ یالیتنی كنت ترايها ای علویا
- ۲۲۷ یعنی ارفع خوفیک یعنی خوفه من
- ۲۵۵ یعنی علویاً یوالی ابا تراب

فهرست ادعیه

۲۱۵	اشهد انّ بولايتک تقبل الاعمال و تزکی الافعال.....
۲۰۶	اللّهم انّی اسئلك بما انت فيه.....
۲۴۱	اللهم تم نورک فهدیت.....
۱۷۲	عمیت عین لا تراک.....
۱۵۹	و اسرافیل صاحب الصور الشاخص الذی ينتظر منک الاذن.....
۲۴۱	یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزهه عن مجانسة مخلوقاتہ.....

فهرست اسامی انبیاء و معصومین علیهم السلام

حضرت آدم علیهما السلام	۹۳-۹۹-۱۵۸-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۸۵-۲۰۳-۲۰۴-۲۱۶-۲۱۸
.....	۲۴۴-۲۴۴
حضرت ادریس علیهما السلام	۱۷۰-۲۱۶
حضرت اسماعیل علیهما السلام	۱۷۵
حضرت الیاس علیهما السلام	۲۱۶
حضرت ایوب علیهما السلام	۲۱۶
حضرت خضر علیهما السلام نامش بلیا و کنیه اش ابوالعباس است ..	۱۰۷-۱۳۵-۱۳۸-۱۶۰
.....	۱۶۵-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۲۱۶
حضرت داود علیهما السلام	۷۷-۱۰۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۲۱۶-۲۳۹
حضرت سلیمان علیهما السلام	۱۰۹-۱۱۱-۱۵۱-۱۷۷-۱۸۰-۲۵۶
حضرت شعیب علیهما السلام	۲۱۸
حضرت شیث علیهما السلام	۱۷۰-۲۱۶-۲۱۸
حضرت صالح علیهما السلام	۱۹۲-۲۱۶
حضرت لقمان علیهما السلام	۲۳-۲۴-۲۱۸
حضرت هود علیهما السلام	۱۹۳-۲۱۶-۲۱۸
حضرت یحیی علیهما السلام	۲۱۸
حضرت یعقوب علیهما السلام	۲۱۸

حضرت یوسف علیہ السلام	۲۱۸-۲۱۶
حضرت یونس علیہ السلام	۲۱۶
حضرت نوح علیہ السلام	۲۷۱-۲۱۸-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۲-۱۸۱
حضرت ابراهیم خلیل علیہ السلام	۲۷۱-۲۵۳-۲۱۸-۱۷۵-۲۶
حضرت موسی بن عمران کلیم الله علیہ السلام	۱۶۸-۱۶۱-۱۴۴-۱۱۶-۹۳-۷۵-۴۱-۳۳
حضرت عیسی بن مریم، مسیح، روح الله علیہ السلام	۲۷۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۱۶-۱۹۵-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۳
حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین، احمد مختار پیامبر بزرگوار اسلام، رسول خدا ﷺ	۱۶۱-۱۶۰-۱۲۸-۱۱۶-۷۷-۳۳-۳۲-۲۳-۲۲-۱۳-۱۵۸-۱۵۷-۶۰-۵۱-۴۱-۳۹-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۲۳-۲۲-۱۳
حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین امام علی مرتضی بن ابیطالب، بو تراب علی علیہ السلام	۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۴۹-۲۴۸-۲۲۶-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۱۷۸
حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین امام علی مرتضی بن ابیطالب، بو تراب علی علیہ السلام	۲۸۸-۲۸۷-۲۸۴-۲۸۱-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۲
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام	۲۳۸-۴۱-۳۵-۳۰
امام حسن مجتبی علیہ السلام	۲۷۵-۲۱۹-۱۶۳-۱۶۲-۵۶-۵۴-۴۹-۴۱-۳۰
امام حسین، سید الشهداء علیہ السلام	۱۵۷-۵۶-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۴۱-۳۹-۳۸-۳۵-۳۰
	۲۸۸-۲۸۶-۲۷۸-۲۷۲-۲۱۹-۲۱۸-۱۷۶-۱۷۲

.....	حسنین علیه السلام	۱۸۲
.....	امام سجاد زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام	۱۸۲-۲۵۳-۲۵۶-۲۶۰
.....	امام محمد باقر علیه السلام	۳۱-۳۴-۱۶۳-۲۰۱-۲۰۷-۲۱۱-۲۲۵-۲۴۴-۲۷۴
.....	امام جعفر صادق علیه السلام	۲۱-۲۲-۲۳-۳۲-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۹-۱۸۱
.....		۱۸۳-۲۰۱-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۷-۲۳۵
.....		۲۳۷-۲۳۹-۲۵۵-۲۵۹
.....	امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام	۴۹-۱۷۶-۲۲۵
.....	امام علی بن موسی الرضا علیه السلام	۳۵-۳۶-۴۹-۱۶۰-۱۸۲-۲۰۷-۲۱۲-۲۲۵-۲۵۳
.....		۲۷۵
.....	امام جواد، محمد بن علی علیه السلام	
.....	امام هادی، علی بن محمد علیه السلام	۲۵۳
.....	امام حسن عسکری علیه السلام	۲۵۳-۲۷۳
.....	حضرت ولی عصر، حجة بن الحسن، امام زمان، حضرت مهدی، حضرت صاحب، قائم و صاحب الزمان (عج)	۳۶-۳۸-۴۱-۴۶-۷۶-۸۹-۱۷۰-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۴
.....		۲۱۶-۲۲۷-۲۳۷-۲۷۲



.....	حوا (همسر حضرت آدم)	۲۰۴
.....	صفورا (همسر حضرت موسی)	۲۲۸
.....	حضرت مریم (مادر حضرت عیسی)	۱۲۸-۱۶۰-۲۱۵-۲۴۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵
.....	حضرت معصومه (دختر امام کاظم)	۲۸۲

اسامی ملائکہ

اسرافیل، سرافیم	 ۶۱-۱۳۵-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۲۴۴
جبرئیل، جبریل	 ۱۵۷-۱۵۸-۲۱۳-۲۲۶-۲۴۴-۲۷۳
رفائیل	 ۱۵۸
رقائیل	 ۱۸۴
روح الامین	 ۷۹-۹۱-۱۸۰
روح القدس	 ۳۴-۳۷
عزرائیل، ملک الموت	 ۱۵۸-۵۲
میکائیل، میکال، میثال	 ۱۵۸-۲۴۴

فهرست اشخاص

- آریا، محمد حسین ۵۲
- آشفته شهرضائی، قاسم سیّاره ۸۵
- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن منزوی بن علی ۵۹
- آملی، محمد بن محمود ۱۷۷
- ابراهیم بن عباس ۳۷
- ابن ابی الحديد معتزلی، عزالدین ابو حامد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسن
ابن ابی الحديد مدائنی ۱۶۶-۱۶۷-۲۴۰
- ابن اثیر، علی بن محمد جزری ۱۹۱
- ابن بابویه قمی، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، شیخ
صدوق ۲۲-۴۶-۱۸۰-۲۴۴
- ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین علی بن محمد بن افضل الدین محمد ترکه
اصفهانی ۴۵
- ابن جمعه، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی ۳۴-۲۰۶
- ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد ۱۸۸
- ابن رومی، ابوالحسن علی بن عباس بن جریج بغدادی ۲۶۴
- ابن زبیر، عبدالله ۱۷۴-۱۷۵
- ابن سریق، ابا یحیی عبید ۱۷۵

- ابن سينا، ابوعلی حسين بن عبدالله... ٢٦٥-٢٦٤-٢٦١-١٧٧-١٦٢-١٢٧-٤٦
 ٢٨٨-٢٨٥-٢٨٣
 ابن شهر آشوب، رشيد الدين ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروي
 مازندرانی ٢١٢
 ابن طاوس، سيّد علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس حسيني ١٦٦-٣٦
 ابن عباس، عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب..... ٢٧٣-٢٥٤-٢١٤-٢٠٩
 ابن عربي، ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد ابن عربي الحاتمي الطائي .. ٢٤٣-
 ٢٦١
 ابن نديم، محمد بن اسحاق النديم ١٩٢-١٩١-١٦٨
 ابو الاسود دئلي بصری، ظالم بن ظالم ٣٧
 ابوبکر ابن ابی قحافه، عبدالله بن عثمان بن عامر بن سعد ٣٥
 ابو حازم، سلمة بن دينار الاعرج (اقرن القاض)..... ١٦٧
 ابو حنيفه، نعمان بن ثابت كوفي بن زوطی بن ماه..... ٢٦٤
 ابوذر غفاری، جندب بن جنادة..... ٢١٠
 ابوطالب، عمران، عبد مناف بن عبدالمطلب ٢٧٨-١٧٦
 ابو عبدالله ناتلي ٢٦٤
 ابو الفتوح رازی، حسين بن علی بن محمد بن احمد خزاعي رازی ٢٦١-٢٦٠-٤٧
 ابو الفرج اصفهانی، علی بن الحسين بن محمد بن احمد ١٧٧
 ابونصر — فارابی
 ابوهريره، عبدالرحمان بن صخر بن غنم الدوسي ٢٤٤
 اخفش، ابو الحسن سعيد بن مسعدة المجاشعي (م ٢١٥ ق ٢٠٨ ش)..... ١٢٧
 اخوان ثالث، مهدي ٩٤
 ادهم، ابواسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور بن زيد بن جابر تميمي عجلي .. ٧٧-
 ١٦٨-١٦٧-١٦٦-١٦٥-١٦٤-١٦٣-٩٩

- ارباب، حاج آقا رحیم ۲۸۵
- ارسطو، ارسطاليس ۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۲۶۲
- ارموی، صفی الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ارموی بغدادی ۱۷۷
- استرآبادی، میرزامحمد بن علی ۴۱
- اصفهانى — بانو
- اصفهانى، حمزه بن حسن ۲۳۲
- اصفهانى، محمد مهدى بن محمد رضا ۵۸
- افغان، آزادخان ۵۸
- افلاطون ۱۶۰-۱۶۱-۲۶۸
- افندی اصفهانى، میرزا عبدالله ۱۳-۲۸
- الفت اصفهانى، محمد باقر ۷۳-۷۴-۲۸۵
- الهی قمشه‌ای، محیی الدین مهدی بن ابوالحسن. ۱۳-۲۱-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۸-
- ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۴۵-۴۷-۶۰-۶۲-۶۳-۸۹-۹۱-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۸-
- ۱۷۲-۱۷۴-۱۷۸-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۷-۲۱۱-۲۱۶-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۶-
- ۲۲۸-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹-
- ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۳-۲۸۸
- انباذقلس ۱۲۷-۲۷۰
- انصارى، مهدى ۲۸۲
- انصارى، ناصر ۹۰-۹۱
- انوشیروان ۲۳۰-۲۳۱
- اهلى شیرازی، محمد ۱۶۰-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۵-۲۰۳
- بابا فغانى شیرازی ۱۹۶
- باذان بن ساسان، ابامهران ۲۳۲-۲۳۳

- باقی، محمدرضا..... ۳۹
- بانوی ارمن ← شیرین
- بانو اصفهانی، سیده نصرت امین بنت سید محمد. ۱۳-۲۲-۳۲-۳۴-۱۵۹-۱۶۹-
..... ۱۷۹-۱۸۲-۲۰۳-۲۰۵-۲۱۵-۲۲۴-۲۲۷-۲۴۵-۲۵۳-۲۵۵
- بایزید بسطامی عارف، طیفور بن عیسیٰ بن آدم بن عیسیٰ بن علی البسطامی ۱۹۰
- بحرانی، سید هاشم حسینی..... ۲۰۶
- بروجردی، حاج آقا حسین طباطبائی..... ۲۸۸
- بروجردی، مصطفی..... ۲۸۲
- بروگش، هینریش..... ۵۱-۵۰
- براون، ادوارد..... ۵۰-۴۹
- بلیا ← خضر نبی
- بهرامی، محمد علی..... ۱۲۸-۱۲۷-۶۵
- پابرهنه، آخوند ملا حسن..... ۵۹
- پرویز، خسرو، کسری..... ۷۷-۱۱۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴
- پریش شهرضائی، بهرام سیاره..... ۸۵-۷۳-۶۳-۶۲
- پولاک، یاکوب ادوارد..... ۵۷
- پیرزاده نائینی، حاج محمد علی..... ۵۷
- تدین، عطاء الله..... ۱۹۴
- تقوی، سید جلال الدین..... ۶۵
- ثقفی، حجاج بن یوسف..... ۱۷۹
- جابر بن یزید جعفی..... ۱۹۰
- جاثلیق نصرانی..... ۲۵۲-۲۵۱
- جامی، عبدالرحمان بن احمد بن محمد دشتی فارسی..... ۲۳۴

- جعفر طیار، بن ابوطالب بن عبدالمطلب ۹۴
- جمالی، مسیح الله ۶۵
- جنید بغدادی، ابوالقاسم جنید بن محمد الزجاج ۱۸۸-۱۸۷
- جواهر کلام، علی ۴۹
- جویریة بن مسهر العبدی کوفی ۲۷۷
- جهاندارى، کیکاوس ۵۷
- جهانگیرخان، قشقائی ۲۸۴
- حاج سیاح محلاتی، محمد علی ۵۹-۶۰
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد. ۴۱-۶۳-۷۳-۷۴-۷۸-۷۹-۸۰-۸۷-
..... ۹۲-۱۹۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۷۶
- حامد ابن عباس ۱۹۲
- حجاج ← ثقفی
- حجازی، سید علیرضا ۶۵
- حجازی شهرضائی، سید مهدی ۲۱۳-۲۱۴-۲۲۱
- حجر بن عدی بن الادبر بن جبلة الکندی الکوفی ۲۷۷
- حسان بن ثابت، ابو عبدالرحمن حسان بن منذر بن حرام الانصارى النجارى. ۳۴-
..... ۳۶-۳۷
- حسن زاده آملی، حسن ۲۳-۴۷-۲۳۷
- حکیم باشی، سید مرتضی ۴۸
- حلّاج، ابومغیث حسین بن منصور بیضاوی (ابوعبدالله زاهد) ... ۷۸-۱۰۸-۱۲۸-
..... ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-
..... ۲۰۰-۲۷۶
- حلی، جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر (علامه حلی) ۲۶

- حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن (محقق اول) ۲۷
- حیدرپور، مسیح الله ۶۵
- حیران — میرجهانی
- خالد بن مسعود ۲۷۷
- خراسانی، میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم بن میرزا هدایت الله بن میرزا مهدی شهیدی خراسانی ۸۷-۸۹
- خزائلی، محمد ۱۵۸-۲۲۸-۲۲۹
- خسرو — پرویز
- خطیب بغدادی، احمد بن علی ۱۹۱
- خمینی، سید روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار حکومت اسلامی ایران، امام خمینی) ۲۶-۱۸۶-۱۹۷-۲۰۶-۲۳۷
- خیابانی، ملاعلی واعظ ابن عبدالعظیم ۳۹
- خیالی بخارائی ۱۹۷
- داده، اصغر ۱۶۲
- درجه‌ای، سید محمد باقر ۴۶-۲۸۴
- دعبل بن علی خزاعی ۳۶-۳۷
- دوانیقی، منصور ۱۶۷
- دوگوینو، کنت ۵۷
- دهخدا، علی اکبر ۲۶-۱۷۸-۲۳۴
- دهسرخ‌ی اصفهانی، سید محمود بن سید مهدی موسوی ۲۲-۱۷۹-۱۸۸-۱۹۴
- دهشیری، ضیاءالدین ۱۹۴
- دهلوی، امیر خسرو ابوالحسن خسرو بن سیف الدین محمود ۲۳۴
- دیلمی، حسن بن ابی الحسن محمد واعظ ۱۶۶-۱۸۱

دیلمی، فیروز	۲۳۳
دیولافوا، مادام	۵۰
دیولافوا، مارسل	۵۰
ذوالقرنین	۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶
رازی — ابو الفتوح	
رازی، فخرالدین ابو عبد الله محمد بن عمر بن حسین بن علی تمیمی (ابن الخطیب)	
.....	۱۲۷-۱۸۱-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰
رازی، نجم الدین	۲۴۰
راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن فضل	۲۴-۲۸۴
رستمی چافی، علی	۴۰
رشید هجری، ریاشی بن عدی الطائی	۲۷۷
روان فرهادی، عبدالغفور	۱۹۴
رهائی، یحیی	۶۳-۶۴
ریحان، بهروز سلطانیان اسفرجانی	۹۲
زریاب، علی بن نافع	۱۷۶
زلزل، منصور بن جعفر	۱۷۶
زمخشری، محمد بن عمر	۱۶۳-۱۶۴
زنجانی، سید احمد شبیری	۳۸
زند، کریم خان	۴۵
زید بن اسلم العدوی المدنی	۲۴۴
ساعی، علی بن انجب	۱۹۴
سام (پسرنوح)	۱۸۱
سبزواری، ملا اسماعیل	۳۹-۴۱-۱۵۸

- سبزواری، حاج ملاهادی (اسرار) ابن مهدی . ۴۶-۱۷۱-۱۷۲-۱۹۵-۲۶۱-۲۷۱.
- سرجس ۲۷۴
- سعدی شیرازی ابو عبدالله، مشرف بن مصلح الدین (افصح المتکلمین) ۸۷-
- ۱۷۸-۱۸۰-۲۸۵
- سفاح، ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ۱۷۵
- سقراط حکیم ۱۲۷-۱۶۰-۱۶۱-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸.
- سلطان صاحبقران ۵۱
- سلمان بن عبدالله فارسی (ابو عبدالله) ۲۱۰
- سلمی، محمد بن حسین بن موسی الازدی ۲۴۲
- سمنائی، کمال ۲۶۹
- سنائی، عبدالعلی (م ۱۳۷۰ ش ۱۴۱۱ق) ۶۴
- سنائی غزنوی، ابی المجد مجدود بن آدم ۳۴
- سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش (حسن) ابن امیرک (شیخ اشراق). ۱۶۰-
- ۱۶۱-۱۶۲.
- سیبویه، عمرو بن عثمان ۲۶۴
- سیرو، ماکسیم ۵۷
- شاه سلطان حسین صفوی ۹۶
- شبستری، محمود ۱۹۷
- شرف، محمد جلال ۱۹۴
- شعبی، ابو عمر عامر بن شراحیل کوفی ۳۵
- شکر اصفهانی ۲۳۱-۲۳۳
- شمس مغربی، شمس الدین محمد بن عزالدین عادل یوسف بزازینی تبریزی ... ۴۱-۴۲
- شمیسا، سیروس ۱۶۴-۱۷۸-۱۸۲-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۴.

شهریار، سید محمد حسین بهجتی تبریزی ۳۷-۳۹-۴۰-۱۹۷-۱۹۸.
 شوشتری، قاضی سید نورالله حسینی مرعشی تستری (الشهید) ۱۸۹-۱۹۹.
 شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامی ۲۲.
 شیخ بهائی، بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی ... ۲۷-۴۱-۱۸۰-
 ۱۸۹-۲۶۳.

شیخ صدوق ← ابن بابویه

شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن ۲۶-۲۸-۱۶۵-۲۸۴.
 شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان حارثی بغدادی العکبری ۳۰.
 شیرازی، میرزا علی آقا ۷۳-۱۲۸-۲۸۲-۲۸۶-۲۸۷.
 شیرازی، قطب الدین (محمود) محمد بن مسعود بن مصلح فارسی ... ۱۷۷-۲۸۳.
 شیرازی، میرزا محمد حسن ۲۷۹.
 شیروانی، زین العابدین ۵۸.
 شیرویه، قباد فرزند خسرو پرویز ۲۳۱-۲۳۳-۲۳۴.
 شیرین (بانوی ارمن) ۷۷-۱۱۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۴.
 صائب تبریزی، محمد علی بن عبدالرحیم تبریزی ۱۹۸.
 صابری همدانی، احمد ۳۵.
 صحبت لاری، محمد باقر بن محمد علی بن عبدالصمد بن شاه منصور
 لاری ۱۹۸-۲۲۱.
 صحتی سردودی، محمد ۱۷۶.
 صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا) .. ۴۶-۴۷.
 ۱۲۷-۲۲۳-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۰-۲۶۳-۲۷۱.

صفائی ← نراقی

- صهبا ← قمشه‌ای
- طباطبائی، سید محمد حسین طباطبائی تبریزی (علامه طباطبائی) ۲۶.....
- طبرسی، احمد بن علی بن ابیطالب ۱۹۴.....
- طبرسی، ابی علی فضل بن الحسن ۲۷۳-۲۴۴.....
- طیب، میرزا احمد ۴۸.....
- ططیانوس ۲۷۳.....
- طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن ۲۶۳-۱۸۹.....
- عباس بن عبدالمطلب ۱۷۵.....
- عباسی، مستعصم ۱۷۵.....
- عباسی، مقتدر ۲۶۲-۱۹۲.....
- عباسی، هادی ۱۷۶.....
- عبدالباسط، محمد عبدالصمد ۲۵۰.....
- عبدالباقی، طه ۱۹۴.....
- عبدالعزیز بن عبدالقادر غیبی ۱۷۷.....
- عبدالغنی ۳۷.....
- عبدالقادر ← مراغی
- عبدالله بن حذیفه سهمی ۲۳۲.....
- عبدالله بن عبدالمطلب ۲۷۸.....
- عبدالمطلب، عامر، شبیه ۲۷۸-۱۷۵.....
- عبدالملک ← مروان
- عبیدالله بن زیاد ۲۷۸-۲۷۷.....
- عشقی خوافی ۹۶.....
- عطار نیشابوری، فریدالدین ابوطالب محمد بن ابراهیم الکوکنی نیشابوری ... ۳۴-.....
- ۱۹۸-۱۹۳-۱۶۵-۱۶۴.....
- علم الهدی، سید رضی ابوالحسن محمد بن حسین معروف به شریف رضی ۲۷۰.....

- علم الهدی، سید مرتضی، شیخ الشیعه ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی
الحسینی الموسوی، الشریف المرتضی ۲۶-۲۷
- عماد زاده اصفهانی، عماد الدین حسین اصفهانی ۱۷۹-۱۸۲-۱۸۶
- عمر بن خطاب بن نفیل قرشی عدوی (ابوحفص) ۳۵-۱۷۵
- عمرو بن حرث بن عمرو بن عثمان بن عبداللہ بن عمر بن المخزوم القرشی
المخزومی (ابوسعید) ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸
- عمید، حسن ۱۵۸
- عنسی، عیقلہ بن کعب بن عوف (اسود بن کعب، ذی الحمار، کذاب) ۲۳۳
- غریب، میثال فرید ۱۹۴
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن احمد طوسی (زین الدین،
حجة الاسلام) ۱۸۸-۲۲۳
- فارابی، ابونصر محمد بن طرخان ۴۶-۱۲۷-۱۷۷-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵
- فتحعلی ← قاجار
- فخر ← رازی
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن بن اسحاق ۲۳۴
- فرزانه، محمد هادی ۴۵-۴۶-۶۰
- فرزدق، همام بن غالب بصری ۳۷
- فرشیدورد، خسرو ۹۲
- فرعون ۲۲۷
- فرهاد ۲۳۱-۲۳۴
- فلاندن، اوژن ۵۰
- فیض کاشانی، ملا محسن محمد بن شاه مرتضی بن شاه محمود ۱۳- ۳۰-۳۳-۴۱-
۱۵۹-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۹۴-۲۰۱-۲۰۶-۲۲۵-۲۲۷-۲۳۰-
..... ۲۵۲-۲۵۴-۲۵۸-۲۵۹
- قاجار، آقامحمدخان ۴۵

- قاجار، فتحعلی شاه ۴۵
- قاضی زاهدی گلپایگانی، احمد ۳۸
- قدسی، محمد حسینی شیرازی ۱۹۶
- قرائتی، محسن ۲۵۳
- قزوینی، سید محمد کاظم ۱۹۴
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکری بن هوازن بن عبدالملک نیشابوری ۲۴۳
- قمشه‌ای، آقا محمدرضا (حکیم صهبا) ۴۵-۴۶-۵۹-۶۰-۸۵-۱۰۹-۲۷۱
- قمشه‌ای، حکیم اسدالله (دیوانه) ابن محمد جعفر ۲-۱۱-۱۲-۱۵-۴۵-۴۶-۶۰-۶۳-۶۹-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۹-۸۰-۹۱-۹۲-۹۶-۱۰۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۲۸۵-۲۶۱-۱۹۹
- قمشه‌ای، ملا محمد باقر ۲۷۱-۸۳
- قمشه‌ای، ملا محمد مهدی مجتهد (میرزا) ۲۷۱-۱۲۷
- قمشه‌ای، ملا مصطفی ۴۵-۶۰
- قمشه‌ای، حکیم نصرالله ۴۵-۴۶-۶۰-۷۱-۸۳-۱۲۷-۲۶۱
- قمی، حاج آقا حسین طباطبائی ۴۷
- قمی، حاج شیخ عباس بن محمدرضا ۱۷۲-۱۹۴-۲۴۱
- قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم ۲۰۶
- قوام ۵۹
- قیصری رومی، محمد داود ۲۶۱
- کاشانی، ملافتح الله ۱۷۹-۲۰۲-۲۲۳-۲۲۷-۲۳۰-۲۴۵-۲۵۴-۲۷۵-۲۷۶
- کاشانی، ملا محمد (آخوند کاشی) ۷۲-۲۸۴
- کاشفی، حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی سبزواری ۲۴۲-۲۴۴
- کاشی، کمال الدین ابی الغنائم عبدالرزاق بن جمال الدین کاشانی (کاشی) ۲۴۲-۲۴۳
- کاشی، آخوند — کاشانی
- کتابی اصفهانی، سید بدرالدین ۵۷
- کتابی اصفهانی، سید محمد باقر ۱۳-۴۶-۴۷-۷۴-۲۸۶

- کرد بچه، محمد حسین ۵۱
- کرزن، لرد ۴۹
- کسری ← پرویز
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی ۲۸
- کمیت بن زید اسدی ۳۷-۳۴
- کنت، دوگو بینو ۵۷
- گزی اصفهانی، عبدالکریم ۱۶۳-۴۶
- گلچین معانی، احمد ۹۶
- گلی زواره، غلامرضا ۴۷
- گیوی، حبیب الله ۸۹-۸۷
- لاری، ملامحمد ۲۷۱
- لاریجانی، محمد جعفر ۴۵
- لاهیجی، میر سید رضی ۴۵
- لیب، محمد ابراهیم ۴۸-۴۷
- لقائی، میرزا نصرالله زارعان موسی آبادی ۸۷-۸۶
- لقمان (سوره) ۲۴
- لوتی، پی‌یر ۵۶-۵۲
- لیلی، عامری، بنت مهدی بن سعدوام مالک العامریه از طایفه بنی کعب بن ربیعہ (م ۶۸ ق ۶۶ ش) ۱۱۲-۹۳-۷۷
- مازندرانی، وحید ۴۹
- مازنی، ابی عثمان بکر بن محمد بن حبیب ۲۶۴
- ماسینیون، لوئیس ۱۹۴
- مأمون، ابوالعباس عبدالله بن هارون الرشید بن محمد بن منصور دوانیقی ... ۱۷۶

- مجلسی، مولی محمد تقی بن مقصود اصفهانی ۱۳-۲۲-۳۴-۳۷-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۱
مجلسی، ملا محمد باقر (علامه) بن محمد تقی ۱۳-۲۲-۲۳-۲۴-۲۸-۳۲-۳۴-۳۵-
۳۶-۴۱-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۳-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-
۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-
۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-
۲۵۵-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۸-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳.....
مجنون، قیس بن ملوح (ابن معاذ) بن مزاحم عامری (م ۶۸۶ ش) ... ۹۳-۱۲۳
محب الدین، ابی الولید محمد بن شحنة حنفی ۱۹۱
محتشم کاشانی ۳۷-۳۹-۴۰
محقق داماد، سید محمد باقر ۲۶۳
محلاتی، حاج آخوند ۴۶
محمد اسماعیل ۴۸
محمد بن اکثم ۲۷۷
محمد بن حسام ۱۹۶
محمد بن کعب بن حیان بن سلیم بن اسد ابو حمزه القرطبی المدنی ۲۴۲
محمد علی شاه، فرزند مظفر الدین شاه قاجار ۲۷۹
محمود بن عبدالعزیز بن عبدالقادر غیبی ۱۷۷
مختار ابن ابی عبید بن مسعود ثقفی (ابو اسحاق) ۱۷۵
مدرس اسفه‌ای، سید حسن (شهید) ۴۸
مدرس تبریزی، محمد علی ۱۶۳
مدنی، عبدالحفیظ بن محمد ۱۹۴
مدیر نظام ۲۸۰

- مذرع بن عبدالله ۲۷۷
- مراغی، (مراغه‌ای) کمال الدین عبدالقادر (حافظ، گوینده) ۱۷۷
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین حسینی ۴۰-۳۹
- مروان، عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف ۱۷۵
- مساح، محمود ۲۶۴
- مسترحمی جرقویه‌ای، سید هدایت الله ۱۶۶-۱۸۱
- مستوفی قزوینی، حمدالله ابن ابوبکر ۵۸
- مسیبی، ولی الله ۶۵
- مشایخی، مهدی ۵۷
- مصدق، حمید ۹۵
- مصدقیان، محمد حسن ۱۳
- مطهری، مرتضی بن محمد حسین (شهید) ۲۶-۴۶-۱۷۳-۱۹۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۸
- مظفر الدین شاه، قاجار فرزند ناصر الدین شاه ۲۷۹
- معاویه بن ابی سفیان، صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف القرشی اموی ۱۷۴-۱۷۵
- مقبل اصفهانی، محمد شیخا ۳۷-۳۸-۳۹
- مکارم شیرازی، ناصر ۲۰۶
- ملاصدرا ← صدرالمتألهین
- منصوری، ذبیح الله ۵۰
- موسوی خوانساری، سید محمد باقر بن زین العابدین ۱۶۲-۱۹۱-۱۹۳-۲۶۳
- ۲۶۶-۲۷۰
- مولوی، جلال الدین محمد بن حسین بلخی رومی (مولانا) ۴۱-۱۵۹-۱۹۹
- ۲۱۶-۲۱۷

- میثم بن یحیی تمار نهروانی، ابوسالم (سالم) ۱۲۸ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸
 میرجهانی محمدآبادی جرقویه‌ای اصفهانی، سید محمد حسن طباطبائی (حیران)
 ۸۹ - ۹۰ - ۱۷۰ - ۲۱۰ - ۲۱۱
 میر فطروس، علی ۱۹۴
 میر ولی لاریجانی، غلامعلی ۱۹۹
 مهستی گنجوی، منیژه ۹۶
 نادرشاه، افشار ۵۸
 ناصح قمشه‌ای، حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان ۹۳ - ۹۴ - ۱۵۹ - ۱۸۰ - ۱۸۶ -
 ۲۰۰ - ۲۳۰
 نجفی قمشه‌ای، قدرت الله ۱۵
 نجفی، موسی ۲۸۲
 نجفی کاظمی، محمد علی ۳۸
 نراقی، ملا احمد بن ملا محمد مهدی بن ابی ذر (صفائی) ۴۱
 نسیمی شیرازی، عمادالدین بغدادی ۱۹۹
 نصیری فر، حبیب الله ۱۷۷ - ۲۴۹ - ۲۵۱
 نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس بن ویس بن یوسف بن زکی مطرزی ۲۳۴
 نظیری، حسین ۲۰۰
 نعمان بن منذر بن امرؤ القیس (ابوقابوس) ۲۳۱
 نوربخش، جواد ۱۹۴
 نورصادقی، حسین ۵۰
 نوری، ابوالحسین احمد ۱۸۷
 نوری، میرزا حسین نوری طبرسی ابن محمد تقی ۲۰۱ - ۲۴۴ - ۲۶۰
 نوری، شیخ فضل الله (شهید) ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۲۷۹ - ۲۸۲ - ۲۸۴

- نوری، میرزا حسن ۴۵
- نیما ← یوشیج
- وامبری، آرمینوس ۵۱-۵۲
- ورام بن ابی فراس، ابوالحسین ۱۶۶
- هارون الرشید ابن محمد (المهدی) بن منصور عباسی (ابوجعفر) ۱۷۶
- هاشم بن عبدمناف، عمرو بن قصی بن کلاب بن مره قرشی ۲۷۸
- هرمز ۲۳۰-۲۳۲
- هشام بن حکم بن عبدالرحمان ناصر ابوالولید اموی ۱۷۵
- همائی، جلال الدین ۷۲-۱۰۹
- همام بن شریح ۴۷
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا ۵۷
- یزید بن معاویه بن ابی سفیان ۱۷۴-۱۷۵
- یوحنا بن خیلان ۲۶۲
- یوشیج، نیما، علی اسفندیاری فرزند ابراهیم نوری مازندرانی ۹۴-۹۵

فهرست اماکن

آبادیه	۵۳
آتن	۲۶۸
اروپا	۲۶۸
ازبکستان	۲۶۴
اسفرجان	۶۲
اصفهان ۱۲-۱۴-۲۸-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۶-۵۷-۵۸-۶۲-۷۱	
۷۲-۷۳-۸۳-۹۶-۱۰۹-۱۲۸-۱۲۹-۱۶۲-۲۳۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷	
افشنه	۲۶۴
امامزاده	۵۷-۵۱-۴۹
امامزاده شاهرضا	۴۸-۴۷-۴۶
اندلس	۱۷۶
انگلیس	۲۷۹
اهواز	۱۸۷
ایران ۴۵-۴۹-۵۰-۵۱-۵۳-۵۷-۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۷۴-۱۷۶-۲۳۴-۲۵۱-۲۸۲	
بارمین	۲۳۱
باغ بهادران	۴۸

۲۸۴	باغملی (شیخان)
۴۷	بحرین
۲۶۴	بخارا
۲۶۳-۱۸۷-۱۶۵	بصره
۱۸۷	بیضا
۲۶۲-۱۹۳-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۷-۱۶۲-۳۶-۲۶	بغداد
۱۶۴-۱۶۳	بلخ
۲۶۳-۱۷۵	بیت الله
۲۲۹-۲۲۸	بیت المقدس
۱۹۲	پاریس
۴۰	تبریز
۱۶۳-۷۲-۴۵	تخت فولاد
۲۶۱	ترکستان
۱۸۷-۱۳۹	ترکیه
۲۷۹-۵۷-۴۷-۴۶	تهران
۵۰	جلفا
۶۱	چشمه زر
۶۴	چغاد
۱۲۹-۷۳-۷۱-۴۸	چهارباغ (مدرسه)
۱۸۷	چین
۱۷۵-۱۶۹-۱۲۰-۷۹-۷۷-۴۹	حجاز
۲۶۲	حرّان
۱۶۲	حلب

حله	۲۷
حیره	۲۳۱
خانقین	۲۳۱
خراسان	۱۹۲-۱۸۷-۱۶۸-۱۶۳-۲۶
دارالفنون (مدرسه)	۴۸
داورپناه (چاپخانه)	۴۲
دفتر تبلیغات (کتابخانه)	۱۴
دمشق	۲۶۳-۲۶۲-۱۶۱
دهاقان	۶۲
رشت	۲۶۲
رودبار	۲۶۲
روس	۲۸۰-۲۷۹
زیارتگاه (امامزاده)	۶۱
سبزوار	۸۳-۴۶
سپهرآباد	۶۱
سپهسالار (اسفه سالار)	۶۱
سمیرم	۶۲
سیستان	۱۸۷
شام	۱۶۸
شاهرضا	۶۴-۶۳-۶۱-۴۹
شوشتر	۱۸۷
شهر ری	۲۶۹-۲۶۸
شهرضا	۱۱-۱۲-۱۴-۱۷-۴۳-۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۷-۵۸-۶۰-۶۲-
	۲۷۱-۸۷-۸۳-۷۳-۷۱-۶۵-۶۴-۶۳

شیراز.....	۱۸۷-۵۹-۵۳-۴۹
صاحب الزمان (کتابخانه).....	۱۴
صدر (مدرسه).....	۲۸۷-۲۸۴-۲۸۳-۴۵
طالقان.....	۱۸۹
طوی.....	۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸
طور.....	۱۸۷
طوس.....	۳۶
عراق.....	۲۷۸-۱۹۲-۱۸۷-۱۶۹-۱۳۹-۵۸-۲۶
عرش آباد.....	۶۴
علامه مجلسی (کتابخانه).....	۱۴
عمارلو.....	۲۶۲
فاراب.....	۲۶۲
فارس.....	۱۸۷-۵۸
فرانسه.....	۷۳-۴۸
فریدن.....	۹۶
فضل آباد.....	۶۳-۶۲-۶۱
فلسطین.....	۲۷۲
قم.....	۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۲-۴۷-۳۹-۱۴
قمشه (قومشه).....	۷۳-۶۳-۶۲-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۳-۵۱-۵۰-۴۹-۴۵-۱۵
کاشان.....	۲۷
کجور.....	۲۷۹
کربلا.....	۱۸۶-۱۸۴-۱۷۶-۳۹-۳۸-۲۷

کرمان.....	۲۳۱
کرمانشاه.....	۲۳۴
کعبه.....	۷۵-۸۰-۸۳-۱۰۰-۱۱۴-۱۲۰-۱۴۹-۱۷۰-۱۷۴-۱۷۵-۲۲۶-۲۵۳
کوفه.....	۳۹-۱۶۷-۲۳۱-۲۷۷-۲۸۱
کوه بیستون.....	۲۳۱-۲۳۴
کوه تهامه.....	۲۳۲
کوه سینا.....	۲۲۹
کوه طور.....	۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰
کهرویه.....	۵۸
گلبهار (مدرسه).....	۷۲
گلپایگانی (کتابخانه).....	۱۴
گنجه.....	۹۶
لاشک.....	۲۷۹
لسان الارض.....	۷۲-۱۶۲-۱۶۳
مازندران.....	۲۷۹
مدین.....	۲۲۹
مدینه.....	۱۶۷
مراغه.....	۲۶۹
مرعشی نجفی (کتابخانه).....	۱۴
مرو.....	۳۶
مسجد الحرام.....	۱۷۵
مسجد سهله.....	۱۸۲
مسجد صعصعه.....	۱۸۲

مشهد	۴۷-۲۷
مصر	۲۶۲-۲۲۹-۲۲۸
مکه	۱۹۲-۱۸۷-۱۷۵-۱۷۴
موغون (مغان)	۶۲
نجف	۲۸۲-۲۷۹-۲۷۱-۹۰-۸۳-۲۶
نوشهر	۲۷۹
وادی ایمن (مقدس)	۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۱۴۴-۱۱۶-۷۵
وادی السلام	۴۷
واسط	۱۸۷
ورزق	۹۶
هرات	۲۷۰-۲۶۹
هلند	۲۸۰
همدان	۲۶۶-۱۶۲
هند	۱۸۷
یزد خواست	۵۷
یمن	۲۳۳-۲۳۲
یونان	۲۷۰-۲۶۸-۱۶۱-۴۵-۲۸
یونانچه	۴۵



تاسیس ۱۳۶۶
تخصصی ادبیات

منابع و مأخذ

- به برخی از منابع استفاده شده جهت گردآوری این مجموعه در پاورقی ها اشاره گردید برخی دیگر از منابع که در متن مورد اشاره قرار نگرفته اند عبارت است از:
- الذریعه الی تصانیف الشیعه
آقا بزرگ تهرانی
- الکنی و الالقاب
محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی
- گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله (در تطبیق سالهای شمسی به قمری و میلادی به شمسی و قمری و بالعکس)
دکتر احمد بیرشک
- گلزار ادب
حسین مکی
- وعایة الحکمة، شرح نهایة الحکمة (در تطبیق غزلیات با نسخه های دیگر)
حجة الاسلام و المسلمین حسین عشاقی اصفهانی